

P. Cal. 53

II

Cal Coll 53

Vol. II

(P)

...

بفضل خدای سبحان و خالق اسماعیل

درین بیان نیست از آن که در کتب مجازیه شریفه ملاحظه فرمائید



سید علی بن ابی طالب علیه السلام

درین بیان نیست از آن که در کتب مجازیه شریفه ملاحظه فرمائید



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مخبران پنجم در ذکر مناقب حضرت والا در جات خاندان عالیشان
سهروردیه قدس اللہ سرہم العزیز

مخفی بسیار که ابتدا سے این فرقه عالیہ سهروردیه نیز از حضرت
سید الطائیفہ حبیبید بغداد سے است و بعد از سید الطائیفہ حبیبید حضرت مشاد دیوبند
ساحب کمال و جلال و ہمت و کرامت و یگانہ روزگار دستود و برگزیدہ صفات صفا خوارق
کرامات و ریاضت و شہادت و عبادت و محبت دوستے از بزرگان مشایخ عراق سے
بود علم و حلم و زہد و تقوی طاق و شہرہ آفاق و ذکا کل عرین و اعاظم خلفائے حضرتہ حبیب بود
و از افغان رویم و نوری رحمۃ اللہ علیہم دور و دور کہ شہری از شہر سے مثل نزدیک فرسین سے
سکونت داشت نقل سے کہ مشاد دیوبندی ہمیشہ دروازہ خانقاہ بستہ داشتے چون مسافر
برسیدی او در یکو فتحے پریدے کہ مسافر سے یا تیمم اگر ارادہ قیام جاری بیا و اگر مسافری ہیں سزا
بے توفیت نقل سے کہ نو بہر مشاد فرمودے کہ چل سال ہست کہ ہشت را گن بار
وی بر من عرضہ میکنند من شہم رغبت بوسے بگاسے ہنیکنم وی سال ہست کہ دل خودہ لگم کردہ ام
و نحو استام کہ بن بار و ہند و قات شہ مشاد دیوبندی قبول مسائیفہ اللہ یاد و غیر وصال و ہند
و خود و ہشت جبری از مولف حضرت مشاد دیوبندی و سلم | چون ازین عالم بہشت یافتے

سال چهلش عیان شد از خبر و ابراهیم آفاق بمبوشب الهدا زنده دل محبوب نظر آمد عیان
 پیر توست شد با شمس عسا شیخ رویم قدس سره گنیت دی ابو محمد است و ابو محمد ابو الحسن
 و ابو شیبان نیز گفته اند و نام پسر و احمد بن زید بن رویم و اصل وی از بغداد عالم و فقیه و بزرگ کاتب
 علوم ظاهر و باطن بود و در کمال و شاکر در شهید سید الطایفه جنید است و از صحبت مشاهد و خوری نیز فاضل
 عظیم پر داشت و در بیدان داشت شیخ ابو عبد الله بن خفیف نیز بود که اگر چه شیخ
 رویم خود را شاکر و میر سید الطایفه جنید میگفت لیکن بهتر از او است و من یک موی وی در کور دارم
 از صد جنید چشم من هرگز در تمام عمر کسی از وی بزرگ تر ندیدم مثل دسے که در نوید سخن گفت و
 صاحب لغات الاثس میفرماید که شیخ رویم در آخر عمر خود را در دنیا داران پوشیده ساخت
 اما محبوب نام که عشق و شکر ان توان بخش و سید الطایفه جنید میفرمود که شیخ رویم مشغول فارغ است
 و من فارغ مشغول ام یعنی رویم با وجود اتمشام دنیا دسے سخن مشغول بود و این امر سے شکل است
 که در دولت مندی سخن مشغول باشد و فاش شیخ رویم با قوال کج در سال بر صد و سیوی از رویم
 جوان رویم از دهر دنیا رحمت است رفت از عالم بخت بیستی سال چهلش سر و دهر گرفت
 پیر کامل خواند و هم انور سے زنده دل کامل ولی الشیخ است سال رحلت آن سھی ۶
 شیخ علی رودباری قدس سره نام نامی سے احمد بن محمد بن قاسم بن منصور است و سب
 اباسے که ام سے بنو شبروان عادل میرند و وی از مردان خاص سید الطایفه جنید و فضیلت نگاران
 صحبت مشاهد و خوری است حافظ حدیث و عالم و فقیه و ادیب و امام و سید قوم بود و حال
 و سے ابو عبد الله رودباری است فطرت که روزی سید الطایفه جنید در سجده جان و خط گنیت
 و شخصی مغالب شده غیر خود که اسم یا شیخ ابو علی سے از پیش سجد میگذاشت پیدا شد که چشم
 با من مغالب می شود در انجا پستاد و گوش بر سخن جنید نماز کلام سید الطایفه بیان در دل
 سے سو شرد که دل از دنیا برداشت و آنچه داشت براه خدا انبار کرد و در سید الطایفه شده
 بحکایت ظاهری و باطنی رسید و فاش علی رودباری در سال بر صد و سیوی است
 از مولف علی چون بلطف خداوندی از دنیا ای دون شد بجلد برین ابو محمد در دل تیر سال
 علی میرزا در بان دین شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره نام نامی و اسم کرامی است

محمد بن نجیب شیرازی است و از انبای ملوک بود و او روستے از نیشاپور است در وقت خود قطب
 وقت و تقدیر سے اہل طریقت و در ریاضت و مجاہدت سے مثل میر شیخ احمد رویم بود و خطاب
 شیخ الاسلام و امام الطریقت غالب گشت و شیخ ابو طالب بغدادی و ابو الحسن مالکی و ابو الحسن
 فرین و ابو الحسن دراج و یوسف حسین رازی صحبت ہوا داشت و در علوم دینی و دنیاوی کامل و
 مکمل بود و بزمہب امام شافعی اتباع می نمود و دوسے را در تصوف بقصایف بسیار اندوخت و غنیہ متواتر
 بوسے شیخ میفرمود و کہ وقتے اہل معصرا نشان دادند کہ در اینجا دو شخص کیے جوان و دیگر کیے
 از او ایار اللہ ہستند و ہمیشہ مراقب می باشند من نزد ایشان رفتیم دیدم کہ ہر دوہہ بقبلہ نشسته اند بسیار
 برایشان سلام گفتیم جواب دادند کہ تم نماز سوگند کہ جواب سلام من بدیدید جوان سر بر آورد و جواب
 سلام داد و گفت یا ابن نجیب دنیا اندکے ست حالاً از اندک اندک ماندہ ست گر نایغ ہستی سلام
 نامی پردازی این گفت و سر فرود کرد و در آن حال من گرسندہ نشدہ بودم گر سنگی و شنگی را فراتوش کردم
 و در دل من اثر سے عظیم شدہ توقف کردہ با ایشان نماز پیشین و عصر گذاردم بعد از آن گفتیم کہ مرا بید
 بدیدید کہ کار آید گفتند کہ ما از زبان بد نسبت پس سرور در اینجا بودم و درین مدت خوردن و آشفتن
 در میان نبود وقت حضرت در دل گفتیم اینا زاج سوگند ہمہ نامرا بید سے و بہند جوان برسوال من
 بر نور کرامت مطلع شدہ سر بر آورد و گفت پند این ست کہ صحبت کسی طلب کن کہ دیدن او ترا از قدا
 با و و ہر وہیت او در دل تو افتد و ترا زبان حال بندہ ہر زبان قال و فاستیج عجمہ اللہ
 بقول صاحب نفحات الانس در سال بر صدوسی و یکت بقول مذکور العاشقین بر صدوسی و دو

ہجری ست و قبر در شیراز و مدت عمر نو و چہ سال از مولف قدر اعلیٰ بجلد عالمے یافت

چون بخت رسید عبداللہ	ہست بحر الکمال علمہ ما عیش	ہم کہ لے سعید عبداللہ الضا
شیخ عبداللہ ولی ابن نجیب	شد جو زمین دنیا بخت یا جا	اہل دین سلطان محب ایزد سے
ہست سال وصل آن شیخ ہوا	بندہ حق ہادی محمد اللہ بان	ہم گو سالک توستے باصفاء
باز قطب حق توستے اللہ بگو	نیز عبداللہ قطب الاولیا گفت	محمد اللہ امام حق تزد
ہر سال ارتحالش سرور را	شیخ ابو علی کاتب قدس سرہ اہل	دے از صر مرید
و علیہ شیخ ابو علی رو و بارست	و با اکثر سے از مثل شیخ عظام	صحبت ہوا داشت و میفرمود کہ ہر گاہ

کہ مراد مشکل پیش می آید غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب می بینم و سوال علی بن مشکان سے کہ
 اللہ تعالیٰ توجہ فرماید حضرت نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام حل مشکلات کن میں فرماید وفات سے
 بقول صاحب سفید الاولیاء نفحات الانس در سال ہر صد و چیل و ششست و صاحب
 تذکرۃ العاشقین ہر صد و پنجاہ و شش تہر فرماید از مولف علی چون رفت از دنیا کافی
 یدایت عین حق گردید معمول | علی تہنوت ہر تارکش رقم کن | اگر فرما علی محبوب و محبوب

ابوالعباس احمد اسود دیوری قدس سرہ نام والد ماجد سے محمد ست
 واصل سے از دیور شیخ بو ولایت بزرگ و عالم علوم ظاہری و باطنی و وقت خود مرشد
 کامل و عالم فاضل فرعا بزرگ و متقی و صاحب دوایم و از صحبت اہل دنیا منفرد و مرید مشاود دیوری
 بود و سوائے از ان از دیگر مشایخ عظام فرقا بدہ ہا اندرفت و صحبت ہا برداشت اور ان دیور
 بنیسا پیر آمد و پیڑ سے در انجا افتاد و زید از انجا تہرہ و از تہرہ سیرت بشریف بردہ ہا
 سکونت برداشت و صد ہا طالبان حق اربع رسانید و آخر ہا ہجرت حق پیوست واقعہ و قیامت
 سے بقول صاحب نفحات الانس در سال ہر صد و چیل و بقول سفید الاولیاء ہر صد و شست
 و ہفت و بقول تذکرہ الاقطاب سال ہر صد و شست و شش ہجری ست و قول اور ملاقون
 ہجرت است از مولف احمد اسود دیور و نیابت عقل سال نقل آن مسالی مکان

حضرت احمد اسود دیور کو	بازبادی عابد و تہذیب خوان	ہر در آمد فائز فی اللہ گو
ہر جمال الاصفا احمد کو	یافت از قول زرا احمد بادشاہ	سال و سل آن شہ شام شہ

ابوالعباس ہماوندی قدس سرہ نام سے احمد بن محمد بن محمد الفضل ست و
 اصل سے از ہماوند مرید شیخ عبداللہ بن حنیف و شاگرد جعفر خلدی و سیر شیخ عمیر ست
 بود صاحب مقامات عالیہ و نظر انوار علیہ در شریعت و طاعت قدسے راجع و پایہ ست کم داشت
 لغت کہ شیخے طالب اسلام ہا افتاد شیخ ابوالعباس قصاب رفت شیخ اور بازر گردانید
 بجاکان را با شایان ہر کار آن محل از انجا برگشت و بعد ست شیخ ابوالعباس ہماوندی
 آمد سے گفت مرصبا یا انبو کہ بجاکان را آشنا کنویں اور از خود مواد و کتب رسانید
 وفات سے در سال ہر صد و پنجاہ و چہرست از مولف آردنمای وہن شد جلد ہرین

پیر احمد ولی حقی ضیقی	امیر شاه دین سال چهل و دو	امیر ماوراء النهر	شیخ علی
-----------------------	---------------------------	-------------------	---------

قدس سره نام پدر و سے بعد القدرت و از اجل شایع زبان خود بود و در او شکر است شیخ احمد
دینوری داشت و در وقت خود فرمود چنانچه او استادان بسیار سے خلق را با ارادت خود
در آورد و بحق رسانید و در سال بر صدر و مقام و سه دفات یافت از مولف

عمو شیخ کرم با صفا	امیر جواد دینا بفر دوس برین	سال و شش است	صدر اورد لیا
بر خطا بر گشت	باز سال در حال آسمان	کو ز می محبوب	قطب الکاملین

شیخ ابو عثمان قرظی قدس سره نام نامی و سے سید بن سلام مغربی تبار گردید
شیخ ابو علی کاتب و ابو علی رودباری است و از ابو الحسن صالح دینوری هم فیض عظیم حاصل
کرد و در قزوین در عرب سکونت داشت و سالها سال در حرم محرم که مجاورت نمود سید القیاس
و در حیدرآباد بود بعد از آن به نیشاپور آمد تا حیات در آنجا بماند و در اوایل و سے
دنیا دار و معمول بود و بوسه از حضرت الهی داشت و لشکر سیله تمام داشت و مکان بسیار
بسیار نزدش موجود میماند و در وقت شب کاری غیر بر سر خوردن و سے آوردند
چون گرم بود بر بالین خود گذاشت و بخواب رفت بعد از ساعتی بیدار شد و خواست که غیر خوردن
سگ شکاری که روز شب پیش و سے می بود غذا آورد و او را از خوردن شیر باز داشت همچنین
چند بار اتفاق افتاد که چون و سے اراده نمودن شیر میکرد و سگ پیش آمدی و او را از خوردن باز داشت
آخر الام چون سگ بید کردی از خوردن شیر باز نمی آید حبش و بان و شیر آید و قدر از آن خورد و عثمان
بجالت لا جاری از خوردن شیر باز ماند بعد ساعتی سگ بگشت شد و در حال خوردن سگ را بیدار کرد و در آن وقت
از سخت خانه آمده قدر و سے از آن شیر خورده بود و سگ بیدار چون زبان داشت که سخن گفت
تا چار بار بار شیخ را از خوردن شیر باز داشت چون چاره دیگر ندید ناچار قدر و سے از آن بخورد و
و برود جان خود بر ولی نعمت خویش نداد و پس از هالوقت دنیا بر دل شیخ سرد شد
و آنچه که داشت بسیار کمین انبار کرد و سلوک راه حق پیش گرفت لقلست که شیخ ابو عثمان نام
سی سال در مجاورت که مظهر باند از قایت ادب در زمین حرم بود و غایب نگردد و صاحب
تفحات الانس میفرماید که شیخ ابو عثمان فرمود که روز یکمین از عالم دنیا خواهم رفت

دیناران

قرنیه ان آسمانی بزمین خوانند آرد خاک برین خوانند پائیدس سمنان بوقوع آمد که بود وفات
ر سے انقدر کرد و عبا بر خاست که بنان تاریک گشت و در پیشاپوش کسی دیگر سے مانے دہ
پون دین کرد و مطلع صاف گشت و فاست شیخ ابو عثمان در سال ہر صد
و ہفتاد و سہ ہجریست و فر از رانوار در نیشاپور است از مولف

چون ابو عثمان و سنے مغربی	یافت مثل مرد مغرب تمام امارت یزد بگونا رنج او
بزرگ پیر سید ابن سلام	شیخ ابوالقاسم کرکائی قدس المدبرہ السلام

نام نامی واسم کرمانی سے علیست در وقت خود قطب الوقت و شیخ زمانہ بود و در علوم نظام
نظامی مدیعی و نظیر سے نہ داشت و نسبت سے بسہ واسط یعنی شیخ ابو عثمان و شیخ ابوسلط
کاتب ابو علی رودباری سید الطایفہ بنیدیر سے و سے رامانے قوی بود کہ پاران نزار
ہا بکار موجودہ سے برتر ولایت رسیدند و علی مخدوم مجوسری الاموری قدس
بر کشف المحجوب نویسنده کہ وقتے قرآن شکرش آمد و مل آن بزمین منیلے و شمار بود و حضرت
شیخ ابوالقاسم کرکائی کرد و اور اور سجده سے باقم کہ تھا پیش سون سجده سے تادہ بود و جواب
مل شکل سن محبوب سون تقریر میکر چون من نا پر سید و خوب شکل خود پانچم و چہم و ہفت و ہجتم
ہر از اور اور فرود کر سے پس اینوقت خدا تعالیٰ سے این سون را باطن نوباسن گویا اگر ایسہ
سنان از جانب تو من سوال کرد تو انہیں تقریر کرد و اقلست کہ فر سے شیخ ابو سعید طوسی
شیخ ابوالقاسم کرکائی سے سہ ہجرت طوس باہر شستہ بود و ہر یک نعت و دعا طلبان
در رویشان پیش خدمت حاضر بود و در شصتے از راہ گذشت در دل خود گذراند کہ با نزلت
این ہر دو بزرگوار بیت شیخ ابوسید نو جہ سے شد و فرمود کہ ہر خواہد کہ و پادشاہ ما در یک حال
و یک وقت ہر یک نعت بہ مندر را نظر کند اشخص پیش آمد و بہت دل در سے ہر دو بزرگوار
نظر کرد و اللہ تعالیٰ از غایت عنایت و برکت و مدار پر انوار آن ہر دو بزرگوار مجاہت پیش
پشم سے برداشت ملا فرشتہ تا عرض ہمہ نظر سے و را آمد و صدق سخن شیخ بروی کشف شد
تا اشخص را در دل گذشت کہ یا خداوند تبارک و تعالیٰ را امروز در زمین بندہ در ہجرت
بزرگترین ہر دو بزرگوار خواہد بود و مجربانین خرم شیخ ابوالقاسم سے بسوس سے

کہ کہ ولایت و کرامت و عنایت حقانی منحصر بر سیکے و در وقت کہ ہنسا دہزار مرد صاحب ولایت
 چون ابو سعید و ابو القاسم ہر روز بوجہ دوسے آمیندوسے بر بند در اہ حق و را انہرست
 وفات شیخ ابو القاسم با قوال صحیح در سال چہار صد و پنجاہ ہجرت از مولف
 قسمت نمود یافت چون اندر شبست قاسم بیہود بوقاسم سیم از محبت گشت ترحمیت میان
 ہم فرود فرمود بوقاسم سیم
 شیخ ابو القاسم جامع کمالات نظر غاری و کرامات بود در ارشاد
 طالبان و بحیل ایشان ید طلبی داشت نقلست کہ شیخ اخی فرخ گریہ داشت دست
 پرور و خود کہ دام در خانقاہ عالی جاہ دسے حاضر بودے و ہر گاہ کہ جمعی از مہمانان در
 خانقاہ شیخ آمدے آن گریہ شمار ہر یک از مہمانان بانگ بر آوردے و خادوم بطبع ہر یک
 کاسہ آب درو یک بطبع انداختے و بہمان قدر میانہ غلکہ براسہ یکک کس کنایت کردے
 درو یک پنجمہ کردے روزے بانگ ہاسے گریہ از مہمانان خانقاہ کیے کہ بود از مہمانان
 یک کس زیادہ اہل خانقاہ تعجب کردند کہ او ز گریہ خانقاہ ہزار شمار مہمانان یک آواز کردہ است
 مہمانان خانقاہ درین گھمکہ بودند کہ گریہ در میان جماعت مہمانان در آمد یک یک را بوسے
 کردن گرفت و ہر یک شخصے از ایشان بول کرد چون نیک شخص کردن آن شخص از زمین اسلام
 بگیا نہ بود بنابر آن گریہ شیخ اورا از مہمانان شیخ شمار کرد و شمار دسے آواز کرد نقلست کہ
 روزے خادومے در بطبع و یک تیر و پنج سے بخت مار سیاہ از و دگر آرد درو یک فتاد
 نامادم از ان خبر دار نبود مگر گریہ شیخ کرد و یک مگیش و آوازی کرد و اضطراب نمود خادوم
 کہ از ان صحنی غافل بود و دسے راز بر می کرد و برداشتے دور تری انداخت وی باز آمد
 و بہمان طور اضطراب کردے چون خادوم بھیج نوع اشارت گریہ نمودند گریہ زیست و خود را
 درو یک جو نشان انداخت دبر چون و یک را بگریزند بارے سیاہ درو یک یافتند
 و بر مرگ گریہ بسیار آنسوس خوردند چون این خبر شیخ رسید فرمود کہ گریہ با خود را خدا سے
 درو ایشان کرد و دسے را غسل دہید و کفن کنید و دفن سازید پس بعد کفن و تکفین گریہ را
 در دفن کردند و فرار سے تعمیر نمودند کہ قبر گریہ مذکور تا حال زیارت کا معلق است

وفات شیخ اخی فرخ بقول صاحب نجات در شرح معانی اولیا در سال چهارصد و پنجاه و نهم است	
از مولف شاه نشین مقام زنجانی	نیک دونک نام زنجانی
همسیر طالت امام زنجانی نیز سالک دوسه کرم گوا از حال کرام زنجانی	
شیخ ابو علی فارمدی قدس سره اسم مبارکش فضل بن محمد است و در فارمدیه ایش	
از مصافات طوس سکونت داشت عالم عامل و صاحب تصانیف است و شیخ ایشوخ خلدان	
بود و استاد امام قشری و مرید شیخ ابوالقاسم کرکانی و صاحب ابوسیب طوسی وفات	
دوسه در سال چهارصد و هفتاد و هفت و هزار و نوزاد و در طوس است از مولف	
چون جناب ابو علی شیخ زبانی	در میان خلدانی یافت
زبده حق عارف آمد طوس	
هم علی عالی امام اصف	شیخ ابوبکر نساج قدس سره
نام پدر بزرگوارش	
عبدالتدیت و بقیام طوس سکونت داشت و از علمای و خلفای شیخ ابوالقاسم	
کرکانی است و شیخ ابوبکر دیوری نیز صحبت داشت گویند که دوسه در اوایل حال بسیار	
ریاضت و مجاهده کشید و از مجاهده دوسه بشاگرد و بنامید و در گاه حق نالید و از آمدن اسه	
نساج با دروطلب با قناعت کن که این دولت در و طلب هم هم کس را ندیدند تا با یافت چه کار	
علین القضاات بهرانی در تصنیفات خود آورده که شیخ احمد غزالی سے گفت که در	
هر روز شصت مرتبه ابوبکر در مناجات می گفت که الهی در آفرین من بنده هیچ کاره نگردد و در کمال	
چو حکمت است آف قیب آوزداد که حکمت است که جمال خود را در آینه زوسه توبه بسیم	
در محبت خود در دل تو بکنز و وفات شیخ نساج در سال چهارصد و هشتاد و هفت و هزار و نوزاد	
چو از دار الفنا ابوبکر نساج	مقاسه یافت اندر قرب محبوب
چو سال اسکال او بخواهی	
بگو قطب جهان بگو بطلون	شیخ احمد غزالی قدس سره
لعلی از خلفای	
کالمین و مرغان نامدار شیخ ابوبکر نساج است و برادر عمده الاسلام شیخ امام محمد غزالی است	
عبد تصنیفات و تالیفات در سبیل سیر مثل سوانح دغیره دارد و در کشف و کرامت و عوارف	
آیتی بود که در زوسه شخصی از حال عمده الاسلام محمد غزالی برادرش برسد که وی کجاست	
گفت که در غیبت او در خون مشغول است سبیل بران جانده نه احوال نهد تنش خاموش	

فایده
 این کتاب
 بسیار
 است
 و در
 آن
 کتب
 بسیار
 است
 که
 در
 آن
 کتب
 بسیار
 است
 و در
 آن
 کتب
 بسیار
 است

دید که صحیح و سالم است گفت شکر خدا که ترا سلامت باجم و چون برادر تو شیخ احمد بن وقت مرگت که شیخ احمد در خون شترق است ازها وقت از بیات تو تا امید شده بودم گفت برادرم راست فرمود که من در بی وقت در نظر سلسله صیغ و نفاس شترق بودم لطف است که شخص از صوفیان از فرودین بلوس خدمت محبت الاسلام محمد غزالی آمدی را از حال برادر خود شیخ احمد پرسید و آنچه دانست گفت باگفت که با تو هیچ از کلام شیخ احمد برادرم هست بانی و بی خبر و بی نزد خود داشت پیش از در شیخ محمد آرا بخواند و بعد ما ل گفت بسوا ان الله یمن بنحو شیخ احمد ایست و شیخ احمد حسب قول صاحب سخات الانس و غیره در سالیان بعد در هندو بجزی است از مولف

احمد آن محبوب دین احمد سک از فنا چون رفت در روز الغام البیل حبت بگو تا ریح اد

بیشترش الدین احمد کن رسم عین الغضات همدانی قدس القدره الساک

نام مهارکش عبدالقدین محمد البیاضی است و کنیت ابوالفضائل و عین الغضات لقب است

از خلفای عالی شان و میدان پاک عقاد و عالم صاحب شیخ احمد غراییست و بانی شیخ محمد بن

جموینت صحبت داشت فضایل و کرامات صوری و منوی و بی تحقیقات و سبک ظاهر است

به عزلی و چه فارسی و شرح حقایق و کشف دقائق کردی کرده است از تقدیم کم کسی کرده است

و نیز از وی چند بار خوارق عادات آتیایه ایوات بظهور آمد در میان دست و شیخ

احمد پیر و شفیقش مکانات و مراسلات بسیار لطف است که در قلمر شخصی قلمر خود نام

بخدمت عین الغضات از احوال روزگار خود شکایت میکرد و میگفت که درین حالت محسوس

و ایام تلخی که بر من است از حق آرزوی مرگ میدارم شیخ باستماع این سخن سر بر آورد و گفت

اگر مرگ می خواهی همین دم بپوش و این سخن او بقیاد و بمر و منی وقت که شیخ اعتساب داشت

حاضر بود گفت چون زود را مرده میکنی مرده را هم زنده خواهی کرد شیخ دست بر عابر داشت و گفت

ای منی محمود و قید را زنده گردان نه امکان چشم بکش و زنده شد و از غایت اعتقاد برادر کرد و وقت

عین الغضات در سال بانصدوسی و سه هجری است از مولف عین الغضات از غضا چون شکر

سال وصل او میان شد ز قلم با و کنی اهل عین عین العلوم هم بدان زنده ولی عین الکرام

بار که علم بی عین العین نیز نور عین علوم کوی بر سلم پس کتب الله نور العین سیر

سال وصل است ای ولایکم | گشت پیدانورمین اهل اخطا | از تخلص از خرد بی پیش دم
 شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر سمرودی قدس سر از خطابه
 مشایخ و بزرگای و خطابه شیخ احمد غزالی است در علوم ظاهر و باطن با کمال بود و نسبتاً
 بسیار دارد و نسبتاً با کرامت و بددانه واسطه بهادی راه تحقیق ابوبکر سیدین
 رضی الله عنده میرسد و در طریقت فیض اتم و خرقه خلافت از شیخ احمد غزالی یافت و
 در شروع حقیقی شیخ ایشوخ شهاب الدین سمرودی است که در دقت خود امام طریقت و
 یگانگی حقیقت بود و نقل است که در روز شیخ ابوالنجیب در بازار بغداد میرفت نگاه بدو گمان
 رسید و دید که گوشتی است آذین است شیخ ایستاد و نزد گوشت زنت و گوش بوسه نمود
 و بعد گوشت را بقبضاب کرد و گفت این گوشت را بگوید که من مرد عام و برابر نام خدا بچ کرده اند
 با سماع این معنی ققاب نمودند و بر زمین افتاد چون بوشش نماز بسم خود اقبال کرد
 و گداز گردید و شیخ از سرگناه دس در گذشت و نقل است که در روز شیخ در حرم فرزند
 کبیر در و انبیه بود و شیخ ایشوخ شهاب الدین نهضت ماند و درین اثنا حضرت خیر السلام بدید
 شیخ هیچ التفات بوسه نکرد و بدستور در مرقد باندا یک ساعت نظر نظر ایستاد و داشت
 چون فارغ شد شیخ ایشوخ بعضی برداشت کامر و در غیر غیر زیارت تمام شریف آورد و نمایان
 بوسه برداشت با عفت این چسبیت شیخ بنظر مدد دس نظر کرد و دس مبارک
 سنج کرده فرمود و یک توبه دالی در بان که اگر نخر آمده از رفت باز خواهد آمد اما آن وقت
 که در آن وقت مرا با حق بود اگر فوت سے شد که گمانی با فم و نداشت آن تا قیامت بماند
 بهرین سخن بود که خضر علیه السلام پاز شریف آورد و شیخ برخواست و استقبال کرد و بماند
 خود بنشانند چند آنکه شراط مرام بود بجا آورد و وفات شیخ ابوالنجیب با قوال مختلف در سال
 با قصد و شصت و یک یا شصت و دو یا شصت و سه است اما جمیع است که سال با قصد و شصت و یک
 از موقوف سمرقند میر شیخ ابوالنجیب | شد جو از دنیا بخت شد در شب | مختلف شد سال وصل است شهاب
 بهر تاریخ امدت اندر حساب | دره گوشتن انوار سلم | بهر سال طلت آن کان طر
 باز سال وصل آن سردار حق | گشت در سخن سخن انوار حق | بهر سال تخلص شد عیان

مطلع الاوزار بموت زمان	دان عین کا فر بصیت ختقرین	از سر اجبار قول احسرتین
رمت حق باور روش مدام	سال و پلش گفت سر و طلسک	شیخ و جمیع الدین سہروردی
<p>قدس سرکہ از اجلہ شایخ و اعظم اولیاست صاحب خوارق و کرامات بود نسبت طریقت دسہ بدو طرفت است کہ از ہر دو جانب بسید الطائفہ عبیدی منہی سے کردیے کہ از شیخ عمویہ میثاد و بیوری و دیگر اندامی نسخہ ربمانی قدس اللہ بامرہ السامی و شیخ ایشیخ شہاب الدین عمر سہروردی کہ برادر زادہ دسہ بود فیض کامل از ذات بابرکات دسہ یافت و قات دسہ در سال بالفصد شصت و شش ہریت از وقت</p>		
رمت چون از جهان بگذرین	شیخ عارف ولی و جمیع الدین	سال تا بیچ طلسک سرور
گفت کاشف ولی جمیع الدین	شیخ عمار یا سہروردی	سرکہ از اصحاب نامدار و خلفائے
<p>بلند انداز ابو النجیب سہروردیست در تکمیل ناقصان و تربیت میدان کشف و قایح ایشان استعداد تمام داشت چنانچہ جمیع الدین کبری در کتاب نواح احوال سیر ماید کہ چون بہ دست شیخ عمار یا سہروردی رسیدم و باذن دسہ بخلوش در آدم نہ خاطر گذشت کہ چون بہ کتاب علوم ظاہری کردہ ام کہ فتوحات غیبی دست دہد از اہل سہروردی بظاہر ان حق بر سام چون باین نیت بخلوت درآمد تمام خلوت میرشد شیخ فرمود کہ برو اول تصنیف نیت کن بعد از آن بخلوت در آخر کتاب ہر او وقف کردم و جاسہ ہر انصاف بخشیدم و ہر یک جہہ کہ بپوشد بودی تر و خود نہ داشتیم و گفتم کہ این خلوت نماز گورین است و این جہہ کفن من ہر او کہ امکان بیرون آنگ و غرم کردم کہ اگر داعیہ بیرون آمدن غالب گرد و این جہہ را ہم پایہ سازم تا ساز صورت ہم نامزدہ بیالمنع نہ مروج گرد و باین نیت بخدمت شیخ رسیدم شیخ در من نظر کرد و گفت حال نیت خود درست ساختی در آنکہ مبارک است پس بہن بہت شیخ ابواب فتوحات باطنی بر من بکشادند و قات شیخ عمار یا سہروردی سال بالفصد و شصت و دو دست</p>		
از مولا دوزمان ہلہ ہلہ	استشہاد ہسان عمار یا سہروردی	چو رفت اندر جان ہلہ ہلہ
شدہ سالش عیان ہلہ ہلہ	شیخ زور بہان کہ ہر مصری قدس سہروردی	دسہ سال سے
<p>از کار دست و در ہر سکونت داشت و فرقہ خلافت و کلام را دت از شیخ اکو النجیب</p>		

پوشید و اکثر اوقات درس کو سنا سنا کر سے بود چون شیخ نجم الدین کبری نے ہدایت دے سے
رسید شیخ از ابراہامادی قبول کرد بغیر زندی نہایت و فوات در سال بالعدہ ششاد و عمار سحری
از بولت جناب رزہ بان آتشا سحر جوق بکشا بر سے صبی بابا و صالحان سے دین گنہن بست
و بارہ رب دین فتلخ ابواب شیخ اسمعیل قسری قدس سرہ از کبر اسے اولیا
و عظام سے شایع فرید و فیض شیخ ابوالنجیب سروردی ست جامع کمالات ظاہری و باطنی و مظهر
روز شریعت و طریقت بود و ابواب فتوح صوری و معنوی برورد سے دے مفتوح بود و نہ
و میدان کامل و کل بسیار داشت چنانچہ شیخ نجم الدین کبری نیز فرمود خلافت دار اہد
از دست حق پرست دے پوشید و فوات دے در سال بالعدہ ششاد و نہ ہرست از بولت
چون شد اسماعیل از ملک ہما سال بدل ان شمالی مکان پیشوا محبوب اسماعیل کو
بادشاہ دین اسماعیل خوان شیخ شہاب الدین ابو حفص عمر سرورد سے
قدس القدر سرور العزیز پر بزرگوار شش شیخ محمد قزوینی سروردی ست در دوازده پشت
نسبت آبا سے دے بیاز ما پر غیر حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ منہ می گردود و طریقت انسا
شیخ شہاب الدین شیخ عیسیا والدین ابوالنجیب عبدالقادر سروردی ست کہ عمیق دے بود
و از ایام خوردی در سایہ عاطفت و سے پرورش یافت و بصیحت حضرت ولاد اجت فرشتہ الاطو
قر و الا نوم کے الدین ابو محمد عبدالقادر بیلابالی قدس اللہ بامرہ السامی نیز شرف و شہ
ناید ہما سے عظیم حاصل ست نمود و سے جناب فخریہ از دیگر شایع عظام ہم سنیہ مستقیم
عبدالبرال واقعا و در با وہ ہما ہم صحبت بود بارہا خضر علیہ السلام نزد سے آمد سے دار زون ہما
و علوم طریقت بہرہ مند سے حضرت عوث الاکبر شیخ عبدالقادر بیلابالی اکثر دینی دے
خرمود سے کہ با عمر است آفران شورین العراق و دے بالصائغ ست چون طوائف
و اعلام الہد سے وغیرہ بسیار ست و نیز کتابے در ذکر مناقب حضرت فخریہ جمع آورہ و غیرہ
موسوم ساخت و دے در وقت خود قطب الوقت شیخ المثنوی بنیاد بود و در با صائغ
از بلا و دور و نزدیک استغنا سے مسائل طریقت از دے سکروند سے و شیخ زکریا الدین
علاء الدین سمدانی نیز ہما یکا حساب از شیخ سعد الدین محبوب پر رسید کہ شیخ محمد الدین

عبدالقادر جیلانی را چون یافتے دگفت بحر مویح لا منایتہ باو گفتند کہ شیخ الشیخ شہاب الدین
سہروردی را چون دیدی گفتم فوراً بقدم البقیع علی اللہ علیہ وسلم بھلی فی حسین السہروردی
و در کتاب مناقب غوث شیخ محمد صادق شیبانی قادری میفرماید کہ محمد عبدالقادر را بگرد
شیخ شہاب الدین سہروردی محض لا ولدہ و دامیہ سے بخدمت حضرت غوثیہ حاضر شدہ
برسے و عطاے فرزند بجناب کبریا سے التجا آورے حضرت غوثیہ بعد و عا جناب
جناب العطا بان خیر العطا سے فرزند سعادت مند حضرت حق بشارت داد و سے
ہمان شب حاضر شد و بعد نہ ماہ و نہر سے آورے اگرچہ آن لا ولدہ موجودگی و نہرا ہی مقدمات
انکاشت اما اطلاع این امر بخدمت آنحضرت واجب دانستہ و نہرا بخدمت آن بادشاہ ولایت
آورد و عرض حال نمود فرمود کہ در خدمت پیرست و این پسر را شیخ الشیخ شہاب الدین عمر
سہروردی موصوم کردیم و عمر دراز خواهد یافت و موسے ابرو در برد پستان این پسر
بسیار دراز خواهد بود و در روز اولیارتہ اسے خواہند یافت انشا اللہ تعالیٰ باستماع
این حکم چون دسے بسوسے دختر خود نظر کرد و دید کہ پیرست شکار نہ موجب حقانی بجا آوردہ
خوش و خورم نہانہ نمود و راجت نمود کہ کونیکہ دسے ابرو ان در برد پستان شیخ شہاب الدین
چند ان دراز بود کہ مواسے ابرو در چشم پر داشتہ بر سر می انداخت در برد پستان را بسبب
توانت آنبارہ دوگتھی مناد و صاحب اسے القادر یہ بار حق قادری میفرماید کہ چون
حضرت شیخ شہاب الدین بمرثا نزدہ سالگی رسید در علوم صرف و نحو و منطق و معانی و فقہ
و حدیث فاضل و کامل شد و ہنوز سنہیاق علم و کلام چندان بود کہ شب روز در تحصیل آن
ستہ ندرق میماند و شیخ ابوالنجیب عم بزیر گوارد سے ہر چند نصیحت می کرد کہ حال وقت آنست
کہ از علم طریقت بہر باب شوی و دست از علم کلام برداری موثر نمی افتاد آخر دسے شیخ
ابوالنجیب دسے را ہمراہ گرفتہ بخدمت حضرت عوث الاعظم حاضر شد و عرض کرد کہ یا حضرت
این فرزند من شائق علم کلام است بگرد تحصیل رسیدہ است اما منور دل از دسے بر نمی دارد
و بہر یکا من اورا امور بیکم تن نمی دہباستماع اسے یعنی حضرت عوث الاعظم دست خود ہزار
کرد و بسبب شہاب الدین سسک کرد و فرمود کہ اسے پسر گو کہ از علم کلام کہم کہم کتاب طالع کور

بجود مس دست بر چه که از غسل کلام بختاوسه بود در نه از ان یاد نامانان خانان اسما
 خود کردید بکلاسای کتب هم از یاد و نشاندن چار خاموش ماند از وقوع این حال حضرت عرفا عظم
 بنسب شده فرمود که ما همه علم کلام بر سینه تو مخور کردیم و بعد از آن علم معرفت حق دادیم پس از ان روز
 شیخ شهاب الدین از علوم ظاهری دست بردار شده بدل و جان تحصیل باطنی پرداخت
 و از شیخ نجم الدین خلیفه آنجناب نقلت کردی که نزد یک شیخ در چله نشسته بودم در
 واقع دیدم که شیخ شهاب الدین بر سر کوسه تشریف میدار و در نود و هاسه جواهر باسه
 بشمار در پیش آنجناب افتاده اند و خلق کثیر در دامن آن کوه جمع آمده بخدمت آن شیخ
 سوال عطا سے جواهر می کنند و شیخ آن جواهرات بے عدد و بے شمار بطرف خلق می اندازد
 و ایشان چنان بستی بر بند و از ان جواهرات بر سینه که هیچ سکنه زیاده نمی شوند چون از
 نلوت بر آمد و بجایست شیخ زخمی خواستم که حال و واقعه بخدمت عرض کنم هنوز زبان کلام آشنا
 نه کرده بودم که فرمودند حکم الدین آنچه در واقع دیدم حق در است است و اینهمه برکت نتیجه عنایت
 بیخایت حضرت شاه ولایت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر گیلانی است نقلت کردی که شیخ
 شهاب الدین در سهروردی سماع نشیند و در فرمود که هر کس که در سهروردی است شهاب الدین
 را در اندازد و سماع نقلت کردی که شیخ ابو عبد الدین شهاب الدین شهاب الدین شهاب الدین
 بنیایت تکریم و عظیم شیخ ابو عبد الدین کرد چون شب در آمد شیخ ابو عبد الدین در خواست سماع کرد
 شهاب الدین قوالان را طلب نمود و مقام سماع مرتب کرد و شیخ ابو عبد الدین را بسماع مشغول
 ساخت و خود بگوشه رفته بتلاوت قرآن مشغول شد با تا ان خادم خانقاه بخدمت شیخ
 حاضر شده عرض کرد که شایخ تمام شب سماع کرد و حال ابراهیم ایشان
 لحسام نزاری می بایستید فرمود که من خبر نداشتم که شایخ تمام شب سماع کرد و عرض شیخ
 هر فکر و تلاوت قرآن تمام شب چنان مستغرق اندک آلا سماع بگوش و سحریت و سلطان
 کلمات نظام الدین بر ادنی قدس مبره در نواید انوار بسوزاید که وقتیکه فلسفی نزد خلیفه
 چند آمد و کتب خود بیاورد و خواست که خلیفه را از راه حق بگرداند و خلیفه هم بوسه رفت کرد
 و شب در روز با دست صحبت دهم کلام سے بود چون این خبر شیخ شهاب الدین بپایند

فرمود که هرگاه که خلیفه برین فلاسفه سبیل کند جان را طلت کم فرو خواهد گرفت این گفت در زمانست
 و بد صراست خلیفه آمد اتفاقاً در آنوقت هم حکیم فلسفه نزد خلیفه حاضر بود و بگفت با خلیفه نشستند و بگفت
 و فکر علم خویش مشغول بود و زبانان خبر شریف آوردی شیخ نزد خلیفه رسانیدند خلیفه شیخ را نزد
 خلیفه چون شیخ نزد خلیفه رسید و آن حکیم را بدید پرسید که در آنوقت در کدام ذکر و بحث بودید خلیفه
 سخنان فلسفه را بیان داشت و گفت با هم سخنان می کردیم شیخ گفت که آمدن من محض همین
 سبب است که دریافت کنم که در میان خلیفه و این کس که حاضر است چه سخن و کلام در پیش است خلیفه
 را با یاد گفت که چه سخن در پیش بود چون در بنیاب شیخ بسیار سوال کرد حکیم فلسفه گفت که ما درین مسائل
 درین بحث و تقریر بودیم که حرکت سه نوع است حرکت طبیعی و حرکت ارادی و حرکت فصری طبیعی
 آنست که فصری بطبع خود حرکت کند و دیگر کسی که شکل حرکت آن نباشد چنانچه سنگ از دست باو بیرون
 بگذرد آنست که بطبع خود در زمین مقید و حرکت ارادی آنست که بار باره خود حرکت کند هر طریقی که خواهد
 و حرکت فصری آنست که از کسی دیگر در حرکت آرد مثلاً کسی که سنگ را در هوا اندازد و از حرکت
 فصری گویند و باز چون حرکت آرد کم شود و بنحایت تا او بر زمین نرسد از حرکت طبیعی خوانند
 اکنون ما درین بحث هستیم که حرکت فطری نیز حرکت طبیعی است که خود بخود میگذرد و کسی دیگر او را حرکت
 نمی آرد شیخ فرمود که همین آنست بلکه حرکت فلک حرکت فصری است گفتند چگونه گفت که فصری است
 بر این صورت و بدین شکل او را می گردانند بفرمان خدا تعالی چنانچه در حدیث نبوی آمده است حکیم
 بطریق استوار خنده کرد و شیخ از خنده او بر آشفت و دست خلیفه را آن حکیم گرفته از زیر بغت سخن
 سر از آورد و نگاه سو سے آسمان کرد و گفت الهی آنچه بندگان خاص خود را می نمائے
 این بر در راهم بنا بعد از آن روسے بسوسے خلیفه و حکیم کرد و گفت نظر جانب آسمان کنید
 هر دو نظر جانب آسمان کردند و آن فرشته را که بر حرکت فلکی موکل است بچشم خود دیدند که فلک را
 میگرداند چون این کرامت بدیدند خلیفه و حکیم از آن عقیده باطل تا بگشتند فطرت است که شیخ
 اشهاب الدین را متوجه بسیار رسیدی و او هر چه که بر زور می یافت بدرد ایشان بود سخنان
 صرف کردی چون وقت وفات شیخ رسید پس از آنکه سی و سه ساله که او را شیخ عماد الدین
 میگفت و حال او چون مطلق شیخ نبود و از کرامت پوری بهره نداشت برآمد و خادم خانقاه

میگویند من میدانم که باران خواهد آمد و یقین از آن پیدا شدم که دوستی مرا بسید نورالدین مبارک
 غزنوی در پیش سلطان شمس الدین بسبب مقام نشست بهام دیوان شاهی نزاری واقع
 شده بود و سخن گفتن بودم که او از آن سخن گفته خاطر بود چون امروز مرا براسے دعائے باران
 گفتند بر سر مرادوی رفتیم و گفتم که اگر تو با من آشتی کنی در برین دعا با من شریک باشی دعا بخوانم
 از قبر و سے آواز برآمد که با تو آشتی کردم و برود دعا بخوان که باران خواهد آمد از سر شیخ
 نصیر الدین محمود چراغ دہلی منقول است کہ بزرگے بود نام او شیخ اجل شیرازی ^{سلفیت}
 بسید نورالدین مبارک بحالت خورد ساسے اہل نعمت از دیانت دوران وقت
 یازگانی بود از میدان شیخ اجل روزے او بخدمت شیخ آمد و عرض کرد کہ در خانہ من بہر
 است شیر خوار نمیتے براسے او عطا فرمائید فرمود نیکو باش چون من فرما نماز با دعا کہ از م
 بہر خود را بہار و سے از جانب راست در نظر من در آری ز افاقا ت بدر بسید نورالدین
 مبارک ہم در آنوقت حاضر بود چون این حدیث از زبان شیخ اجل شنید ان خود گفت
 کہ من نیز پیر خود را بہارم چون وقت نماز با دعا بخوان بازگان در آمدن خود درنگ کرد و پیر
 بسید نورالدین مبارک بر قامت و قبل از نماز پیر خود را در مسجد برد و بعد از نماز از جانب راست
 در نظر شیخ در آورد شیخ در دسے نظر کرد و نعمت ولایت بوسے اینار نمود چنانچہ
 ہنہم برکت و نعمت کہ بوسے عطا شد از برکت نظر شیخ اجل بود اگر چہ بار و گرسید نورالدین
 بخدمت شیخ ایشوخ رفت و کار خود تکمیل رسانید و خرقہ خلافت گرفت نقلست کہ
 در غزنین اساک باران شد خلق شہزادہ شیخ اجل شیرازی فرست طلب دعائے نزول باران
 کردند شیخ چون بشنید از خانہ برون آمد و خلق گشت دنبال او بود در راہ باغے پیش آمد
 شیخ در باغ رفت باغبانے در زیر درختے خفتہ بود شیخ اورا بیدار کرد و گفت کہ درختان
 خشک می شوند بر ضرر و درختان را آب بدہ او جواب داد کہ ترا بہ باغبان ہم درختان
 ملک من اند و تیسکہ حاجت آب دادن خواهد بود خواہم داد شیخ گفت پس این
 خلق را منع نمے کنی کہ چرا دنبال من گرفتند انکہ ما بسندگانیم زمین زمین خداست
 وقتیکہ خواهد خواست باران خواهد فرستاد این گفت و باز گشت بہ سنوز

در خانقاه خود رسید و بود که باران رحمت شروع شد شیخ و هم غلق در آب تر نشدند کس معلوم نیست
کمان باغبان کدام کس بود که شیخ او را بسد کرد و فاست شیخ نورالدین مبارک
در سال ششصد و پنجاه و هفت هجری است و پنجاه و سه در دی است از مولف

گفت نورالدین حجازی از لغنا | بر دوشش باب جنت گشت با | ششست نورالدین نور علی

باز نورالدین مبارک پاک باز شیخ بهادالدین زکریا سلمانی القریشی الاسدی
قدس سره از عظامه شیخ سمرقند و دید و اکابران او ایسا سے ہندست صاحب کتاب
ظاہر و مقامات ابر و برکات شاطره بود و بزرگوار و سے کمال الدین علی شاد قریشی
از کتب خطی بخوارزم آمد و از انجا بلقان رونق افراشد و فرزندش شیخ قویہ الدین ابو کمال
ظاہری و باطنی آراستہ بود و مدبر مولانا مسام الدین زفر سے کرد قلعہ کورت کرد و سکونت
داشت کہ خدا شد شیخ بہاد الدین زکریا از لطن عفت و شکر مولانا مسام الدین و قلعہ کورت
کرد و در سال پانصد و پچاس و ہشت ہجری شد و پیر در اندہ سالہ ہفت قرأت قرآن جفا
کرد و وفات و ہمہ الدین پیر خود سفر فراسان اختیار کرد و بہ ہزار رسیدہ فی سہل علم بود است
و بشرف زیارت صحبت بسیاری از بزرگان شرف شدہ کسب فیوض کردین بعد بحرمین
شرفین رسیدہ و پنج کعبہ زیارت رود و ہنوز ہنوز سے شرف یاب گردید و پنج سال در ہنوز
منور ہنوز مکن شدہ و زکمال الدین مجددی محدث تحصیل علم حدیث نمود و از اسما درین اقل
رسید زیارت مقابر انبیا علیہم السلام مشرف شرمین بعد در بغداد و اول فیض صحبت مشایخ
آن دیار پرداخت و بخدمت شیخ ابو یوسف عمر شہاب الدین سمرودی رسیدہ دست از آن
برامان بکفرت زد و در مدت ہز و ہز و ہز کجالات و اہانت رسیدہ و بظہر عطا سے فرود نہافت
کہ کے حاصل می شود شبہ در واقع و بیکہ در یک خانہ پیر نور حضرت شاہ رسالت ملا سلیمان
در البیت بر تخت گرامت تشریف فرماست پیر و شہسوار شہاب الدین بجانب دست راست
و حضرت دست بستہ ایستادہ دوران خانہ طنابست دست و چند فرقیہ بران طناب او بخت اند
در ان اتنا حضرت خاتم الانبیا شیخ بہاد الدین زکریا را طلب فرمود و شیخ ابو یوسف
پیر و پرست خود دست شیخ بہاد الدین گرفت و در دعائے کرد و خدمت تمام البیت شیخ

جناب الدین فرمود که ازین فرقه که بر طناب اندیک فرقه باریه بهاء الدین بوستان شیخ
 ایشوخ فرقه حاضر کرد در دبر و سه آنجناب شیخ بهاء الدین بوستان چون شیخ بهاء الدین ابو
 بدیر علی الصلاح امیدوار فرقه بود که بعد از چاشت شیخ ایشوخ شیخ بهاء الدین با نزد خود طلبید
 چون و سه خدمت رسید و دیگر همان خانه دهان طناب و همان فرقه با آنوقت اند بطوریکه در آن
 دیده بود و شیخ ایشوخ بهایکه صاحب رسالت آب بر تخت تشریف میداشت نشسته است
 چون شیخ را بدید خود برخواست و همان فرقه که در خواب از طناب فرود آورده بود برگرفت
 و برودش شیخ بهاء الدین نهاد و فرمود که بابا بهاء الدین این فرقه با سه جناب رسالت با
 سلمه المدینه و سلم اند بهر که عطای شونید ارشاد آنحضرت عطای شونید من در میان ازیک
 و اسطر زیاد و نیم و سه اجازت آنحضرت کسی نمی تواند داد و حال اجازت آنحضرت
 خوب تو چشم دیده و در فواید الفوا و از سلطان المشایخ نظام الدین نقلت که چون
 شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا در شهره روز نیت عظمی و عطای فرقه خلافت از پیشگاه
 شیخ ایشوخ ممتاز شد دیگر در دستان خانقا شیخ ایشوخ که از سالها سال بریاضت و مجاهده
 مشغول و بهیضت ارشاد خلافت شرف نموده بودند درین باب رشک برودند و گفتند که
 که این بندی در چند روز شرف خلافت شرف شد ما با آن با وجودیکه از چند سال حاضر
 خدمت شیخ هستیم تا حال محروم ایم شیخ ایشوخ از مناسبت باطن بر خطره ایشان مطلع
 گردید و فرمود که ای امان خاطر مشوش گنید که بشما هم میرود اشتیاقش و بهیضت زکیا رگی از زکریا
 بهاء الدین زکریا هم رشک داشت فی الفور انش در گرفت علاوه برین ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم نقلت که در وقت بهاء الدین زکریا بعد عطا
 فرقه خلافت به جانب طمان رخصت شد و حسب الارشاد پیر روشن ضمیر طمان آمد ملکیت
 بر زید طالبان حق فوج در رفع خدمت با برکت آنحضرت حاضر آمدند اکابران طمان بر
 بازار و سه حیدر دند و کنایت کاسه شیر خدمت و سه فرستادند غرض ازین آنکه شیخ
 عظام قبل ازین در طمان بسیار اند بطوریکه این کار از شیر پرست طمان از و سه آنحضرت
 حال در اینجا نهایش دیگر کسی نیست شیخ الاسلام بهاء الدین یعنی را در یافته گل گلاب بدان

کامر شیرینا و بلذ پس فرستاد جواب اینکو جاسے من درین شهر بطوریکه گل بالاسے خیرست
خواهد بود نقلت کرد وقتیکه سید جلال الدین شریف القدر شیخ بخاری قدس سره
از بخارا خدمت شیخ الاسلام تزیلی آورد در خانقاه شیخ قیام کرد و در سه در محسن خانقاه
نشسته بود و موسوم تابستان و بویانیت گرم بود شیخ الاسلام اندرون حجره تشریف داشت
درین اثنا سید جلال الدین را سر زدی نشان خود یاد آمد گفت که آویج بخارا چه نیما کجا میفرست
شیخ الاسلام بوی باطن ازمین حال واقف شده بدون حجره تشریف آورد و بخارے فرمود
که بویا اہے محسن خانقاه بر وارد جادوب بزین بطوریکه از خاروس پاک شود و خادم سبک
بمیل آورد چون محسن خانقاه مصفا کشت پاره ببر آسمان نمودار شد در عدد برف بفرید زلاله
تخم مرغ در محسن خانقاه باریه ان گزرت چنانچه تمام محسن از زلاله پر شد و سواسے محسن خانقاه
یک نزاله شهر برون شهر بنیاد سید جلال الدین و دیگر در دیشان بفرانغ خاطر زلاله خود
و در آمدند آنگاه داشتند چون وقت نماز عصر رسید مصفا کشت خانقاه گستر و شد شیخ الاسلام حجره
بیرون آمد و سید جلال الدین سینه شد و فرمود که یا سید شیخ بخارا تهرست یا زلاله طمان عرض کرد
ترا ایشان باز بخارا بفرارد و بجز او کسے است پس سید جلال الدین بخاری همان روز تهرست
سعیت شیخ الاسلام بفرزندش در در چند سال حاضر خدمت مانده کار خود کمال رسانید و بجا
ایح رضعت یافتند کشت است که فرزند الدین عراقی خواهر زاده حضرت شیخ ابوشیخ شمال الدین
سهروردی داشتند کسے کامل و شاعر بے بدل معلوم ظاہری آراسته بود اول در عراق
بمقام مشق مدرس بنام بنام او بدین و تهریس مشغول بود تا گاه برفلند بزرگه که شکل خوب
و شمایل محبوب داشت عاشق شد و سروریش تراشید و یکنی از ایشان گردید از وطن
مبراه ایشان مسافرت نام از عراق ببدان و از بدران بخراسان و از خراسان بمیان
و خانقاه شیخ الاسلام شب با ش شد شیخ الاسلام نور الدین در ایشانت در بخش باطن
در اتر و خود طلبید و از ان بند خلاص داد و تمام شب نزد او داشت علی السبیل جوان طلبند
مسافر شد و نور الدین از زمین ایشان خبر داشت حس با زور و بجز سینه اش شستل شد
دپس قلندران و وید و راه باوی عظیم بر حالت و بخار خاک مر بخلک کشید و در بختن

نامک گشت نوالدین عبدالمن حالت تمام روز بگردید چون شب شد خود را در پستان برده
 خانقاه شیخ الاسلام بمانت شیخ او را اندرون طلبیده در کنار گرفت و اینچنان توجه نمود که خیال
 عشق قلندر را در بالکل از دل عشق منزل او محو شد و بهایش عشق ختانی و محبت رستگاری
 جانیشین خاطرش گردید پس شیخ الاسلام در لباس خاص خود بنشیند کرد و در میز خود کوزه
 حبه و متعین فرود تا علیحدت خلق بحق مشغول باشد چون کارش تکمیل رسید شیخ الاسلام
 و نفرینیک خسته خود را که در غمت و عصمت را بعد وقت بود در سبیل انجام دسے در آورد
 و بفرزند می ممتاز ساخت نقلست که شخصی از میدان شیخ الاسلام به والدین در راه بود
 سے نام او را شیخ زنده دل بختانی گفتند سے روز سے از روزها که روز عید بود و سے
 هم بپویه خلق و بر عید گاه آمد و نمازگزار و بعد نماز سے بسوسے آسمان کرد و گفت ای
 امر فرزند عید است و خلق از دوستان خود عید سے سخواهند چون من سواسے تو
 کسی را دست نیدارم از تو درخواست عید سے میکنم از خزانة خود عید سے عنایت
 فرما یا وقت پاره کاغذ میری خط بنویشته از آسمان فرود آمد و بدست سے افتاد در
 کاغذ تحریر بود که ما آتش و دوزخ بفس تو حرام کردیم این عید سے است شخصی از میدان شیخ
 دوران حاضر بود چون این کز است بدید گفت که ترا حق عید سے آزادی از آتش و دوزخ
 عطا شد پس تو چون خواجہ ماہی مرا هم از خود عید سے عطا کن خواجہ مسم کرد و زبان کاغذ از او
 در دوزخ را باو عطا کرد و گفت بچاسے عید سے تو بخشیدیم این عید سے تو باشد خود را
 قیامت من و نام آتش و دوزخ برجه با دادا نقلست که چون سلطان بخشش لیدین آتش از
 از حلقه غلامی سلطان قطب الدین تصدیق دعا سے شیخ ایشوخ شهاب الدین سهروردی
 کرد حق سے کرد بسیار است پادشاهی داده بود آزاد شده براتب پادشاهی رسید
 و سلطان قطب الدین او را در لی عهد ساخته بجماعت سلطنت بهلاست و قهر سرخ و سیاه
 و ویرکان من که از سلطان بجز الدین سام پانیم بود بوسے بخشیده و ترگاسے که در شجاعت
 و دلادری ممتاز بود و در ایشان امان دسے کرد و از ان ترکان ترکی بود قبایه بیک
 نام که تیز مزاج و مجرب بود او را بحکومت شهر طمان و اوج و سنده ما مور کرد و از دار سلطنت

در بی بی محمد و ساخت چون سلطان قطب الدین بر حمت حق پیوست در سلطنت سلطان
شمش ملکی در وقت پذیرفت رگ حسد قباچه بیگ بچینید از اراده استعمال ناپایده فساد شعله
شد و خبر اساده فساد آن مغرب شیخ الاسلام بهاد الدین زکریا قاضی شرف الدین لیسمنانی
که قاضی لیمان در سیدان هر دو بزرگوار خطوط خود را در باب اطلاع اراده فساد قباچه بیگ
بسلطان شمس الدین نوشتند راهی در بی کردند قضا را هر دو خطوط بدست آردان قباچه بیگ
افتادند در بلا خط قباچه بیگ رسیدند چون دیدند بخوبی دیدند آتش غضبش مشتعل شد و در دلا مان لیمان
مغریه ساخت و شیخ الاسلام و قاضی شرف الدین را طلب نمود هر دو خبر آرد و اول خط
قاضی بدست قاضی زانو قاضی چون خط خود بدید دانست که تیغ قضا بر سرست ساکت ماند
قباچه بیگ جلاد را حکم کرد که بیگ طرفه العین گردنش بنیاد خست و از خون آن سلطان پاک
دین ناسا اعمال خود را رنگین ساخت بعد از آن خط شیخ بهاد الدین بدست آنجناب داد چون
خط خود بدید فرمود که راست من خط من است هر چه در آن نوشته ام با اشارت حق حق و عین
راست نوشته ام چون حق با اشارت حق نوشته شده است خود چه میگوید اگر قباچه بیگ این سخن شنید از نو که شیخ
بر خود بلزید و سر فرود برده خاموش ماند و بعد از آن تمام حضرت ساخت لعلست که بعد از
قوالی شریفین محاسن از بغداد با وجودین بخدمت بابر گشت حضرت گنج سکا آمد و چند ساعته
حاضر ماند بعد از آن اراده سفر لیمان کرد و از خدمت شیخ فاطمه خواست و عرض کرد که راه
لیمان بسبب بر خوف است ممتی فرمایند که سلامت بر سر فرمود که تا اعلان موضع که خوشی تمام
بین تعلق دارد بیشتر از آن حد شیخ الاسلام بهاد الدین است چون عبداللہ قوال تا محل
رسید سلامت بود بعد از آن دید که قطع الطریق در آمدند و قصد قارت و سکه کردند
عبداللہ قوال حضرت شیخ فیر اللت و الدین یاد آمد و با او از بلند گفت که یا شیخ بهاد الدین
ما سر حد شیخ فیر الدین سلامت رسیدم حال در پناه شما امنی حال سواری دیگر سدا آمد
و قطع طریق را از راه عبداللہ در ساخت و عبداللہ صحیح و سلامت در لیمان رسید تا آنکه
در سکه عبداللہ قوال کلیم موریه سرخ پوشیده بخدمت شیخ الاسلام حاضر شد شیخ فرمود
که پوشش سرخ لباس شیطان است نباید پوشید از آنجا که مردم قوال گستاخ و دلا مان

دربان در از می نداشتند عبدالقدیر تا خانه عرض کرد که شمارا ترانهاست نامحسور و قیض و
 تصرف است بدان نظر نمیفرمایند در بین کینه کلمه که بنیم تکم هم نمی از در بر سن طعن میفرمایند با شما
 این سخن شیخ دریافت که آواز دایره اوب پابرون نهادت بر آشفت و فرمود که عبدالقدیر
 نهوشدارو از احاطه ارب برون مندوزق احسان فراموشش کن و یاد کن که بقدریکه تسفل
 مومض راه زمان قصد کشتن تو کردند و با از بلند گفت مرا او کردی باغریا و تو رسیدی و در از
 دست ایشان خلاص دادیم عبدالقدیر چون این بشنید تسفل گفت در حد تقصیر آورد و در شیخ
 سدرالدین کوفی مقولست که من نزد مولانا نجم الدین تفسیر کشف و عمده در مجاز میخواندم که
 شیخ الاسلام ازین پرسید که چه میخوانی عرض کردم که تفسیر کشف و ایجاز و عمده فرمود
 که کشف و ایجاز را بسوز و عمده مشغول باش پس این بگویش مولانا نجم الدین کردم و خلا
 ازین گران گذشت چون شب شد هر سه کتاب پیش مولانا نجم الدین برداشتی و بیخ میبیدیم
 چون نایغ شدم هر سه کتاب زیر بالانها دم چنانچه ایما و کشفات زیر بود و عمده بالاد
 در خواب رفتم شکر از بیخ بر بست ایما و کشفات را بسوزت و عمده با وجودیکه بالاس
 بود و بود است مانند چون از خواب بیدار شدم بر دستاب را سوخته یا فتم لقلست
 که خواب کمال الدین مسعود شیرازی بر شیخ الاسلام بود و تجاوت جواهرات بقیست
 میگرد و قتی از مقام خیره جردنی بقصد سفر عدن در راه از نشست است ایما جواهرات بشنبا
 با خود برداشت و دیگر سوداگران به دیگر استیایزنا و سه همراه بودند چون در نصف را
 رسید باد سه مخالف بر خاست و چادر در گرداب آمد سوزان چهار دست از جان بستند
 و تضرع و زاری بجناب باری آغاز نهادند در انحال خواه کمال فریاد برآورد و گفت ای خدا
 ایها والدین زکریا وقت ادا دست بجز طلب امداد حضرت شیخ الاسلام بزارت ای برکت
 خود در کشتی نمودار شد بطوریکه جلا اهل کشتی بچشم ظاهرین بزارت آنحضرت شرف شدند
 و سه کمال ببرکت تشریف آوری آنجناب باطله فان دفع شد و کشتی از طوفان و
 گرداب برآمد و روان شد در آنوقت همه اهل کشتی ثلث مال خود با تزلزل شیخ بر خود لازم گرفته
 بودند چون در عدن رسیدند شیخ کمال نصف مال و دیگر اهل کشتی ثلث ثلث مال

از اسما و آل خود جدا کرده بدست شیخ فخرالدین گیلانی در ملتان خدمت آنحضرت فرمودند
 و این شیخ فخرالدین گیلانی شیخ الاسلام را گامی نزدیک بود الا در آن روز که بر استیلا
 بزرگداشت در شتی نمودار شده بود چون با اسما و آل خود خدمت آنحضرت در
 سر در قدم آورد و وقت گذشت که شیخ را از در آن سال سوداگران آورد و بود خدمت گذراند
 شیخ از آن قبول فرموده و همان روز براه خدا رفت کرد چون فخرالدین اینهمه عبادت و کفایت
 و خوارق بدیدار جمیع مال خود بر فاست و میردشت تا بحال خدمت آنحضرت تا تکمیل رسید بعد
 از رحلت شیخ بطرف کعبه سفر کرد و در جده رسید بسفر آخرت شناخت چنانچه در خدمت با کشت
 بمقام خدمت نقلت کرد شبی از شهابه آمد رمضان المبارک شیخ الاسلام اسما و آل
 خود فرمود که از میان اسما که هست که بدو کفایت نماز اقامت نماید در یک کفایت ختم قرآن
 کند بکس متوجه آن امر نشد نگاه اینباب خود پیش رفت و در کفایت اول ختم قرآن نمود در کفایت
 ثانی بعد ختم قرآن چهار سیاره ایراد نمود و از شیخ سما و آل فخرالدین تهر در دی سعاد است که
 شیخ الاسلام را عادت آن بود که بعد از اوی نماز بخنداشت نماز ختم قرآن میکرد و در آن ختم
 نماز مشغول می شد نقلت کرد در شیخ الاسلام در خانقاه خود تشریف داشت که
 سرور آورد و گفت انا الله وانا الیه راجعون شیخ سعدالدین حمزه عین وقت از دنیا رحلت فرمود
 مردی بود که در یکسانی ثانی نداشت بعد از آن بر فاست و مقهور چهاره دستها جان
 او فرمود نقلت که فریاد است پدر و جدی ز گوار شیخ الاسلام هم در ملتان در ملاقات
 پیران تهری واقع اندر زرعان تمام و کرام هزار بر انوار بی بی راستی و الله ماجده شیخ
 رحمن الدین ابوالفتح تبره آنحضرت واقعت و از مقام سین هزار فدیه ز گوار شیخ الاسلام در کفایت
 پیدا شده بود که بر برگ آن درخت اسم کلمات در غیب نوشته بودند تا مدت مدید طلق نما
 از آن درخت فایده بے انتهای داشت بر اینیسه و بنویسند که برگه اسه آن درخت
 بخورد خفید شفا می یافت آنروزه شخصی بحالت جنابت بان درخت رسید و برگ
 بدخت جدا کرد و بخورد از آن روز درخت خشک شد و باز برگ برینیاورد و نقلت کرد
 شیخ الاسلام در جبهه خاص بعبادت مشغول بود شیخ صدرالدین ماری فرزند امیر

انجناب بر در شریف مداشت تاگاه شخصی پیدا شد و نام بر مبر پرستش بود حواله شیخ
 صدرالدین نمود و گفت که این نام مختوم را بخودم خود برسانید صدرالدین چون نام برگرفت
 و سر نام بخواند تجویز و تمیز گشت و همان زمان در جمله خدمت پدر بزرگوار آمد و نام بدست مبارکشان
 و خود چون قدم از محراب برین نهاد آرنده نام را ندید شیخ الاسلام چون نام را دید و بخواند گفت
 و همان بجان آفرین تسلیم نمود و از چهار گوشه آواز برآمد که دست بردست پیوست شیخ
 صدرالدین چون این آواز شنید باز در حجره درآمد و دید که شیخ الاسلام از مطبوره خان بصورت
 پاک فلک الافلاک رحلت فرموده است اما الله و اما الله را بعد از عبودیت و وفات شیخ الاسلام
 بهادالدین بقول صاحب اخبار اللایا و معارج الولایت و غیر الوالیین در سال شصت و شصت و شصت
 است و صاحب اخبار سرور در ولایت با سعادت انجناب در سال با صد و بیست و شصت
 وفات در سن شصت و شصت و یک میفرماید و الله اعلم از مولف

صلین
 نجیب العالی
 قد و خاندان
 شیخ
 سید
 سکن
 مذهب
 بیگانه
 اولاد
 سنی
 فیک
 کل
 بنفشه
 شاه

بادشاه دین بهادالدین	قطب اقطاب جهان بیرون	عشق حق تولید خدیو کرم
عاشق صادق بگور سیلان	شیخ نور آمد در سال یک	میر فتح دین بهادالدین بخوان
ایضا شاه روی زمین بهادالدین	شیخ عالم امین بهادالدین	گشت تولیدش از خرد روشن
مطلع نور دین بهادالدین	کرم رقم سال خلقش سرور	عارف اهل حقین بهادالدین
ایضا جناب شمس علی بهادالدین	که محرم است با سر از سر راست	در حیدر می آمد سال تولیدش
سال اول بگو قطب زیب لمان	ایضا بهادالدین بهادالدین	که بود او سرور عالی لمان
شاه الهام بهرامت الش	عجب اولیا و اسل لمان	ایضا چون بهادالدین فی د
رفت از دنیا جنت یافت جا	استعد لمانی آمد در خلقش	سر لمانی انعام اولیا
باز حق آگاه لمانی بگو	سال در سل اولیایم بقدر	ایضا جواز دنیا فانی شد در دین
مخردین دوستدار حق بهادالدین	جو سر در جنت تاج و صانسل	هر دو فرمود یار حق بهادالدین کربا

شیخ جمال خندان رو قدس سره از اعظم خلفای شیخ صدرالدین عارف
 است و در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر کربلا در سن ۷۰ سالگی درگذشت و در کربلا

کہ در اوج بردہ پیشی است بے صاحب استعداد و حال بسج در ویشی میوزیک کرده است علماء
 از خانوادہ تالیف کمال است اگر چه بازر سید طاہر در طلت باشا پیوند خواهد کرد و آلان در
 خبر حق محسوب است چون بلا زمت تو رسد بادل روار بخود راہ نمایی و اہل روز
 بملوت نشاندہ بتلاوت قرآن امر نمائی تا از غلبہ جذبہ بشور و افاقہ آید من بعد مد کنی و کمال
 رسائی بر تبرکے کار صفت با بس با تو رسیدہ غیر از خدمت شیخ ایشوخ شہاب الدین کہ
 نصف ابد ہی در گوی نصف بے نصف لک چنانچہ بعد وفات حضرت شیخ بہا الدین
 ہجیمان بوقوع آمد وفات شیخ جمال در سال شصت و ہفتاد و شش ہجری بموت

چون جمال از جان بخت	یافت با وصل حق کمال	سال و عیش چو مرد از دل
---------------------	---------------------	------------------------

فی عیان آفتاب حسن جمال	شیخ نجیب الدین علی بر بخش شیراز سے
------------------------	------------------------------------

درس سمرقند از عظامہ خلفائے شیخ ایشوخ شہاب الدین سہروردی است عالم بود
 عارف سز شہرہ عقاب و معارف پدید بر گوارد سے ار تہار و اہل کبار بود و از شام
 شیراز آمد در اجناس اہل و متوطن شد کبھی در خواب دید کہ ایرالموسین علی رضی اللہ عنہ
 پیش و سے طعنے آورد و باد سے یکجا بخورد و سے را بشارت داد کہ حق تعالی
 با فرزند سے خواهد داد کہ نجیب و صالح خواهد بود چون متولد شود او را علی نام کنی پس
 چون تولد شد علی نام کرد و لقب نجیب الدین لقب ساخت چون بلوغ رسید عالم
 قیام شد و با فقر اہمیت داشت ہر چند پدرش براسے سے لباسا سے فائزہ ساختی و
 خانہ سے اذیہ بختی او با ناسیل نیک کرد و میگفت کہ این جامہ سے زمان نمی پوشم
 طماہنازکان نمی خورم جامہ سے بشین می پوشید و طعام بے تکلف بخوردہ در خانہ
 ما بسری برد شہی در خواب دید کہ از روضہ شیخ کبیر بر سے برود آمد در عقب او
 کشتن پیران دیگر بودند آن پیر اول در رد سے سے بسم کرد و دستش بر گفت
 دست پیر آخرین داد و گفت این و در یعنی ست از خدا سے تعالی بدست تو
 این ما شد خواب آمد کہ گفت بدست تو بود این خواب آمد یعنی از کرد

سوال کند شیخ ابراهیم چون تقرب خواب شنید گفت این خواب نیست مگر خواب نجیب الدین علی
 پیر اول شیخ کبیر است و بران دیگران اگر این بویقه از دوسے گرفتند خودی باید که بر آخرین زنده باشند
 و نجیب الدین علی از دوسے نصیباب کرد و حال استخوفت دست تا بر خود ریا بد نجیب الدین چون
 این تقسیم شد از پدر اجازت خواست و بتلاش بر سر شریفین بجانب حجاز سفر کرد چون بخدا
 رسید شیخ ابشوح شهاب الدین را شناخت و دانست که این بان کس است کس شیخ کبیر و متشکل
 بدست اعدا ده بود شیخ ابشوح هم چون او را بدید تقرب خواب پیش دوسے تقرب کرد و در نزد
 ساخت و در چند سال بحال رسانید و بعد عطاسے نزد خلافت بجانب شیراز جمعیت
 نمود و دوسے چون در شیراز رسید متامل شد و خانقاسے بنا کرد و بارشاد طالبان عن
 مشغول گشت و قحان بلع الکرام در سال ششم منقباد و شبت و فرار پرانوار در بغداد است

از مولف علی ابن ابراهیم کتبت انت سال حیرل ان علی بسلم است قطب طابیت عالماء
 هم بدان شیخ حق کتبت علی شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام
 بهاء الدین زکریا ملتانی قدس سره فرزند بلند ذلیل و خلیل و عظیم و سجاد و عظیم و بلند و بلند
 خود بهاء الدین زکریا ملتانی است و بعد وفات پدر بلند اختر بر سجاد و مشغول شست عالمی بود
 میان علوم ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سماوت و ثنماوت و علم و طلق بنک
 و بوقت خود قطب الوقت و معتدلسے زمانه بود و شیخ صدر الدین عارف اشتاری است
 نقلست که حضرت شیخ بهاء الدین ملتانی هفت پسر نیک خرد است اول شیخ صدر الدین
 عارف دوم شیخ برهان الدین سیوم شیخ ضیاء الدین چهارم شیخ علاء الدین پنجم شیخ
 شهاب الدین ششم شیخ قدوة الدین هفتم شیخ شمس الدین حجت القدر عظیم همصین و بعد وفات
 شیخ بزرگ چون ترک انجباب با هم تقسیم شرعی تقسیم نمودند بنفاد لکنه تنگ کس شیخ نقد سواسے
 دیگر اسباب از قسم ظروف و پارچات و مسکانات و غیره بجمع شیخ صدر الدین عارف رسید
 چون بران قابض شد همان روز براه خدا بخلق خدا تقسیم کرد و در سوسے و دنیا سوسے نه خود
 گذاشت دسواسے پارچات بوشهدنی خویش و اهل خویش از هر نقد و غنم دست برداشت
 شخصی در آن حال بخدمت عرض کرد که مدبر گوار شایند ان نقد و غنم جمع کرده قرآن با هر کرد

و بر آه خدا نمرود نمود و ترا که بقدر زور خطیر از بیراث پدرت آمد در یک روز بر پل او رسد
 و بر است فرد ایک فر صره هم تو نه نهادی خوب نکردی با ستماء این سخن شیخ نجفید و فرمود
 که پدر عالی گهر من بر دنیا غالب بود و دنیا اورا نمی توانست فریفت و من نبود آن در جز بیدارم
 اگر چه گامی گامی غایب می آید ای سیدم که با او دنیا بر من غالب بود و مرا از یاد مولایم بر یاد بر کن
 سبب دنیا را از خود جدا ساختم و ایستادن دل با دین مشغول باشم که بر آهنگار اشتیاق خزان
 پیری دیگر در آن من کافی اندک حفته بستم مانند کوه مانند شفیعی بسیار و کرا تفر غلام سرور که فرمود
 بحرف این مشهور است نیز از کتب من از لاد قطب الاقطاب بهاد الدین زکریا الهامی است و
 نسبت اباسه کرام فقیر مجید و امطه شیخ شهاب الدین فرزند پنهان کنفرت فتمی میشود و از بنا بر
 شهاب مولوی نفس در م المشهور میان کلان بن شیخ جموں بن شیخ قطب الدین بن
 شیخ شهاب الدین از شهر و ارا امان لمان نسبت لا بور سیر کرد و در لا سبور قیام فرمود
 که حال اول حضرت محمد و دنیا کس یکے عمومی فتمی غلام رسول و اخویم حافظ غلام احمد فقر
 سیرا نصیر با اولاد و فرزندان خود در لا سبور ملک کوهلی سفیان که از قدیم سنگین خود است موجود
 در التلا باقی و الکلی فانی فطرت کرد و سبب شیخ صدر الملک الدین کنمار و سیرا سبور
 و شیخ رکن الدین ابو الفتح فرزندش بهر هفت ساله هم همراه بود که از عرف صحرا گلا آهوان و در
 گره بندد میان ایشان بهر آهون بجا پت قبول صورت بود شیخ رکن الدین را طبع مبارک
 به جانب بچه آهوان گشت خواست که از اگر در کربس عتاب پدر بزرگوار خاوش از چو
 شیخ از و ضو فارغ شد کناره در با بنشست و شیخ رکن الدین را نیز فرود خواند بنشانند و به
 قرآن آموختن مشغول ساخت و عادت هر روز شیخ آن بود که پس خود را هر روز کنمار و سیرا براه
 چهار کت یک بسیار از قرآن حفظ سے کنایند و آن روز هفت بار خواند که حفظ شد
 شیخ صورت حال پسید حاضران وقت عرض کرد که امر در بچه آهوان از میان زمین او
 کند کرده بود و بر خورد از تا دیر بان متوجه ماند شاید که حال نیز خاطر مبارک با طرف متوجه
 پس شیخ از فرزند و بعد استغفار فرمود که بابا بلو که آهوان بگذام سمت رفعت اند عرض کرد که
 لطرف غرب از در یادید عام که میرتند و بچه خوب صورت همراه داشتند حضرت شیخ زمانی متوجه شد

بعلازان مبرر داشت دیدند که ماده آمونیم پوپ از طرف محمدریان دران می آمد و بر سر
شیخ آمده با سبتار و شیخ رکن الدین آمونیم پوپ را در کنار خود گرفت و در لاش شلی یافت و نیز در
و وجود کلام التیبا گرفت و ماده آمونیم پوپ را خود در فاقاه برد و صاحب تواریخ
فرشته میفرماید که چون سلطان غیاث الدین بلبن پسر بزرگ خود محمد شاه را بحکومت سلطان
امور گرد در تمام علاقه لسان و این دستنده را در جاگیر و سبب تفویض نمود و در لسان آمد
بحکومت مشغول شد و در روز او و در سلطان رکن الدین بن سلطان شمش الدین التمش
بود که بحسن و جمال در روزگار شصتمار داشت روزی سیما بن محمد شاه که در حالت مستی
شراب بود در وجه دست زاع دادند محمد شاه در آن حالت از التیبا طلاق بر خود حرام
بودن شراب از دماغ دست برفت از کرده خود پشیمان شد و از علی محمد گنجی زوجه خود که در
صورت بیوی حسن و خوبی ثانی داشت خواب خور فراموش کرد قاضی و علماء را بر سر
فتوسه طلب ساخت همه با اتفاق فتوسه دادند که سوانس اینک زوجه ترا با کس می برگ
نماکت و زفاف واقع شود و ناگه باز بر منی خود زن را طلاق دید و نکاح ثانی و هم پسر
تو ممکن نیست قاضی امیر الدین قاضی لسان چون این مرض را علاج رایج علاج ندرید
با د شاه زاده رسانید که پیش محمد الدین در زبرد و فتوسه و امانت یگان روزگار است
هم حکم نمود خاتون با د شاه زاده در پوشیده بنکامش در آریم و بعد از آن طلاق گرفته بسیار
تا بر شاطال گرد و محمد شاه طوعا و کرها منظور کرد و قاضی امیر الدین پوشیده از خلق آن
را بعد نکاح شیخ و مادر در با پسر در روز دیگر تکلیف نمود که شیخ آن عقیقه را طلاق دهد
آن عقیقه برین حال مطلع شده در پاس شیخ افتاد و نیاز منی کرد و گفت که بر این
و الحال مرا این عالم بسیار و چون سن از کبرگان تو گذشته ام حال مرا منظور نیست که بار دیگر
تا پاک و بی بیم از اسما که حضرت شیخ را از جدی است آن عقیقه مگر خاطر دریا سقا طر بود عباد
بماند ساخت و دل از دست نتوانست برداست و از طلاق دادن ابای کلی نمود قاضی
امیر الدین از استماع این سخن خوف سیاست محمد شاه چنان گشت نزدیک بود که ظاهر
روشن از نفس من پرداز نماید چاره خود ای محمد شاه رسانید اول با طهارت منی محمد شاه خواست

که قاضی را بکشید باز بخورند که خون ریختن قاضی ناقص است کزین نزد شیخ صدرالدین است
 علی بن ابی طالب را باید کرد پس آنرا نوح را بخواند و حکم داد که علی الصبح ده هزار سوار مسلح برود
 در ایلیه است حاضر شوند و خود کسب خورد که تا شمشیر از خون شیخ صدرالدین بکین نثار طعام
 و شراب نخورد این سبب آنرا بول و متورقیاست در لیمان برپا شد مگر شیخ بر همان اراده
 خود قایم بود و هیچ رعب و خوف در او نداشت ناگاه بوقت شب خبر رسید که سبب هزار سوار
 جزایر خود بخوار گشتند از راه کابل و قند بار باراده بنظر لیمان رسیدند و آنرا محمد شاه سنادهی کرد
 که علی الصبح تمام سپاه در طایفه شهر مستعد شده همراه من براسی و دفع دشمن برود
 که اول دفع دشمن برود ازیم زجا از ان با تمام کار شیخ مشغول شویم روز دوم چون در چاهت شد
 میان دولت و جنگ قایم گردید و تا نماز ظهر برود فریق با هم جنگیدند آنرا صفاست مغل مشغول شده
 و در نهایت بنامند و لشکر محمد شاه و بنال دشمن گرفته قتل و آماج برداخت و صرف قریب نصف
 کس همراهی بشاه با نذر محمد شاه با پانصد سوار بر سر حوض فرود آمدند به نماز مشغول شدند
 درین اثنا ایستادند از امر اسفند مغل با دو هزار سوار که در کین گاه بود با سپاه خود بر سر محمد شاه
 که بحالت نماز بود تا سخت آورد و محمد شاه از نماز فراغت یافته بهمان سپاه قدری قلیل
 بجنگل نشان پوست آخر مستعد فرار شد اما ممکن نبود از خرابایران خود و شهادت رسید
 و لشکر مغل هم از غایت جنگی تا سبب نیامد که بنظر لیمان برود از آن فرود بوطن خود نهادند
 ششصد تن محمد شاه آن حنیفه لغزاع بالی در خانه شیخ با نذر و قاضی شیخ صدرالدین
 بقول صاحب تواریخ فرشته و معراج الولاية و غیره تبارخ لبست و سوم ذی الحجه سال
 در نیشتا و در چار بگری است و فرار بر انوارش در لیمان نزدیک فرار بر سر کواروی است از موفقت

شیخ صدرالدین و در جهان	شد جوان دنیا بخت با این	۱۱۱۱
۶۴۳	بار فرما بر صدرالدین جمیل	سال و میل آن همه در زمین
۶۴۳	هم بخوان آمل صفا لکرتین	قطب سعدالدین صدر الاولیا
۶۴۳	تیر سال از تماشای شد عیان	قطب یب وین صدرالدین ابن
۶۴۳	رحلت آن شاه از روی تعیین	شیخ معام الدین برادر

قدس سرور از مردان پاک تقادیر خلفا سے یک نماہ شیخ صدر الدین عارف است از اول
 شیخ قاضی جمال نیری گفتند زنی سے زیارت مقبرہ شیخ بہا الدین رفتہ بود و نماز گذار
 اگر شیخ صدر الدین یک در زمین براسے قبر من اندرون این روضہ علی عطا فرمائید
 چه خوش باشد شیخ صدر الدین بنور الملین بر غطرہ مسام الدین واقف شد جواب داد کہ در
 داون زمین براسے فرا شمار در نجار بیع نیست اما حضرت سر در کائنات علیہ السلام والصلو
 نہیں پاک براسے مقبرہ شمار در فواح بدان توجیر فرمودہ اند و قبر شمار انجا خواهد بود آخر چون
 حسام الدین در بدان کشف بردشبی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زاد خواب دید
 کہ در موضع نشسته وضوی کنند علی الصبح پاریزہ در انجا تشریف برود و یکم فی کیفیت
 کہ زمین ترست نشان قایم کرد و بجادمان خود سر بود کہ چون من انتقال کنم در نجسام
 ارض سازند و فاست و سه در سال ششصد و ہشتاد و ہفت ہجری است اربع

رفت از دنیا بعد دو ہجری برین چون حسام الدین شیخ و از زمان اطلاق بد تمام آمد و کر

نیر اکبر حسام الدین بجان شیخ فخر الدین عراقی قدس سرور از عظامی خلفا

شیخ بہا الدین زکریا لسانی است دو سے از اشہر ترین شعرا سے تقدیم است و کتاب
 لغات و دیوان عراقی از مشہور ترین تصانیف و سے است اصل و سے از نوامی بہا
 و در شتہ ہمیشہ فرادہ شیخ ایوب شہاب الدین بود اول در طفلی قرآن حفظ کرد و بعایت خود شیخ
 بیانیہ مر اہل جہلان شفیقہ آواز سے بودند و تیر و سن تو نویسی تحصیل علوم پرداخت و
 در سن ہفتادہ سالگی در جہان درس میگفت آنوقت متوسط عشق قلندر بچہ در لمان آمد و بطور
 ہدایت و رغبت فرزند شیخ بہا الدین مشرف گشت چنانچہ سابق ذکر ہمیشہ و دنیا
 شیخ الاسلام گذشت و از اہلین معتمد و ختم شیخ الاسلام اورا فرزند پیدا شد و بنام کر الدین
 محمد موسوم گشت و فوالدین تلجستل در خدمت شیخ بانہ و فرقہ خلافت یافت چون شیخ
 الاسلام بر حمت حق پیوست در دیشان خانقاہ کبد سے برخاستند و سہا کہ وقت گفتند
 کہ این شخص را محبت حالتے است کہ تمام اوقات خود در شکر گوئی بگذراند و با مردمان جہال
 ہی نشیند آخر فخر الدین از دست حامد لہن تنگ آمد و از لمان قصد ہماز کرد و بسید شیخ

سازمان

ذریارت روضہ مطہر حضرت شاہ رسالت جانب روم رفت و بسجیت شیخ صدر الدین
 رومی پیوست و از روم سے نعمتہا یافت و کتاب لغات تصنیف نمود چون باہام
 بخدمت شیخ صدر الدین گذرانید شیخ انرا پس فرمود و نجسین کرد و شخصی بن الدین
 نامی از امراسے روم معتقد او شد و براسے شیخ خالقاسے ساخت و ہر روز ملازمت
 و سے می آمد و روم سے بعین الدین بخدمت حاضر و سعی حسن قوال سادہ و روگردان
 و محبوبی و لحن داودی نظیر خود نداشت ہمراہ بعین الدین بود شیخ انرا درخواست و نزد
 خود داشت حسابین کج برخواستند و در باب شیخ نعمتہا سے گفتند چون پاکجا بود شیخ
 غم داشت و آخر بعین الدین وفات یافت و شیخ از روم قاصد حضرت در اینجا با شاہ
 معریر مرید و معتقد و سے گشت و سے راجع ایشوخ مہر گردانید چند سال در مہر گردانید
 من بعد متوجہ شام شد سلطان مہر ملک الامراسے شام نوشت کہ با جلا و اکابر و مشائخ
 استقبال شیخ کنند چون با استقبال آمدند ملک الامراسے صاحب جمال ہمراہ داشت
 شیخ چون رویش بدید سے اختیار سردر پایش نهاد و پس نیز سر در قدم شیخ آورد و ملک الامرا
 نیز با پس موافقت کرد ازین سبب اہل دمشق را انکار سے از طرف شیخ در دل پیدا آمد اما
 مجال نطق نبود و بعد شش ماہ فرزند او کبیر الدین از ملتان در دمشق رسید و دستے در
 خدمت پس خود پس برد و بعد از ان شیخ را عارضہ میداشت و بروز وفات پس را با اصحاب کجا اند
 ردواع کرد و تباریح ہشتو ماہ و بعد سال ششصد و ہشتاد و ہشت ازین دار پر ملال قہر
 ایرد متعال پیوست و در قفاسے فرار کشید محی الدین ابن العربی مدفون شد و شیخ کبیر الدین
 خلف محرال دین نیز مرید و خلیفہ شیخ بہا و الدین نہ کہ با ملتان فی جدیادری خود داشت چون پدید
 و در دمشق رسید ما سجا توطن کرد و ہا سجا بسال ہفتصد ہجری وفات یافت و قطعاً شیخ محرال دین

صالحین
 عارفی نظیر صدر الدین
 و از قاف از اسکان
 شیخ و الاسب
 تقدیر من
 و ششم زودی
 بودگان
 سال تاج
 از قوجان
 تیز و شوق
 کبیر الدین

از مولفہ عراقی چون نیم عالم جلد	سال میل آن شد و الامکان	انقبا حسن بولا کن رسم
شاعر محبوب ہندی ہمچو ان	عراقی چون ز دنیا خست بست	اہل و گرفت ہذا فرست
تباریح و صالحش محبت مہر کو	دگر سلطان ولی عالی عراق	تاریخ وفات شیخ
کبیر الدین بن محرال دین قدس سرہ	چون کبیر الدین کبیر الاولیا	

رفت از دنیا سخن در زندیق | سال تریلیش چہستم از سرد گشت روشن از خرد نور روشن

شیخ حسن افغان قدس سرہ ز میدان کاہلین و خلفا سے معین شیخ بہاد الدین

تذکرہ اہل طائفی ست در زہر و عیارت و ذوق و شوق و محبت ثانی نداشت و از علوم

ظاہری و باطنی از اہل طائفی و سنی ہی کیوہ امام لوح و کتب و ہر ایک سے کلمہ اولو شہود

و مردمان نظر نشان سن افغان را سلو و سنی ہی کیوہ از اہل طائفی و سنی سے از احادیث

نبوی و سنی سے از اقوال مشایخ بر کا ندسے تہر میگرد و پیش و سے نہاد ہی گفتند کہ

مگر درین سطر پدید نوشتہ ست و سے اول انگشت بر سطر آیات قرآنی ہی بنا و میگفت کہ

این آیت قرآنی ست و بعد از ان دست بر سطر حدیث نہاد میگفت کہ این سطر حدیث نبوی

و سطر سوم را سطر قول مشایخ نشان بیدار پس مردمان از دسے سے رسیدند کہ نوامی مخضر

ہستی باعث تعارف این صحبت جواب بیدار کہ دیگر هیچ باعث تعارف نیست الا نور سطر

قرآن را ہی مہم کہ از زمین تا آسمان محیط است و نور سطر حدیث تا آسمان مہتمم و نور سطر قول

مشایخ از زمین تا آسمان نقل است کہ شیخ بہاد الدین زکریا اکثر در باب و سے میفرمود

کہ بروز شش و شش و شش چون از جناب کبیرا بہن سوال خواہد شد کہ اسے کریا در جناب ما پتھہ کر است

آوردی عرض خواہم کرد کہ شغولی و عبادت سن افغان بحضور آوردہ ام نقل است کہ

چون سن افغانی ملتان بدلی شریف بر در اسے ہر رفت دید کہ سمر راہ مسجد سے نفس

میکنند و دانشندان کبار در انجا حاضر بودہ و سبب راستی محراب بجانب قبلہ با ہم صحبت گفتند

و از انجا بعضے بجانب راست و بعضے بجانب چپ نشان قبلہ میدہند حضرت حسن نیز

مدانجا ایستاد و در وہ جانب قبلہ کرد و گفت کہ بطریقہ کہ دسے من ست بنیاد محراب بنمید

چند اشخاص دانشندان با نکار و سے برخاستند و اعتراض ہاسے نا حقہ در میان ہون

از حسن با انگشت شہادت اشارت بجانب قبلہ کرد و گفت کہ اگر اعتماد بر قول من نسبت

بہستم خود بہ بنید کہ قبلہ کدام طرفست چون ہمہ مردمان نظر کردند بہ چشم نامہ ہر زیارت کتبہ الشہد

شدند و معتقد شدہ سر در قدم حسن نہادند نقل است کہ حسن افغان روز سے در مسجد

نماز با جماعت ادا کرد و امام ما در حالت نماز خطو ہاسے عظیم در دل خطو کردہ بودند

حسن از خطرہ اسے امام بصفاسے باطن آگاہ شد بعد از فراغت نماز دست از امام برداشت
 و بگوشتہ مسجد بروہ گفت اسے خواجہ درین نماز امام شدید در عین نماز اولی ہندوستان
 رفتید و از انجا بروہا خرید کردید و بلقان آوردید و از انجا بصری بروید و در انجا فروختید
 و نفع کثیر حاصل کردید و بیچارہ سن بد بنال شہادت بستہ پایزیمہ سگشت در گردان در
 حیران میگردید پس این نماز را چہ نماز گویم کہ دل در کار دین با خدا بود عرض کہ خوارق و
 کشف و کرامت بسیار از سن افغان بطور سے آمدند کہ تفصیل آن در کتب سیر مفصل
 درج است و فاقبت شیخ حسن افغان در سال ششصد و ہشتاد و نہم ہجریست و فرار بر
 انوارش بیان رودند سیر روشن ضمیر سے در بلقان بلند واقع شدہ از موفقت

چون سن از جهان رفت سال رحیل آن شد والا حسن ششصد و شصت و شصت طیب کو

عاشق زمانہ دل حسن فرما سید جلال الدین میر شاہ میر سراج بخار سے

قدم ہمدرد از غاظر خلفا سے شیخ بہاد الدین زکریا ملتانی ست از سادات صحیح نسب
 بخاری بود و در ہندوستان نسبت نشان ستخصی کہ از سادات صحیح النسب بخاری ست
 سلسلہ آما سے کرام سے بوسے می یوزد و نسب مبارک بنجاب بدو واسطہ بظہر
 امام محمد تقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میر سید بہر بنظریق کہ حضرت سید جلال الدین میر سراج
 بخاری بن سید ابوالوہید علی بن سید جعفر بن سید یحییٰ بن سید محمود بن سید محمد بن
 عبدالنہیں سید علی اصغر بن سید جعفر تانی بن امام ذوالاکرام محمد تقی رضی اللہ عنہ
 و سید علی اصغر جد ہفتم بنجاب دو پسر بلند اختر داشت یکے سید عبداللہ دوم سید
 اسماعیل خجندیان ہر دو بزرگوار سید عبداللہ جد سادات عظام بخاری ست و سید
 اسماعیل جد بزرگ سادات و اولاد رجات پہاگری بود چنانچہ حضرات سادات بخار
 و پہاگری از اولاد ماجد من دو بزرگوار ہند و سید جلال الدین شہ شاہ القس خطاب
 بسیار اند چنانچہ میر سراج خود تشریف اللہ ابوالبرکات ابو احمد و میر بزرگ مخدوم اعظم
 و جلال اکبر علیہ السلام اند از خطاب و القاب اسے سے سے است و والدہ ماجدہ سے سے
 و خرنک اختر سلطان محمود بادشاہ توران بود و صاحب مظهر جلالی الکتاب

مفوض مخدوم بہاوالدین زکریا متانی ناقل است کہ سید جلال الدین بخاری ولی ماوراء
 النہر در سہ در عمرا باہمی اگو دکان ہم عمرانی میگرد و در آنجاالت از شہر ہرون آند و ہرون
 شہر مافوق کیشہ نماز بارہ عتھے مریہ میگذاردند نزد ایشان آمد و پرسید کہ این شخص کجاست
 است این در حالت دریش بہت عرض کردند کہ فلانی مردہ است و این اجتماع ہر آنوقت
 نماز بارہ و سہ است پس کہ بعد نماز بارہ خواہند کرد گفتند کہ در زمین دفن خواہم نمود چون
 زمین شینہ حضرت سید بر خود بلزید و فرمودند کہ بیزو و بر سر مردہ رفتہ گفت ہم باذن اللہ مردہ
 سہی الحال زندہ شد و ہمسایے خود بر خاست و روان شد و تا چہل سال دیگر زندہ ماند
 چون این خبر سید ابو الوید پدید عالی گوہر حضرت سید رسید از ظہور این کرامت بوسے ملائکہ اگو
 و گفت کہ بار دیگر مرکب این جنین حرکات بناید شد کہ رختہ در شہر بہت غراظہور میکند عرض کرد
 کہ اگر مخالفت شما در میان نیاید سہ در بخارا بچکس فرود سہ و اگر مردہ شد سہ زندہ شد
 و نیز **منظر جلالت** منقول است کہ سید جلال الدین چون از بخارا ارادہ سفر کرد اول در
 نجف اشرف شریف برد و جب حصول قبوض باطنی از مرقہ حضرت شیر خدا علی المرتضی
 کرم اللہ وجہہ در مدینہ شریف زیارت روضہ مطہرہ نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و از آنجا
 بشام رفتہ تا بوقت بقرہ حضرت سلیمان علیہ السلام مجاور ماند و از آنجا باز مدینہ آمد و اسات
 کرام مدینہ منورہ بانکار شرافت ساداتی وسے برآمدہ از دسے سندھیج طلب کرد و بعد مغان
 بسیار فیصلہ بران قرار یافت کہ در نیاب بر فرار بر انوار سید ابراہیم علیہ السلام دستہ
 ہتھسار کردہ اید چنانچہ سید جلال الدین با اتفاق سادات عظام مدینہ رود و وسے رود
 عالیہ نبویہ رفت و گفت السلام علیک یا والدی از اندرون روضہ معلی آواز آمد
 و علیک السلام یا والدی و قرۃ صبی و سراج کل امتی انت منی و عن اہل نبی باستماع
 این صداسے جان اقرا ہمہ سادات شہادت بر شرافت آنحضرت دادند و در تعظیم و توقیر
 بنیز و خدمت بعد از مدینہ در مکہ منظر آید کج کہ پرواخت و از آنجا بسیر ریح مسکون مشغول شد
 و ہزار ہا مخلوق خدا را بعبادت ہادی حقیقی براہ راست آورد و شہر جنگ سیلان کرد
 اینجا بشہور و معروف است بنا فرمود و نیز صاحب منظر جلالتی میفرماید کہ روز سہ سید

جلال الدین بخاری علیہ الرحمۃ اللہ الباری روفی افراسے حجرہ شریف بنو درجہ و درجہ بود
لیکن اناندرون حجره از فکر لغی و اثبات گوش حاضرین سجد می آمد حاضرین با تکبیر از شیخ
عارف خلیفہ سے سوال کردند کہ یا حضرت با وجود عدم وجودگی حضرت سید شخصے دیگر
اندرون حجره کیست کہ صداسے ذکر آن گوش مای آید فرمود کہ این ذکر کا سنا بنوشی حضرت
سیدت کہ ملام ذاکری باشد و در ملفوظ شیخ جمال الدین محدث ادبی تحریر است کہ
کہ در ویشتے تعلق نام قوم افغان کہ صرف ظاہری و باطنی داشت از ملک سندہ و خطراچ
بیامد و در راہ بر ویشتے را کہ سید ولایت او سلب میگرد چون در اوج آمد خادمی از طلب
حضرت سید جلال الدین اعظم فرستاد خادم چون در مسجد رسید دید کہ حضرت سید در حجره
مستغول بحق است از غایت رعب و دہشت نتوانست کہ مکلف حال آنجناب شود باز
پس تر و شیخ تعلق رفت و عرض حال سے نمود خود سوار شدہ بزر سجد آمد خواست کہ
تصرف شود ممکن نبود آخر گفت کہ این سید کامل و اکمل است لیکن افسوس کہ متامل است و اولاً
تیر خواہ یافت بحدیکہ عالمی پر از اولاد او خواہد بود بسیار سے از ایشان گنہگار و سببکار
یز خواہند بود دلیل اگر متامل بود سے چه خوش بود سے ناگاہ این صد گوش حق نبوت
ہم افتاد و آتش جلال حضرت جلال بجوش آمد و بے اختیار بیزین حجره آمدہ بنظر بلالت
اندر روشن دیدے احوال آتش و در نادش افساد و سوخت و ہمانوقت جان بجان آفرین
چون دقتش گردید پیش قبول نکرد و برون انداخت غرض تا نہفت روز بوش آن سوختہ
آتش جلال برون تبرا قنادہ بماند چون چنین حال بدید شیخ جلال الدین در دوش شفیق سے
شد و حسب الاجازت آنحضرت وزیرین دفن ساخت و صاحب اخبار الاخبار
میفرماید کہ چون سید جلال الدین سراج بخاری بمقام شہ پہا کہ شریف برد خواست کہ بر سید
بر الدین پہا کہری وصلت نماید و در زیاب سلسلہ بنیانی بمنہ از ایشان سنا یافت سنا
از سے طلب کرد و جواب داد کہ اشہ ثابت خواہد شد پس سید الدین انشب رفت
شہ رسالت علیہ الصلوٰۃ و التیمت را بخواب دید کہ میفرماید سے کہ جلال الدین بخاری از
پسران ماست عقد نکاح ماخرہ خوباوسے منع کن و در زیاب تگاہ میایس سید الدین

حضرت نیک اختر خود بناکت و سعادت حضرت سید خدیجه در اینجا با نذر آنرا تجویز و نزاع
 این اجتناب از اینجا بر آمد ز بلقان رسید و بعد حصول فیض عام و فایده مقام از پیشگاه شیخ
 مبارک الدین زکریا ملکانی بمقام اوج تشریف آورد و بعد از آنجا طریقه آقا است انما است و در
 اینجا در اولاد و صوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات گشود و وسیع منقح شدند
 و اگر چه مشهور است که حضرت سید جلال الدین سرخ را منزه زنده دلیند بودند اما هیچ نوشته
 که اینجا پنج فرزند از جنس داشت اول سید علی دوم سید جعفر نوادگان سید شاه
 اینجا حال تحقیقی حضرت بودند که ایشان را آنجناب بمقام چهار فرزند و از آن هر دو
 سید جعفر در بنجار اسکونت پذیرفت و بار طریقت هند بر جمع کرد و سیوم سید احمد کبیر
 از بلطن عصمت بی بی فاطمه صبیحه سعیده سید بدر الدین پهاگری چهارم سید صدر الدین
 محمد غوث پنجم سید مبارک الدین احمد که بمحمد مصوم اشتها داشت از بلطن عصمت بی بی زینب
 سیده شریفه بودند پنج فرزند چون پنج بناسه اسلام در مملکت و شرافت و توارق اشتها
 داشتند و لا دست با سعادت حضرت سید جلال الدین میر سراج بنجاری با قوال
 میوه در سال پانصد و نود و پنج وفات بتاریخ نوزدهم ماه جمادیه اول سال
 ششصد و نود و هجری است و عمر تشریف آنجناب نود و پنج سال و هزار و نود و بیست و پنج

رحمة الله علیه	شیخ زینب باده شاه کمال	شاه دنیا دین جلال الدین	آفتاب جلال در آجابه
سال تولد و وفات	پیر عاشق جلال و اجود	هم بخوان آفتاب کبارین	تنتقی سلیم و صلح
تولد آن جناب	شیخ مصطفی الدین	تخلص سعدی شیرازی	قدسی

از شرف نامدار و فصاحت بلند اقتدار و فضلای کبار شیرازی است و از مجاوران بقعه
 شیراز شیخ عبدالقدیر خفیف بود از علوم ظاهری و باطنی بهره وافر داشت و تصانیفش
 مثل چند نامه بوستان و گلستان و دیوان سعدی و غیره مقبول خاص و عام افتاده
 که احدها را بران جا حرف نیست و در بسیار سفر کرد و بسیار قالیچه نمود و بارها
 بسفر حج یا یاد تشریف برد و چون بکناره ملک هند آمد و بسونانات رسید بر ویرانجا
 خود را بشکل کفار بدل ساخت و چپایه در مسجد سونانات آمده و عقبار خود پیدا کرد

آخرت بت سومات را که بنو آن بعد از بت شکنی سلطان محمود غزنوی امارت الله بر ما از عاج
 ساخته بودند و بت هر روز علی الصبح با جماع مردمان دست بدعا بر میداشتند بگفت
 و شخصی را که در دست او رسن هر دو دست بت بود قتل رسانیدند تا این قصه را در کتاب
 بوستان بخوبی یاد فرموده است در شیخ سعدی از بسیاری شایخ عظام فراید پادشاه است
 و در اصل مرید شیخ ایشوخ شهاب الدین هر دو دست بت و شیخ در سفر دریا همراه بود دست در
 بیت المقدس مانده بر تقابرا بنیا علیهم السلام سفای کرد و بروم آب میداد و چند بار محضر
 علیه السلام ملاقات کرد و نقلت کرد که شیخ سعدی را با یکی از ساوات عظام گفتگو
 واقع شد در آن شریف در حق و سس سخماسه بگفت و سس خاموش ماند چون شد
 آن سید حضرت سرور کائنات علیه السلام والصلوة را در خواب دید و حضرت رسول را در
 خواب بسیار کرد و فرمود که فرزندان ما را شاید که بشایخ و در بوستان خدا آزار دهند سر
 علی الصبح بخدمت شیخ آمد شیخ را از منی کرد و نقلت کرد شخصی از شایخ شکر و سس بود
 شب در واقع دید که در آسمان کشاده و ملاک بالبهاسه نوری بر زمین می آیند
 پرسید که این اکرام زبرای کیست گفتند برای شیخ سعدی شیرازی است که امروز با منی گفته
 و مقبول می گردیده است پرسید که آن کدام بیت است گفت این بیت است شعر کز زلف
 سبز و نظر هوشیار هر دو دست و قرابت معرفت کرد گاه آن غیر بزبون از خواب بیدار شد
 با وقت کردت شب بود بر زرا و به شیخ سعدی شنافت که او را ازین خواب خبر دهد
 دید که چراسه افروخته است و شیخ با دانه زمره میکند و همین بیت میخواند و می گوید نقلت
 که خواجده امیر خسرو در وصیه بخدمت سلطان المشایخ نظام الدین بدادلی پروردش نصیر خورشید
 حاضر شد دید که آنجناب بطالع کتاب گلستان که تصنیف شیخ سعدی است صرف است
 بخدمت نشست چون شیخ از مطالعه کتاب فراغت یافت عرض کرد که اگر ارشاد کرد
 هدیه تریک نسو کتاب که بطرز و طرح کتاب گلستان باشد نصف کند و با اسم بارستان
 موسوم سازد فرمود که مناسب است پس در چند ایام کتاب بارستان تصنیف کرد
 و بخدمت شیخ حاضر آورد و شیخ فرمود که ترک التدریس کتاب بسیار و نصاحت و بلاغت

دارے و نامش نیز ما رستان نماوست اما گلستان سعدی گلتاسے کہ رسول مقبول
 صلے القدر علیہ وسلم را و میر پیر با پیر و چون این شبین شکست خاطر شد چون شب شد و خواب
 که سرور کانیات علیہ السلام و الصلوٰۃ بر تخت بخت جلوه گر اندر شیخ سعدی رود و سلطان الشان
 بجانب راست دست بسته ایستاد و اندر حضرت شامشاه رسالت بطالو کاتبی مشغول اندر
 چون سر پیش رفت دید که کتاب گلستان سعدیست و دست بر آن کتاب مقبول جناب
 رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیت است و الا دست با سعادت حضرت شیخ سعدی شیراز سے
 رسال بانصد و مقدار و یک نجات اتفاق اول اخبار رسال ششصد و نوک غیر شریف ایضا که دست
 سال است از لطف صلح الدین سعدی سعید عالم و عامل است یعنی شاعر اندر سال تولید شد
 و نشر کامل مرتباً و بی زمان سعید کاتب شد و در طلب بروردگان بچونما شب عشق تولید
 و مسائل زجیوب پرورد

شیخ محمد مینی قدس سره از اعظم خلفائے شیخ الشوخی سبأ اللہ
 سرور دست چنانچه شیخ نجیب الدین بر شش شیرازی رحمة اللہ علیہ منفر ما بد که روز سے با
 جمعاً از اصحاب و رفد دست بابرکت شیخ الشوخی بودم که درین آشنای شیخ مینی مخاطب شد و فر
 که یکے از اصحاب از خانقاه بیرون رود و دروسے غریب که در آنجا با مداد او را همراه بیارو که
 بوسے آشنای بشام جان من رسیده است یکے از اصحاب احوال بیرون رفت و کسے
 رایانفت باز آمد و عرض کرد که کسے یافتم شیخ باز بهیست فرمود که دیگر بار برو که خوابی آیت
 او باز رفت و سیاہی دید که از کربت منفر و غربت کوفتہ و سے را اندرون آورده چون رود
 قصد آن کرد که در حال منبتند شیخ بوسے فرمود آنے محمد نزدیک یا که از تہ بوسے آشنای
 می آید پس بگشت و پہلو سے شیخ بنشت اول با ہم نماسے موفت گفتند بعد از آن منفر
 حاضر کرد و پیوست خورد چون من روزہ دار بودم شیخ فرمود که اگر روزہ دار باشد
 بحال خود باشد بعد از طعام شیخ الشوخی بخوردن انما مشغول است بعض دانہ با سے آن
 از وہان مبارک بیرون آورد و پیش خود می نماورد و خاطر کمشت که من این دانہ پایزگرم
 که برکت آب وہان شیخ بدان رسیده است و بان نظر کریم چون این خیالی در خاطر مگفت
 آن سیاہ دست فراز کرد و آن دانہ بار بکرت و بخورد و برو سے من نظر کردہ تبسم نمود

صلح
 از خواب
 شیخ سعدی
 کتاب
 بیرون
 رسالت
 شیخ سعدی
 شیراز سے
 شیخ الشوخی
 شیخ نجیب
 الدین
 بر شش
 شیرازی
 رحمة اللہ
 علیہ
 منفر ما
 بد که
 روز سے
 با
 جمعاً
 از
 اصحاب
 و
 رفد
 دست
 بابرکت
 شیخ
 الشوخی
 بودم
 که
 درین
 آشنای
 شیخ
 مینی
 مخاطب
 شد
 و
 فر
 که
 یکے
 از
 اصحاب
 از
 خانقاه
 بیرون
 رود
 و
 در
 و
 دروسے
 غریب
 که
 در
 آنجا
 با
 مداد
 او
 را
 همراه
 بیارو
 که
 بوسے
 آشنای
 بشام
 جان
 من
 رسیده
 است
 یکے
 از
 اصحاب
 احوال
 بیرون
 رفت
 و
 کسے
 رایانفت
 باز
 آمد
 و
 عرض
 کرد
 که
 کسے
 یافتم
 شیخ
 باز
 بهیست
 فرمود
 که
 دیگر
 بار
 برو
 که
 خوابی
 آیت
 او
 باز
 رفت
 و
 سیاہی
 دید
 که
 از
 کربت
 منفر
 و
 غربت
 کوفتہ
 و
 سے
 را
 اندرون
 آورده
 چون
 رود
 قصد
 آن
 کرد
 که
 در
 حال
 منبتند
 شیخ
 بوسے
 فرمود
 آنے
 محمد
 نزدیک
 یا
 که
 از
 تہ
 بوسے
 آشنای
 می
 آید
 پس
 بگشت
 و
 پہلو
 سے
 شیخ
 بنشت
 اول
 با
 ہم
 نماسے
 موفت
 گفتند
 بعد
 از
 آن
 منفر
 حاضر
 کرد
 و
 پیوست
 خورد
 چون
 من
 روزہ
 دار
 بودم
 شیخ
 فرمود
 که
 اگر
 روزہ
 دار
 باشد
 بحال
 خود
 باشد
 بعد
 از
 طعام
 شیخ
 الشوخی
 بخوردن
 انما
 مشغول
 است
 بعض
 دانہ
 با
 سے
 آن
 از
 وہان
 مبارک
 بیرون
 آورد
 و
 پیش
 خود
 می
 نماورد
 و
 خاطر
 کمشت
 که
 من
 این
 دانہ
 پایزگرم
 که
 برکت
 آب
 وہان
 شیخ
 بدان
 رسیده
 است
 و
 بان
 نظر
 کریم
 چون
 این
 خیالی
 در
 خاطر
 مگفت
 آن
 سیاہ
 دست
 فراز
 کرد
 و
 آن
 دانہ
 بار
 بکرت
 و
 بخورد
 و
 برو
 سے
 من
 نظر
 کردہ
 تبسم
 نمود

دانشمندان کثیف خاطر مردانہ است بعد از آن شیخ ایشوخ فرمود کہ شیخ محمد حافظ قرآن است
لیکن تنها خوانده است گویے از اصحاب می خواهد کہ شیخ محمد بر رزق و وسع از قرآن پیش
خوانده باشد بعض اصحاب کہ حافظ قرآن بودند انیمنی را قبول کردند و از رزق و وسع گذشت اما بر
سبان نیاردم و حوالہ بر اختیار شیخ کردم آخر شیخ دے را حوالہ بن کرد و گفت شیخ محمد بر رزق
پیش علی شیرازی رفتہ خبر دے از اجزای قرآن خوانده باش چون شب شد شیخ سیسے
کہ خادم شیخ محمد بود نزد من بر آمد و شمه انار دے بیار و دو گفت کہ خیر آری انار شیخ ایشوخ
سنادل فرموده باقی برائے تو فرستاده است تا بدان انظار کنی و نیز فرموده کہ این غرض آن
و انار است کہ شیخ محمد خورده بود پس من بدان انظار کردم چون انار صبح خواهم من بخانه خود رفتم
درین اثنا آن سیاه شیخ محمد بنی نزد من آمد و سلام گفت من جواب گفتم شبت در هیچ
گفت من نیز هیچ نگفتم پس او یک خبر از اول قرآن بخواند و برخواست برفت روز دوم ہم
همین کرد و در سوم آن جوان وظیفه خود بخواند گفت میان من و تو حق دوستی و شاگردی
شد از حال خود میگویی کہ من سیاهی از شرم نیمه و بایاسه ربانی درینجا آمده ام اما شیراز را ندیده ام
پیش من اوصاف مشایخ شیراز گویند اوصاف مشایخ شیراز آغاز کردم و نام هر یک
کہ در آن عصر در شیراز بود بیان نمودم باز گفت کہ لسانی زاهد و گوشه نشینان شیراز نیز بگو نام
ایشان نیز بگویم چون تمام شد دے از بوش برفت چنانچہ من ترسیدم کہ برون گفتم متع
شده بودی و راسے دراز در آن حالت ماند بعد از آن بوش آمد و گفت در شیراز رفتم و برادرم
کنون تو نام ایشان یک یک باز بگو تا من ہم وصف ایشان بگویم من نام یک یک گس
میگویم دوسی چنان وصف یک یک کس میکرد کہ گویا همین وقت از نزد ایشان آمده است
و از سلوک و حال و لباس و وضع هر یک خبر میداد باستماع آن بسیار مجرب کردم و مقصد
ولایت و کرامت دے گشتم بعد از آن گفت کہ یک کس از میان کردیدم و بنام حسین سوم
ست از اوج ولایت در افتاد و دانش از دفتر اولیا کو کرد و گفتم سبب چه بود و گفت با و تاش
شیراز تا یک ابو بکر ابو سے بر او دست پیدا آمد و بخدمت دے رفت و مال و نعمت بسیار
بوسے داد ازین سبب از قرب حق بفتاد پس من آن سخن را یاد دادم چون شیراز آمدم

حال حسین بچپان بود که در کفر بود و نیز گفت که دیگر سے از زبا و شیر از که با در کوسے سکتا
 نشان دود و دست که است ظاهر کن تا بهیم چند نایب کرم بنماط من نیامد از نظر و کفش من
 و گفت آن چیست مرا یاد کرد از ابر سے در غیر از بود کفش دوخته چون بسفر برین آدم بود
 جفت کفش ترک داد و گفت این نشان مست تا بهی و مرا یو کنی چنانچه چند سال مرا شیخ
 همه سیاه بینی صحبت مانده انواع راحما و روحا از صحبت بے من رسیدند آنگاه از شیخ
 ایشوخ فرقه خلافت یافت در ولایت خود بازگشت و بسیار خلق میرد سے شد و فوات شیخ محمد علی
 صاحب فرقه الصلی کرد و ذکر شیخ کرام سهروردی بسال شصده بود و در هر است عمر انجباب

یکصد و بیست و پنج سال در کفر	محمد چو بست از جهان زدیش	بجنت شدن مسلم با کسل
زول جلوه گشت تا ریخ او	سپیل بین ما تباب از ل	ظہیر الدین عبدالرحمن

بن علی سیر اسی از اعظم خلفا سے پر خود بود چون مادر سے بوسے حالت
 شیخ ایشوخ شهاب الدین بر سے دے پاره از فرقه مبارک خود فرستاد چون متولد شد
 از ادر سے پوشانید و دل فرقه که قبل از ارادت در دنیا پوشیده شد آن بود چون بزرگ شد
 بخدمت پدر مشغول گشت در ترتیب یافت دور ایام حیات پدر بچ رفت سب غده در خواب
 دید که بر روضه علمه رسول صلی اللہ علیہ وسلم آمد و سلام گفت از روضه آداب بر آمد و علیک السلام
 یا ابا انجاشی پدرش از آن حال در شیر از مطلع شد و ایل خود را از آن خبر داد چون از سفر حج
 باز آمد پدرش مشغول شد و حدیث روایت کرد و تصنیف نمود و از عمده تصانیف دے
 کیے ترجمہ عوارف است در آن کتاب تحقیقات صادقہ از کشف والهام بسیار سدرج
 و ابواب فتوح ظاہر سے و باطنی بر روضے دے کشف شد و دیگر امانت بلند
 مقامات از چند مشهور شد آخر در ماه رمضان سال هفتصد و شانزده حج و امانت از

عبدالرحمانی ظہیر الدین دے	شد تو از دنیا بکیم اندر جهان	از امام غلام تارخیش
عارف رحمان کومدی بخوان	خواجہ کرک سهروردی قدس	سرگاز کا لین قبت

و عقلا سے مجامین بود و ارادت بخدمت حضرت شیخ اسماعیل قریشی سهروردی برادر او
 شیخ بباد الدین زکریا لسانی داشت و خواجہ اسماعیل نیز ارادت و خلافت از خدمت هم

محمد کو با خود داشته بقامات بلند کرامات در جند رسیدہ بود و با حسب اللہ یا سے غیبی نشان
 در موضع بنہرولی کہ بجانب غرب بقاصد یک فرسخ از شہر آقا ہادست آمدہ توطن شد در غلغ
 کثیر بطول اراوت دسے در آمد و خواجہ کرک نیز کہ از علماء و فضلاء روزگار بود و دوسے
 کہ وید و جاستے غریب و عجیب عاید حال دسے گشت آنرا شیخ اسماعیل خصبت حاصل نمودہ
 در تصدیق رسید و ساکن شد در از غلبہ حال طریق مایہ پیش گرفت در نظر خلق پوشتہ شراب
 می نوشید و خوارق عادت بسیار از دسے سرور میبرد و صاحب صلاح الولایت از تاریخ نظام
 نقل می کنند کہ چون ملک علاء الدین خاناد و برادر زادہ سلطان جلال الدین خلجی در آنوقت حکوم
 گوہر دہلیگ پور داشت و لشکر بسیار جمع نمودہ بجانب دیوگرہ رفت تمام آن ملک تاراج ساخت
 فوسے ہم رسانید سلطان جلال الدین از ارادہ دسے واقف شدہ خواست کہ لطافت
 اور با خواہن دیوگرہ دست آر دلفنا از دہلی کہشت تہا سوار شدہ توجہ قصہ کردہ شد ملک علاء الدین
 ارادہ دسے واقف شدہ خواست و پیش خواجہ کرک رفت بدینا رندی تمام در خواست استعمل
 نمود خواجہ کرک از استغراق بہر آوردہ گفت سہر کہ باز دبا تو جنگ سر در کشنی تن رنگ
 ملک علاء الدین ازین بشارت خوش حال شد و بعد از دوسہ روز تبارخ بخت ہواہ رمضان سن
 ششم در نو پونج سلطان جلال الدین بہان قسم کشتہ شد کہ خواجہ کرک فرسورہ بود چنانچہ کہت
 تواریخ تہجرت بعد از آن ملک علاء الدین خود را بقطاب سلطان علاء الدین مطالب ساخت
 و بر تخت دہلی نشست و خواجہ کرک ماحر سلطان المشایخ نظام الدین بہاولی

وفات دسے بردایت بیخ در سال ہفتصد و شصت و ہجرت از مولف

چو از دنیا ببرد دسے برین رفت شدہ کوغبین پر واقف کرک از توطن خواہنا سے دھالش

بفرما از ہر حق عارف کرک ہیر حسین سہروردی قدس سرہ نام نامی داسم

گرامی دسے حسن بن سید عالم بن سید ابے الحسین داسل دسے بقول مناقبات اللہ
 از گزہ پوست کہ سےست و دیہات غور عالم بود و علوم ظاہری و باطنی و اراوت بہت
 حضرت شیخ بہا الدین نیکر نامتانی قریبی بواسطہ دیگر سداشت دوسے از تصانیف
 بسیار است چنانچہ کتاب کثر از روزداد ملک سائیرین از بہت الارواح و روح الارواح و ہر

و یہ جان مبینی منظوم کرد نظر ثانی نمود و کتاب گلشن راز از مشہور ترین تصانیف و سبک است
 و سبب تودے آن بود کہ اکول و طریق سبکگری نو کرد بادشاهی بود در سے در صحران سب
 و بنال آموختند اخت چون بد در سید و خواست کہ تیر سے برا و افگند و شکار کند آہو با ایشاد
 و روستے سے سے کرد و گفت اسے سید خدا کا لے ترا لامل بہت محمد پیدا کرد محض
 برائے کار طاعت و عبادت خود آفرید نہ بر اسے شکار کہ کار بیکاران بہت حال آتو ہمہ کار ہا
 خود بیکار ساختی و کار شکار من برداشتی این گفت و آہو از نظر سے غایب شد چون میر
 این تقریر شنید آتش طلب حق بر مجھ سببے کینہ سے مشتعل گشت و ہجاز آمدہ از ہر چہ کہ داشت
 دست برداشت و ہمراہ قافلہ سفر پیش گرفت و با تمان آمدہ بسرا سے بادشاهی فرود گردید چون
 شب شد شیخ الاسلام بہاوالدین لمسانی رسول سلمۃ اللہ علیہ وسلم را بخواب دید کہ میفرماید فرزند
 میر حسین و قافلہ است اور از ایشان بیرون آرد و کار حق مشغول کن علی الصبح حضرت
 فکر یا بذات یا بمرکات خود و قافلہ رسید و باطل قافلہ آواز داد کہ میر حسین رویان تما کیت
 عہد اشارت بمیر کرد شیخ اور از میان قافلہ بگرفت و نزد خویش آورد و تربیت فرمود
 تا بقامات عالی فاضل گشت چون کارش تکمیل رسید بعد عطاسے خرقہ خلافت حکم
 مراجعت بخراسان داد و حضرت میر انیر و شیخ شرف خمیس یا تہ بہرات آمد و قیام نمود
 ہمہ اہل بہرات میر و معتقد سے گشتند و سالہا سال در آنجا قیام فرمودہ طالبان حق بحق
 رسانید و وفات آن جامع الکمال بقول میر اہل تواریخ شب آدینہ شازدہ جم
 یا ہ سوال سال ہفتصد ہفتدہ ہجر سے بہت و صاحب طاعت لانس و مجاہد الواسطین تارخ وفات
 سے ہفتصد و نود و تیر تخریر میفرماید و بہ شریف آن اشرف الاشراف با اتفاق اہل سیر کچھ ہفتدہ
 سال بہت و در فن مبارک دور بہرات بیرون فرار خواجہ عبداللطیف علیہ الرحمۃ الغریر القابو تو قیام نمود

از موافق یہ غلطہ با غرضت	و سے بر جان گیر حسینے	نہا شد بہر سال اعتقادش
کہ قطب الواسطین میر حسینے	ہیچا من چن از جان نہما	بسال وصل آن پر حسینے
یکو قطب کمن اہل صفائے	و گر بر حسن حسینے الصفا	حسینی بہت آن سید پاک داشت
کہ بیست از فال او مال او	چو رفت از جان پر از شد خوبا	انکہ در چشم حسن سال او

شیخ احمد عشوق از عالم خلفا سے شیخ صدر الدین عرف بن شیخ جواد الدین دیکر ملتانی
 اول در قندہار توطن داشت در مرصے بود و دایم انحر که کلمہ سبے شرب شراب زندگانی میوراست
 کرد و پدرش محمد قندہاری در قندہار دوکان تجارت میکرد از افغانی وقتے شیخ احمد بکار تجارت
 در طمان آمد و دوکان تجارت در بازار میباش داشت روز سے شیخ صدر الدین را که در
 راه میرفت نظر فیض اثر بر روی افتاد چون در خانقاہ رسید جاویم را فرستاد و فرود خون
 طلبید چون موسم گرما بود بر اسے شرب شیخ شربتے آوردند شیخ قدر سے از ان شربت
 بچشید و باقی بو سے عطا فرمود بمجد خوردن فور باطش روشن گشت و بترت معیب
 مشرف گردید و نے احوال نقد و جنس دوکان خویش ایتار در ویش ان خانقاہ کرد و
 تجرید تفرید در پیش گرفت نوعی که تا هفت سال در یک ایچہ بندگد را مید و در جماعت
 عالیات فایز شد لقا سب که روز سے شیخ احمد در آب غسل میکرد جناب اسے
 دست سناجات برداشت و گفت آئی تو باد شاهی و اطاعت بندگان خود بی نیای
 و محض بیبایت بیبایت خود بندگان بے مضاعفت را می توانی بحق محبت تو که
 تا از قریب مرتبه خود که مرا بجناب تست آگاه نشوم قدم از آب بر ندارم بدار سید که مرتبه تو
 بدر گاه با آنست که بسیاری از خلایق گنگار بوسیله جمیل تو بر در محشر از آتش در فرج آرد گنم
 و در بشت رسانم عرض کرد که آئی نعمت ترا حد سے در رحمت ترا حد سے نیست بر این
 گفتا که گنم فرمان رسید که ترا محبوب و عشوق خود ساختن تا طالبان را عاشق با سار سے
 شیخ احمد چون این بشنید از آب بیرون آمد و لباس خود پوشید و روان شد در راه
 هر جا که میر رسید از مردم سے شنید که شیخ احمد عشوق می آید و صاحب تواریخ در شریعت
 که جذبه عشوق شیخ احمد بجا سے رسید که از جهان و اهل جهان بچر بود و بیکر که حالت بد بوئی
 از اسے فرایض هم خبر داشتی اعلی و نقیما امر اکلکف حال شدند که تا از فرایض بخوا
 حکم اسلام تو جاری نیست گفت که من قدرت بخوانم ما ز دارم ما گری گوئید که تا از علوم
 سوره فاتحه نخواهم خواند گفتند که بے فاتحه تا از درست نیست گفت اگر فاتحه نخواهم خواند
 و ایگ کشمین نخواهم خواند گفتند که بے ایگ کشمین خواندن فاتحه درست است

و نماز بر دست خواجه شادان که شیخ به کلیم دمی علما در نماز بایتا چون بایک کعبه دنیا است
تشیخ کعبه از هر بن موسی از نظر با سه خون چکیدن گرفت و تمام خرقه آلوده بخون کشت تا
تا شکست گرفت ای علما چون زوقت من زین عالم بگذرد من است وفات آن جامع الکمال

در سال هفتصد و بیست و هفت	پرو احمد از جهان بر وفات	بقایه یافت اندر کعبه حرام
بجو سانس محبوب خداوند	در کربوب حق احمد خوان	شیخ ضیاء الدین رومی

قدس سره از مشایخ کبار است و خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی بود سلطان علاء الدین
خلی باو شاه هند در دلی فرید و سه شد بسیار تعجب گوید و بعد وفاتش سلطان تطلبا دین
بارک شاه پسرش هم مقدار اودت گوش خود انداخت و وفات و سه بقول مسأله کرده
چشتیکه تقریباً در ذکر سلطان المشایخ نظام الدین ذکر یار سه نیز درج کتاب خود کرده است
هفتصد و بیست و یک هجری است که سال قتل سلطان قطب الدین مبارکشاه از خوشخوان
هستم مان بود بقول دیگر از اهل تشیخ سال وفات شیخ ضیاء الدین رومی هفتصد و بیست
و سه است اما قتل اول مغربین بعد از است و التدا علم عمر جناب تربت کعبه و سه در بحال
رسیده بود در کلب و وفات پروردش نیز خود را نمود و یک سال بریت از مولف

همی پروردش دل و بیگیت	چو رفت از جهان یاد در غلده جا	الکوز دروة الاصفیاء سال
در سندها نثر است الاولیا	حضرت لعل شهباز سندی سوره مانی قدس سره	

صاحب معارج الولاية سفر یار که سه صاحب کلمات ظاهری و باطنی در وفات حدود
در خموی بود و خوانش و کلمات سه اعتبار از سه بطور می نماید اصل و سه تیر از سه
و از ساوات عظام سنی است دنام نامی و اصل گرامی و سه بر سرید عثمان میرد و خلف شیخ الاسلام
سبا و الدین ذکر یا المانی است چون جدب کستی نبایت داشت یا پند احکام شریع می بود
و طریقه ملائمه پیش نظر داشت و در نظر مردمان بتریب و اکل مسکرات و کیفیات معروف ماند
و آب گیاه جگر بسیار نوشید و لباس سرخ دستت و خطاب شهباز از پیشگاه پیر و شیخ میسر
بسه عطاشده بود در خلق بسبب طریق لایسته و سه حضرت شهباز قلند را شتمایست
بسیب هموز خوارق و کرامت بسیار نمود و در هر خلق معتقد و میرد و سه گشت بلکه تا حال از

مزار پر انوار سے ہم کثرت و قات خواتق ظاہر میشوند و شجرہ آبا سے کرام حضرت لعل شہباز
 بن بطریق درج الاخبار الاولیا الشریف المشرقا است که لعل شہباز بن سید حسن کبیر الدین بن
 سید شمس الدین بن سید صلاح الدین بن سید شاہ بن سید خالد بن سید محمد
 بن سید شتاق بن سید نور الدین بن سید اسماعیل بن سید امام جعفر صادق بن امام محمد
 بن امام زین العابدین علی بن سید الکونین امام حسین رضی اللہ عنہ و نسبت ثانی از نجف است
 کہ سوا سے نسبت سہروردیہ امام جعفر صادق میر سید بطریق است کہ حضرت لعل شہباز مرید
 حضرت شیخ جمال مجر دوی مرید سید ابراہیم مجر دوی مرید شیخ فاضل بنید کرد و مرید سید سلیمان
 مرید تفسی سجانے دوی مرید امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ وفات تین جامع الکالات
 باقوال اہل اخبار در سال مقصد و نسبت و چارہ ہجری است و فرار پر انوار در ملک سندھ بقام
 سیوان از شہر فرین مزارت است پر از فیض و برکت از مولف جو عثمان کرد و از دنیا
 رفت در باب بنت شہزادہ از خود دوم اجل جو از شمس | بفرما عارف مجتہد شہباز
 شیخ رکن الدین ابو الفتح سہروردی دین شیخ صدر الدین عارف شیخ
 بہا و الدین زکریا ملتاسے قدس سرہم صاحب سجادہ راہین شیخ بہا و الدین جہد
 خود است و نیز خود نیز فرقہ خلافت دارد و در غناد سے ہونہ کر کے از مریدان سے مالیف
 کردہ است ذکر کرامات و خواتق عادات سے بسیار میکند و از بلند اخرو سے بی بی راستی
 کہ در دست راستی از بواب و حافظ قرآن بود و ہر روز یک ختم قرآن کر سے ارادت بند
 خسرو شیخ بہا و الدین زکریا داس نقلست کہ تفسی بی بی راستی در شب ماہ فہما
 سلام نجدت خسرو حاضر شد در آنوقت شیخ رکن الدین ابو الفتح بیعت ماہر در بطن
 او بود خسروش بہا و الدین زکریا تنظیمش برخواست و نہایت بکریم نمود حضرت بی بی
 خسرو خود کہ خلاف عادت بزرگان نسبت خود در آن بطور آمد نہایت شہب شد و دست بستہ
 باعث آن دریافت نمود فرمود سے بی بی امین فظیم فظیم نسبت بلکہ فظیم فظیم است کہ در
 بطن عفت نسبت کہ او چنانچہ فاندان بر شمع در زمان است نقلست کہ روز کے حضرت شیخ
 بہا و الدین زکریا بر چارہ سے بگزرده شہنہ بود و تار بیک بر پایہ پلنگ ہنارہ بود شیخ

صدر الدین بر شیب فرس بود از نو سے آداب نشسته و شیخ رکن الدین بجز چار سال
 باز دہا سے پہا پاسی گرفتے گشت دیازی مشغول بود ناگاہ بقفصا سے علام نفولیت
 دستار جد بزرگوار از یار چار پای برداشته بر سر نهاد شیخ صدر الدین بوقوع انجالی انگ
 بر دے زد و گفت کہ آداب باش حضرت شیخ بزرگ فرمود کہ نشست کمن کہ حق دار دستار
 ز ما این دستار بوسے عطا کردیم چنانچہ آن دستار از ہا زور در صندوقتے نهادند و بعد وفات
 پدر عالیقدر چون شیخ رکن الدین بر سجادہ شہت بنہست ہمان دستار بر سر نهاد و خود عالیہ
 کہ بعد از دے از پیشگاہ شیخ ایشخ عطا شدہ بود و بر کرد و رونق افزا سے سجادہ عالیہ
 نقلت کہ شیخ رکن الدین در پاسے بود سے از فیض الہی کس بہر حاجتے
 کو بدست دے آدے دامن خود پر او گوہر مراد یا ستے چنانچہ خلق اور اقبلہ حاجات گفتند
 وسیب جلال الدین محمد دم بہانیاں و شیخ عثمان سیاح و دیگر بزار ہا مشایخ عظام امت
 اکرام ازان خوان نعمت عام یافتند و دے دوبار در عہد سلطان علاء الدین و سہ بار
 بوقت سلطان قلیب الدین رونق افزا سے و ملی شد و سلطان علاء الدین با وجود عود
 و دستکبار می کرداشت با استقبال انجناب سوار شد سے و دو لکتہ نگہ بر ز آمدن و بجلالت
 بوقت ترویض پیشکش کر سے و شیخ ہم قبول فرمودہ مانر در مستحقان ایتار کر سے و شیخ
 رکن الدین را با سلطان المشایخ نظام الدین بدو فی قدس سرہ مجتہتے عظیم بود و بار
 فرمود سے کہ ارطمان آد ملی مرا محبت نظام الدین اولیامی آد و نقلت کہ وقتے بر روز جمہ
 سلطان المشایخ نظام الدین و شیخ رکن الدین و بزرگوار در سجد کیلو کمری جمع شدند
 شیخ علاء الدین اسامیل برادر شیخ رکن الدین ہم حاضر بود و سجا طر و گذشت کہ چون از وقت
 درینجا قرآن المسعدین واقع ست مگر در میان این دو بزرگ کتے علی گفتا ید خالی کتفت
 پس بخدمت برد و حضرت عرض کرد کہ آیا چکلت الہی بود کہ حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ
 و سلم از مکتہ اللہ بدینہ منورہ ہجرت کرد و شیخ رکن الدین فرمود کہ در خاطر این میگذرو کہ بعض
 کمالات باطنی حضرت شاہ سمالت علیہ الصلوٰۃ و التیمت موقوف بہ ہجرت بودند و مقدر بود
 کہ چون از مکتہ ہجرت گفتند و بدینہ تشریف آرنکہ بیل آن کمالات حصول اسما شیخ نظام

حال دین چون این تقریر شنید فرمود که در خاطر بنده خلافت این تقریر ظهور میکند که بعضی اقصان
 اهل مدینه بسبب نقصان ظاهری و باطنی خود استطاعت آن نداشتند که از مدینه در کر سید
 حصول سعادت نمایند خدا سے جل شاد از راه کمال فضل و کرم خویش که مدام کمال بندگانش
 تا پذیر مصروف است آنحضرت را از کر در مدینه فرستاد تا آن اقصان کمال رسند و دولت
 لاندال بے طلب و سوال با ایشان رو نماید عرض ازین تقاریر شسته و خنک است خرمین
 فیما بین برود نیز گوار بود وقوع آمدند تقاضاست که شیخ رکن الدین چون بدین پادشاه
 تشریف می برد ز ساسنه تخت روان که بران سوار است بود بروی دیوان شاهی ایستاده
 و طایق اهل حاجت که رسای ایشان بدیوان شاهی شکل سے بود و عریض خود با نوشتند
 بر تخت روان آمدند و شیخ نزد سلطان رسید و اهل بنام سے اشارت فرمود که عریض
 اهل حاجات پیش سلطان پیش کن در سلطان عریض با خود مطالعه میکرد و قلم خود در
 با صواب هر یک سائل تحریر می کرد چون عریض با تمام سے رسید شیخ از دیوان سلطنت
 مراجعت میفرمود پس تشریف بردن آنجناب پیش سلطان محض بسبب فضایل اهل حاجت
 بود که دوستان خدا را در هر کار نیت بخیری میباشد نقلست که در فرسے شیخ رکن الدین
 و محفل سماع حضرت سلطان الشایخ نظام الدین تشریف آورد چون سلطان الشایخ
 در جدا نمودخواست که بر نیز شیخ رکن الدین دست بدهد ان دسے زودنگا داشت که
 سلطان الشایخ بخیر و ولیدار ساسنه عریض حضرت سلطان بود برخواست شیخ رکن الدین
 خاموش ماند بلکه خود هم تعظیم برخواست تا وقتیکه حضرت سلطان و جد میکرد و ایستاده ماند
 و بعد فراغت از سماع مولانا عالم الدین علامه سفسار حال کرد فرمود که بر اهل ^{سلطان} بن
 را در عالم ملکوت دیدم چون در ستم هم بد انجام میدهد اما ان دسے گرفتار تو اجد از حاتم با درم
 شیخ در عالم جدوت بود و از انجا خود فوق دانست خاموش ماندم نقلست که چون
 سلطان سادات الدین تعلق شاه بعد فتح و کسب و اجمعت سوسے دلی کرد شیخ رکن الدین
 هم در دلی تشریف میداشت چون بمقام کوشک بود که از دلی بجا صلا در کرد و پیش
 سلطان محمود تعمیر کرده بود رسید در انجا قیام کرد و شیخ رکن الدین نیز بدین پادشاه

دس باغی تشریف برد روز سے سلطان غیاث الدین و شیخ با دیگر حاضرین زیر سقف کوشک
 بی طعام نیم روز نہ ہو از طعام فراغت یافتہ بود کہ شیخ سلطان فرمود کہ عمارت این محل
 جدید است معلوم وقت آنست کہ زودتر از اینجا بر خیزد بسیار اگر بقید سلطان گفت بعد فراغت از
 طعام برین خواہم رفت و این سخن دوسہ بار تکرار یافتہ اما سلطان بجان خواب میداد آخر شیخ
 با خادمان خود دست ہا کشستہ از اینجا برخواست چون بدین رسید بقف عمارت بنیاد و سلطان
 بامراسہ خویش زیر عمارت آمد و جان بجان آفرین سپرد و انیواقہ بسال مقصد دست فرج ہجر
 کہ سال وفات سلطان المشایخ نظام الدین بہت بوقوع آمدہ بود و شب در مجمع الانبار
 گوید کہ روز سے سلطان غیاث الدین از ولایت الدین رسید کہ کاسے کرستے از کرات
 شیخ رکن الدین لغمانی ہم ملاحظہ کرد سے یا فی گفت کہ روز سے بزرگو خلق التاریخ دیدم کہ برا
 تہر سوسی شیخ رکن الدین بیستہ کیتر کردہ اند و خاطر من گذشت کہ شیخ رکن الدین تیسرا سے از
 سما سے آئی دارد و گزینہ نیر و آشنند ہم چکس نوچہ من نمیکند دارا وہ کہم کہ باہ از نزد شیخ بزم
 و این مسئلہ از دسہ پرسم کہ ملک درست مضغہ دستتاق چیست چون شب شد و واقعہ
 دیدم کہ شیخ رکن الدین حلوا در خلق من پر سکینہ چون بیدار شدم ذائقہ شیرینی در خلق خودیتم
 مرد دل فکر کردم کہ کرات بہن است کہ شیطان بمثل بصورت شیخ شدہ در خواب می آید و عوام را از راه
 می برد چون صبح شد بخدمت شیخ رفتم و سبے آنگہ گفتگو سے بوقوع آید فرمود کہ خوش آمدید
 منتظر تھا بودم کہ سولا تا کے می آید جواب سلا ایشان گویم و بر اینکہ جنابت برد و نوع بہت
 یکے جنابت دل و دم جنابت تن جنابت تن از قریب تر حاصل میشود و جنابت دل از قریب
 و صحبت مردم ہا ہوار و چنانچہ تن با آب پاک میشود دل با آب دیدہ پاک میگردد و مضغہ دستتاق
 سنت جویت صلے اللہ علیہ وسلم آب پاک کہ لون ولحم آن گردیدہ باشد سکینہ و حکمت
 رفیع حدت بہت از ہر اعضا سے و خود بدانند کہ بطوریکہ شیطان بمثل بصورت حضرت سرور کائنات
 علیہ السلام و مسلولہ نمی گردد چنان بصورت مشایخ کرد و ستان خداوند بمثل نمیکرد و مولانا
 اگر چہ پناہ آشنند اید لیکن اگر مرد نکستہ اما از حال عالی بہت پس من جواب سوال خویش
 کالی یا تم و بہت نمودم لقلست کہ چون ایام وفات شیخ رکن الدین قرب رسید عمل از ان

سہ ماہ از خلق گوئیہ گرفت دامتلا از تجربہ بیرون تشریف سے اور دیگر وقت اداسے نماز خواہ
 آخر سہ ماہ شازدہم ماہ حجب المرجب سال مقصدوسی پنج بقوال صحیح در علم سلطنت
 محمد تعلق بقول بعضی در سال مقصدوسی در چار و بعد نماز عصر مولانا ابیہ الدین محمد انور
 محسن علیہد و فرمود کہ برو سہاب بخیر و تقنین ایما سازد بعد نماز شرب صلوات
 او امین بخواند و سہ سجده نماز و جان کن سپرد و معنی مسأو کہ حضرت شیخ را فرزند نمود و بعد
 وفات آنجناب فرزندان محمد اسماعیل بلادر حضرت بر سجادہ شریف قائم شد از مولف

شیخ زکریا الدین و سہ دو جہا	شد چوزین دار الفنا سکو کھتا	مجلس دان پاک کن لکارتین
بیردین رکن عالم کن بیان	سال وصل آن شہ عاسل لقا	
باز شاہ دین رکن الدین بگو	ما شود حاصل بوسلش دعا	پس تقدس کن در این کن تم
ہم بخوان منصور رکن اولکسا	گشت ندر و بقبال ابو عیان	بیرا پاک رکن اللہ شمس
ایضا چو رکن الدین شد از دنیا	عسان شد سال وصل آن کن	ز رکن الحق والدین قطب کتاب
در قطب الہدای رکن الہدای کن	شیخ حمید الدین ابو حاکم قریشی النکار سے	

علیہ رحمۃ اللہ الباری از طفا سے کیا شیخ زکریا الدین ابو الفتح لمسانی ست دارو این
 طرق نیز فیض عام و فایده نام حاصل کرد و لقب بلقب سلطان التارکین گردید و نسبت ابائے
 کرام و سہ بچند واسطہ حضرت ابو صفیان بن حارث صاحب حضرت خاتم النبوت پیر
 بدر بظریق کہ شیخ حمید الدین بن سلطان ببا والدین بن سلطان قطب الدین بن سلطان
 سید الدین بن سلطان ابو علی بن شیخ المشایخ شیخ موسی ہنگاری سے بن شیخ
 ابو طاهر بن شیخ المشایخ ابراہیم ابو حسن علی ہاشمی ہنگاری بن شیخ محمد ہنگاری بن شیخ
 یوسف ہنگاری بن شیخ شریف عمر بن شیخ شریف عبدالوہاب بن ابو صفیان بن حارث
 قریشی رحمۃ اللہ علیہم جمعین و چند بزرگوار سے سلطان قطب الدین بادشاہ دیا کیچ تھران
 بادشاہ عظیم اتان بود و جدا داری سے سید احمد تہمتہ ترمزی ثم اللاموری ست کہ ذکر نمود
 و ذکر حضرت تنفرات خواهد آید نقاست کہ چون حضرت سید احمد تہمتہ ترمزی از وطن
 مالوف خویش ماہم ست و سوز شد و صبیہ سعیدہ بی بی من و بی بی تاج قابل خود

همراه داشت و در راه ببلد رسید که آنجا رسیدند و بی بی بانج به شاهزاده بهادالدین بن سلطان
 قطب الدین نمود و از لطف عفت آن عقیقه سلطان جمال الدین و سلطان التارکین بود
 مسید الدین حاکم قدس سره متولد شدند در سلطان التارکین خوشترین برادر بود و هنوز عمر
 سه سال بود که والدیه ماجده و سه برکت حق پویست و سلطان قطب الدین نیز وفات یافت
 و سلطان بهادالدین پدر بزرگوارسی بر سبند فرمان فرما سے که چ توغراکین گشت و تا ده
 سال بادشاهی کرد و بعد به بذب با ذب حقیقی بزرگ سلطنت فرمود و مملکت ظاهر سے
 حواله سلطان شهاب الدین برادر خود کرده و غیر شد و عازم بهت کبیر شد و اول بطواف
 بیت الله و بعد از آن زیارت در غم مطهر نبوی صلی الله علیه و سلم شرف گشت و
 در آنجا بشهر مین رسید و شکن گشت و بهالت تجرید و فقر پیدا و حق مشغول گردید چون دو سال
 بر جمال منقض شد در سلطان شهاب الدین وفات یافت و از و سه دو فرزند خورد
 یکی ایرابو البقا دوم ملک سردر بانج با آن بادشاهی ملک نصیب سلطان حمید الدین
 حاکم گردید و سه تالیست و یک سال بحال عدل و داد بادشاهی کرد آخر کار ترک
 که سلطنت کرده بجای خود سلطان ابوالبقا بر تخت سلطنت قیام نموده از وطن
 مالوف خویش موبی بی طیف بانو حرم محرم خویش با پس توکل و تجرید و ایه بهت
 مایه و رت در راه بود تا آمد به بدمت حضرت سید احمد تخته تفری قباوری خود حاضر شده
 و بر گردید و کسب طریقت بحال زبرد نموده و خرقه خلافت طریقه عالیه سطار پوید چون
 سید احمد تخته را و عدله اجل فراد رسید فرمود که آسے پس بقید نصیب تو زدی غیر نیست
 که در خاندان عالیه هر ایست پس و سه بعد وفات سید احمد و بعد از بدمت شیخ
 شهاب الدین عمر سرد روی حاضر شد و از آنجا نبابت یافت که نصیب تو پیش
 شیخ رکن الدین ابوالفتح بن صدر الدین عاز بن شیخ بهاد الدین رکن الدین است
 که هنوز عهد ولایت او ز سبده است و از آن امید دارم که عمر در آرایش و زمان شیخ
 رکن الدین را در بیانی و حقه خویش از و گیری پس حضرت شیخ حمید الدین حسب الاما
 شیخ شهاب الدین عمر سرد روی در لسان تشریف آورد و در سه مدید نظر شود و حقیقت

صدر شیخ زکریا الدین ماند چون شیخ زکریا الدین بر سینه شویخت قیام فرمود بخدمت و سه روزه
 در محبت کرد و بکجالات ولایت رسید نقل است که روزی سه شخص از فرزند سلطانی
 غیاث الدین تغلق بدین شیخ حمید الدین حاکم آمد و دید که در یک گوشه خانقاه نشسته
 عرق مبارک بدست خویش بنمید میکند آن وزیر شهنشاه در دل گذرانید که اینو قریب این نفر
 نیکو دند عیش و سرگشته نیافتم که این محض بسایه است که عرق خویش میدوزد شیخ بنور باطن
 بر خطره و سه مرتبه شکر کلاه عالیه خود بر سر داشت کج کرد سه حال حال رو سه شخص
 و خادمانش که همراه بودند کج گشتند پس از تقصیر خود تائب شده در پاس شیخ افتادند آخر شیخ
 رحم فرموده و کلاه خود را بدستور راست فرمود و بجهت راست کردن رو سه ایشان میسر
 راست شدند و صاحب رساله حمیدیه از شیخ جمال الدین اوچی نقل میفرماید که روزی
 در رویش بنه خدمت شیخ حمید الدین آمد در آن حال خادمی را از خادمان شیخ سگ یونانی
 گزیده بود و حال و سه نسبت یونانی بجان رسیده و شیخ در غمخواری و بیمار دار و سه
 و سه توجه بود در دریش در دل گذرانید که عجب است که شیخ حمید الدین چنین متاکمال باشد
 و میرد و سه با مقدر از گزین سگ دیوانه قریب الکرگ باشد شیخ بنور باطن بر خطره در پیش
 واقف شده بهمان خادم دیوانه فرمود که بجای که ترا سگ دیوانه گزیده است آب دهن خود بنیداز
 که شفا خواهی یافت و از خدای تعالی بگویم که تو را اولاد تو تا روز قیامت هر گاه که آب
 دهن خود بر زخم سگ دیوانه بنیدازند مرض شفا یابد پس خادم آب دهن خود بر زخم خود
 انداخت و جان نجات شد و بعد از آن و سه را اولاد و سه بدین شخص داد
 عایض ماند و اولادش با سعادت شیخ حمید الدین بقول شیخ شمس الدین صاحب است که
 حمیدیه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال ۸۰۰ هجری و مقادیر ذات بتاریخ نسبت دوم
 ماه ربیع الاول سنه هجری و هفت هفتاد و هفت و هفتاد و هفت و هفتاد و هفت
 و هفت سال بود و از بزرگان خاندان سمرقند و بعد از طویل ماند که گفتند که او از آن
 حاکم کبیر حمید الدین و سه بود شاه پاکمال و شیخ زکریا الدین که حمیدیه اولیا و حاکم است
 سرور و تولیدش در روز قیامت پس از حمید الدین سلطان است - آن روزم سال ولایت ای امین

بزرگواران شاه سلطان حسن	سال توکیدش بقول متیقن	بسیست سال از شمال آنجا
حسن و ناکم محمد العارمین	جلتش مالک شهنشاه آبد	هم ستون دین جمیل الدین بیگز
باز خن زاید شهنشاه جهان	از شمال آن نزد دست من	از خرد می تویم والی شد عیان
صلت آن ساکن ملد برین	شیخ وجهیه الدین عثمان صتیاح سنائی قدس سره	

مرید شیخ زکین الدین ابوالفتح سروردی ملانی است و پسر قاضی جمیل الدین سنایج و در اصل
حال بسیار پریشان قدم بود در سن تمام و در دلی براسه نوکری سلطان آردوش دیوانیان
سید و بیژن نوکری نوکری نوکری و زسوسه را گذر بلف کباره آب افتاد و شیخ
زکین الدین را دید که نماز یگزارشش محبت حق دانش در گرفت و کشتان کشتان سو
شیخ اور در چرخ شیخ از نار فارغ شد و دید در قدم آور و در میر بگردید و دست از به کل
و بار برداشت و مباح شیخ از دلی بلبلان بدنت و کار خود بجبل رسانیده خرقه خلافت یافت
و در نفرین و تجرد یکانه روز گذراند که سواسه تبدی بیج از اسباب دنیا با خود داشت و از
ابریق یا عصا که تر و در دیشان میباشد هم مجرب بود و بعد عطای خرقه خلافت از سلطان نصرت حاصل کرده
بنیامی روی زمین پروا در بیت التذوید مدینه مشهوره در بیت اقدس غیر مقابر انبیا و اولیا کس
گشت و از بسیار شیخ که زین نعمت آفر حاصل کرده در در بیت التذوید و در موم گرا بودید
که خضر علیه السلام در اسایه کرده او مقدرت بسیار کرد و خضر علیه السلام لباس خویش مع دستار
بوسی پوشانید و گفت در دلی نهیست احد نظام الدین قدوم کرده و گفت خضر علیه السلام بدلی از حضرت
سلطان المشایخ نظام الدین محترم کرده و زود رزوه با او و شیخ وجهیه الدین در افیض کامل باز
خاندا ان چیست حاصل کرد و صاحب دید محالت و سماع کرده نقلست که چون سلطان
غیاث الدین تعلق به قتل خسرو خان قائل سلطان قطب الدین بر تخت دلی سنگین
در اسناد و سماع تا کید تمام نمود و حکم داد که منظر بے وفواسته پیش کسی معنی سرود گوید
و منظر باش از زبان کشید خواهد شد و علمای دلی منظر بے باعراض سماع بر سر
مصر سلطان المشایخ نظام الدین نوشتند ازین سبب هنگامه سماع با کل برگشت
بیج فواسه را تاب آن بود که زبان بنجر سرد و کشتا پیرا اندر زسوسه بر حسن حوال

فروش متعالی خدمت شیخ عثمان سماع حاضر شد شیخ از راه شوق و زوق سماع ملتجی گردید که آتش
 پیشانی یا شکر است که تاثیر بخشند گوش من سبحان امیر حسن و روانه بند کرد و آهسته آهسته در
 افق آغاز نما و این بیت بزبان آورد و راهزدین برآمد ملازعتقاد کافر محمدی شد
 در صوفی چنانچه هست باز استماع این بیت شیخ را تو اجد سے رود او بی اختیار
 برخاست و در رکعت او گفت که باواز بلند گوید چون آواز سماع برآمد هزاران هزار صوفی
 اهل سماع حاضر شدند و از تواجد ایشان غوغای عظیم برپا شد و از دلی تا غلغله آباد
 که یک فرسنگ زمین بود اهل حال در صرع جمع آمدند آخرین خبر گوش سلطان سید زهرا
 که چون خسرو خان نکر ام بعد تمل سلطان قطب الدین خزان باوشامی بر صوفیان تقسیم کرده بود
 و هر یک صوفی گفته با تنگ گرفته بود آن تذکره لایا ریختا به بنیم که شیخ عثمان سماع چند لکن
 شکر آن گرفته بود تا الحال مطالبه واپسی آن کنیم که طایفه خلاف حکم ماکره چون تذکره سلطان
 آوردند و سلطان ملا نظر کرد معلوم شد که شیخ عثمان در آنوقت هیچ شکر آن گرفته بود بلکه
 و افسس کرد این سبب سلطان بسیار خوشنود شد و شیخ را نزد خود طلبید و دعوت نان
 و شربت پیش کرد و قوالان را نیز انعام وافر عطا فرمود و تا سه روز شیخ همان بادشاه ماند
 و هنگام سماع گرم بود و خضری که در آن سماع تجویز شده بود گفت و فآن جامع الکمال سال مفتقد

در هیئت بهریت از	چون سفر کرد حضرت عثمان	از جهان فنا بخسید برین
عقل مخدوم ادب افروزمود	سال تریل آن شہ حق بین	گفت سرور و بار تار بخش
باہتاب نقین و جمیہ الدین	نیز عثمان عابدست بخوان	سال تریل و بعد نقین

شیخ صلاح الدین در دیش شہتی و سہروردی قدس سرہ میرد علیہ شیخ
 صدر الدین غلت شیخ بہا و الدین زکریا لغمانی سہ ماہ بزرگ بود و عالی مرتبہ و با شیخ
 نصیر الدین محمود جواع دلی معاہدہ مصاحب و ہمساہ و فیض کمال از خاندان چشتیہ
 حاصل کرد و از جانب سلطان محمد بن غیاث الدین بملق بتناجی عظام ایاد تکالیف
 میرسد و سیاست سلطان را نیز بخمال نبی آرد با سلطان سخنان سخت می گفت و در
 بعد از غرقه خلافت سہروردیہ از لسان بدلی آمد و زمین ہا ماند و زمین با وفات یافت

مقبول نماید و سه شنبه یک قبر شیخ نصیر الدین محمود چراغ دلی است نقلست که روز سه شنبه
 در راه بر سپاه پور خوش رفتار سوار شد تا گاه بر سپاه نازبانان زخم بر سرین سپ
 نقش گرفت شیخ بر آن جوان غضب کرد و نگاه نمود در دستان گریست فی الحال او از اسب
 بز زمین بغایت آرد و پیشش شد چون مردمان دیدند آن زخم نازبان بر سرین شیخ
 نمایان بود و وفات شیخ صلاح الدین در سال هفتصد و هجده است از مولف

تقدیر است این صلاح الدین که از دست چون زین مهر در دارالقدم از طریق آمد همان تاریخ او

هم صلاح الدین در سنه بحریم شیخ علاء الدین ملکانی قدس سره از اعظم خلفا

شیخ صدر الدین عارف بن بهار الدین زکریا ملکانی است بیایست عابد زاهد متقی عالم
 معلوم ظاهری و باطنی و مکر است و خوارق مشهور و غیر خود غرتی تمام داشت و شیخ او را خطا
 محبوب الدین طالب فرمود و در سنه را با سید جلال الدین مخدوم بهائیان را بطاعت او
 محبت کمال بود و وفات در سنه در سال هفتصد و هجده است از مولف

گشت در سنه جو در پشت بن نقل منزهین علاء الدین لفظ نصرت بخوان تا گریس

بیرضا بکیر علاء الدین سید میرا بهر در وی بن سید نظام قدس سره

از کاتبین روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پیر او سید نظام الدین اور عاقله و پاک
 از بغداد و بیار بندستان اقتاد و نقیبه طبرایج منوطن گشت در میرا بهر پیش تحصیل علوم
 ظاهری و باطنی میر سید علاء الدین جادری که از خلفا س کاتبین شیخ الشیخ شهاب الدین
 و شیخ نظام الدین سلطان المشایخ برادری هم مع بود حاضر شد و کلمات و مقامات بلند
 رسید و نیز از سید اشرف جبالگیر سنانی پستی فیض کامل حاصل کرد نقلست که سید میرا
 را پیر س بود و سباج منام کرده که کامل بود ولایت خود را بشرب خمر نوشیده و استن
 چنانچه در سباج الوالات تحریر است که زنده میر سید میرا بهر جاری معب زد و نبود سبب سباج
 از کمال بن مبینی باری پیر بر خود گرفت و وفات یافت و خود را خدا س بد خود کرد و در
 صحبت یافت شی در خاطر میرا بهر گذشت که ایام سبب سباج ماه پیرم بعد و تا پا حلال گذشتند
 اتفاقا با بن شب مجاور سنه بر سبب سبب سبب خفته بود که این سبب بر کف دست مجاور خط

بنظر ظاهر شد و تا آنکه او زنده بود و موگشت شعر ابوالوی مرغ ز برک حمد مولانا که جان تلخ مبر
 عرش بردند حضرت میرابا با شیخ جلال شیخ نظام الدین ابوالوید که در نصبه کوی آسوده
 صحبت و محبت تام داشت و فوات حضرت میرابا بقول صاحب سراج الولايت در سال
 هفتصد و هفتاد و دو که چهلست و فرار بر انوار دوسه در نصبه پیرایج زیارت گاه خلق است
 و دوسه عمر نهایت در از یافته چنانچه از وقت شیخ نصیر الدین محمد جرجانی تا زمانه شیخ جلال
 سنائی حیات بود از زلف **چونند میرابا در بهشت بلند** **برجیل آن شاه روشن نقین**
 یکی نیز قصاب سید بگو **دگر کن رقم ما در روشن نقین** **شیخ حاجی چراغ بلند**
 قدس سره از اعظم خلفا سے شیخ رکن الدین ابوالفتح طسانی صاحب مقامات بلند
 اکرامات رسید بود و در کتب حصول غزوه خلافت از میرابا در شصت و نهمین خورش بولایت طغر آباد
 در آنجا سیده بهدایت طلق صرف شد و خلق کثیر بدایت دوسه بقرب حق رسیدند
 بقیه نشه و عاگردن دوسه بر شیخ کبیر میرابا شریف جهان که سنائی که جوان ببری و دعا
 کوزن شیخ کبیر دوسه که قبل از مرگ من بیست سال ببری در سابق حضرت سید شریف
 بخمن اهل نیت تحریر گشت ذات دی در سال هفتصد و هفتاد و دو فرار بر انوار طغر آباد
 رفت چون از جهان بگذشت **چنانی اهل دین سراج بلند** **جلوه گشت سال تا در**
 اهل دین نور دین سراج بلند **میر سید جلال الحق والدین الملقب بمخدوم**
جهان میان بخاری علیة الرحمه البهار سے **بیره شیخ سید جلال الدین شریف**
شیخ بخاری اچھی سن دوسه **فرزند سید احمد کبیر بن سید جلال الدین**
سرخ ست **سید صدر الدین را جو قتال برادر حقیقی** **ولست دوسه** **دنی ما در نو بود**
که از حد خوردی آثار بزرگی بر نامه حال **دوسه جلوه گریو دند خیا نچه نقلست** **که حضرت**
مخدوم هفت سال بود که پدر بزرگوارش سید احمد کبیر اول خدوست **شیخ جمال الدین خندان**
مرد و بدست بوس ایشان مشرف ساخت **در آنوقت شیخ طبعی** **پراز خرابان خود داشت**
دوسه **که سماعان مجلس تقسیم سازند چون حقه مخدوم** **مخدوم رسید خندان** **آخار نهاد و مستما**
خرابانیز از خلق فرومی برد **شیخ جمال** **چون انجمن** **دی تقسیم شد** **فرمود که** **یا سید جرجانی**

در آن وقت فرموده بری مخدومها و خود فرود سالی جواب داد که خرابی که از دست حق پرست
 تمام نصیب ما کرده است، ما را آن نباید انداخت که خالی از فیض و برکت نخواهد بود ازین سخن
 شیخ بغایت خورشید شد و در حق مخدوم دعا فرمود که با ایشان پسرانند که هم
 خود مان خود نیز خاندان مشایخ عظام را روشن فرمایید که در صاحب خیار الاخیار
 میفرمایید که مخدوم بهایان اول میرید پر خود سیدان که میرشد بعد از آن خرقه خلافت بزرگ
 از عم بزرگوار خود شیخ صدر الدین مشهور محمد غوث پوشیده بعد از آن ارادت بخدمت شیخ
 رکن الدین ابوالفتح لمسانی سپرد وی آورد و از وی خرقه خلافت یافت و نیز کلاه ارادت
 و خرقه خلافت از شیخ الاسلام سید محمد شمس شیخ عیفت الدین عبداللہ المطری در حرم مقرر مدینه
 منورہ حاصل کرد و مدت در سال در ملازمت و سے لازم ماند کتاب عوارف در دیگر کتب
 سلوک بخدمت و سے مطالعه کرد و ملاحظه طریقت نمود و تلمیذین ذکر یافت و شیخ عیفت الدین فرمود
 که مقاضی را من شاد و شکر کار من و خوف است در اینجا باید رفت چون مخدوم کار من رسید
 شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام شیخ امین الحق و الدین کار و بی فرود که سید جلال الدین
 بخاری اچھی قصد ملاقات من کرده بود در اثنا سے راه شیطان اورا فرود رخ باز نمود
 که شیخ امین الدین فوت شد بنا بر آن اول نظر کرد منظر و سے آورده حال و سے بوقت مرگ
 حسب الاشارت شیخ عیفت الدین در اینجا خواهد رسید چون مقدریت که حاجات من اینجا
 رسید پس تو اورا سلام من برسانی و سجاده و مقراض من بر روی و حلیف من وانی این سخن
 در سجاده حق است بگو خرقه خلافت از من تو عطا میگرد پس مخدوم خود سے در گاند و ان کا
 پذیرفت و از شیخ امام الدین انواع انواع فیوض شفیق گشت و خرقه خلافت یافت و ان کا بطر
 مقدریت تمام دعواتین و صلح و جارا و فراسان سفر کرده و از بسیاری مشایخ کبار اخذ فایده و
 نمود و بسیار چندان که از انجمله کشن حج اکبر بود و در عهد سلطان محمد تعلق شیخ الاسلامی
 و سند خانقاہ محمدی در سیستان با مصافات بوسے مخصوص گشت نقلت که
 حضرت مخدوم را با شیخ امام عبداللہ الشبلی کہ در کما منظر پیری در شرف سیر و امام صاحب اکرام بود
 بسیار صحبت و آنقدر روز سے حضرت امام در بیت اللہ مخدوم فرمود که اگر در نبوت در وقت

در دیشان اہل دل وفات یافتند اما تبرکت ایشان بجز در نصیر الدین محمود موجود است
 و دوسنے چراغ دہلی است در صحبت دوسے باید رفت همان زمان حضرت مخدوم ہازم صاحب
 دہلی شد و بعد قطع مسافت و در دہلی بخدمت شیخ نصیر الدین رسید شیخ چون صورت مخدوم دید
 فرمود کہ حضرت مخدوم را بواسطہ ارشاد امام عبدالشہاب فی حق من زن برین فقیر بوفوع ہویت
 کہ بر این فقیر نوازش فرمود مخدوم جواب داد کہ رحمت خدا بر امام عبدالشہاب فی با و کہ بر این
 در گاہ ملک بگاہ براسے حصول دولت عظیم فرسار و آخر کار شیخ نصیر الدین ہم غرق خلافت
 خاندان حشمت الہیہ شد مخدوم عطا فرمود و نوازشہا کرد و باید دانست کہ مخدوم ہانیان
 خلیفہ چارہ خانوادہ است کہ دو بار سیر ربیع سکون نمود و صد ہا فقر و مشایخ را دید و آخرت
 کرد و کلاہ و غرق خلافت یافت و آنجناب را از سہ خانوادہ با سلسلہ عالیہ قادریہ عالیہ الہیہ
 محبت و اعتقاد حاصل بود و در تخرانہ جلالی کہ از فقیر حضرت مخدوم است می نویسد شیخ علی الدین
 غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی قدس سرہ میفرماید کہ طوبی لمن رانی و لمن اب او من الہیہ
 و دوسے قطب الکونین و غوث الدارین و درین قول صادق است و من ہم امیدوارم کہ
 کہ بموجب این کلام حق الہیام حق تعالی بر من رحمت کند کہ سلسلہ من بیک سلسلہ دیگر ملاو
 شیخ بہا الدین ذکر الہیہ نے شیخ ایشوخ شہاب الدین سرور دی میرسد شیخ شہاب الدین
 حضرت غوث الاعظم قدس التدریرہ امیر زادیدہ است و غرقہ تبرکات ایشان دار حضرت
 میرسید شرف جاگیر ہمنانی قدس سرہ در لطائف اشرفی آورده کہ من اکثر بزرگان وقت را
 ملازمت نمودم اما انقدر معائن و معارف در قالم و عوارف و کشف و کرامت و جوارق کہ از
 مخدوم ہانیان صادر شدہ از بیچ سیکہ از خطبہ انوار شہان ظاہر شدہ و چون باین فقیر
 بر جہ اول سواوت ملازمت حاصل شد انواع مقامات و اصناف درجات از الوار
 طبیعت و غوثیت بنواخت و در شب اول کہ شب الارشاد دوسے در خلوت دوسے
 و سادہم اعفاسے مبارکش را نصبت جا بجا جدا افتادہ دیدم کہ بیک عضو علیحدہ علیحدہ
 با داسے تناسے حق بل و علا شغول بود از ملاحظہ اینحال متوجہ شد کہ احوال بحال خود
 باز آمد و فرمود کہ این مقام ترا مبارک بات بجز دوم کہ خلوت آنجناب را با ہم سلیم کن
 ۱

بجلی انوار الهی بر تریح جسم شده بود که در تمام مجروح شده پاره های گوشت از سوپاخ است
 در دیوار بر رون آمده بود بر در ستاره مانند بعد سلسله عتیقه بحال خود باز آمد و فرمود که این مقام
 تمام باک با خدا صاحب سلاح الولایت میفرماید که چون شیخ علاء الدین قطب بنگاله
 چشتی که بر کشتن غیر سید شریف جهانگیر سمنانی بود در بنگاله سعادت تریح رسید با صاحب و
 اجاب فویش ارشاد کرد که نماز جنازه من کس نخواهد گذارد و لا سید مخدوم هابیان در
 اسباب حیران شد که در کمال محروم در خط ارج است چگونه نماز جنازه شیخ حاضر شود
 چون شیخ وفات یافت و جنازه شیخ برداشته حضرت مخدوم در آنجا نمودار شد و نماز جنازه
 با امت خود گذارد و بلکه ریاست تربیت شیخ بود قطب العالم خرد زور در آنجا مقام فرمود و
 بر سجاد بخصر خود نشاند و با انواع نعمت نواخته از آنجا بجزیر شریف برد و والی آنجا
 اکابر استقبال کردند و میراث و صاحب الوار عظیمه و امیر اسبقا و ریه میفرمایند
 که روزی حضرت مخدوم بخانه خود تشریف داشت که ناگاه آتش عظیمی توده گياه در گشت
 و شعله عظیم نمودار گشت مخدوم شسته از خاک برگرفت و با شیخ عبدالقادر که محی الدین بنگاله
 با دار بلذت خواند و بر خاک دم کرد و سوسه آتش انداخت آتش بسیار سرد شد ^{لظمت}
 که خانجهان هزارا کرد بر سلطان فیروز بود و حضرت مخدوم اعتقاد نداشت با وجودیکه سلطان
 فیروز بنات خود میرد و متقد آنجا ناب بود و قتی خانجهان پیر یک نویسنده را بوسه
 من الوجوه در بند کرد و لغایت شدت بتلا نمود نویسنده رجوع شکر مخدوم آورد مخدوم
 همه بار بدر خانه خانجهان تشریف برد و اندرون باز نمود چون بر تریه دم اتفاق زلفت
 افتاد خانجهان زبانی خادسے گفته فرستاد که اسے بد غیرت نداری که بار بار ای
 با وجودیکه من ترا بر بار خود بار نمیدهم تا هم هر بار بر بار تکلیف و تصدیع میشوی حضرت
 مخدوم جواب داد که خانجهان بگویند که بر بار کسی ایمان آیدن هیچ بار سجا طرسن راه
 می یابد که اجر و ثواب آن از باری تعالی می یابم الا مقصود این سایل حاصل میشود
 و تو مستوجب عذاب میشوی و میخواهم که بارے کار آن مظلوم هم بر آید و تو هم از جناب سار
 سر خود شوی خانجهان چون این سخن شنید سخت موثر افتاد سر خود بر نه کرد و در سن ۸۰

اندر اخت و نیاز مندی کنان بخدمت بابرکت حاضر آمد و غدر با خواست آن مظلوم را بعد
 عطای خلعت از بند خلاص داد و فتوسے در آخر بخدمت حاضر کرد و میر دیگر در حضرت نمود
 ہم ہر زندہ را آن مظلوم عطا فرمود یعنی ساخت و صاحب اخبار الاولیاء بنام یکدیگر رفتے
 شب عید حضرت مخدوم بر روضہ عالیہ شیخ الاسلام بہا ولدین طمانی تشریف برد و در خواست
 عطای عیدی نمود و از بر آید کہ عیدی بہین است کہ حق تعالی ترا بطلب مخدوم جہانیاں عطا
 ساخت بعد از آن بر روضہ مطہرہ شیخ صدر الدین عارف رفته البتہ اسے عید سے کرنا نا جائز ہے
 جواب ہا صواب حاصل شد چون از اسجا بگشت شنید کہ ہر کسے سے کہ اس خطاب مخدوم
 جہانیاں یا رسے کرد و صاحب خزانہ جلالی باعث مطالب شدن حضرت مخدوم بطلب
 مخدوم جہانیاں ہمیں تحریر فرمودہ است کہ وقتے شیخ رکن الدین ابو الفتح طمانی از آستانہ
 کرامت نشانہ دولت خانہ خویش بیرون تشریف می آورد و قدم ہر زینہ عا حضرت مخدوم محفل تمام
 خود را زینہ زیرین غلطایندیدین مراد کہ قدم مبارک پیر کشتن بفرسینہ بے کینہ سے آید
 چون شیخ این بدید فرمود کہ یا سید دروازہ نبوت بکلی مسدود است باقی ماند بتلاوت تمام تر
 خود بہ اسے رسانیدہ آید کہ مخدوم جہانیاں شدہ قاید این گفت و بدست حق پرست خود دست
 مخدوم خود گرفتہ تہیتا دگر دو بسینہ حق نگیدہ خویش ضم ساخت و لغت و آفر عطا فرمود و از روز
 حضرت مخدوم بطلب مخدوم جہانیاں مخاطب گشت نقلاست کہ جنی در زمان آمد بکلمات
 بود بسی جامع بخواندن علم شمول بود بنام عبد اللہ خود را موسوم نمود و در سے خود را بر تنھے
 ظاہر کرد و شہادت است کہ این شخص صحت در ہر اہل شہر از اسے ترسیدند و در سے این
 بلوش حق خویش حضرت مخدوم رسید و از نزد خود طلبید و بظہر جلال در سے نظر کرد و سے
 بہان در مان باز اور افتاد و میگفت سو ختم جو ختم ہر جناب بلا و میر تہتند سو ذہانت اخو جہان
 ساعت از جہان بگشت و نیز درج اخبار الاولیاء است کہ وقتے حضرت مخدوم
 در مسجد جامع اوج در ماہ رمضان مختلف بود در دیشان اہل صلاح و علمائے کمال فلاح
 ہم شامل آنجا بزمیکر فرمودند و تمام مسجد پر از در دیشان و طلا بود و در سے سو مقام
 حاکم اوج بزیارت آنحضرت آمد چون کثرت مردم بگرا حضرت دیدن پسندید و بغور در حکومت

چند روز دیشان را دستمال گرفتہ زبرد قدمی از مسجد برین آمد تا براسے خوش مجلس تہنسیکے
 میر کندی نمود چون ایحال بدید فرود اسے سومرہ گرفتہ دیوانہ شدہ کہ در دیشان را از او پیرا
 ہجرت کرد کہ این سخن مانندان حق ترجمان نمودم برآمد سومرہ دیوانہ شد و جامہا بر خود پارہ داشت
 و سلوب عقل شدہ از مسجد برین رفت و سنگ بر مردمان سے انداخت در بانا رہا ہوا
 بر منہ نیکشت آفرینہ ہر شکل اور بدست آورد وہ پانچ کورہ دند چون جیدر زبیر ایحال بگشتند
 ما در سومرہ کہ پیرا لکن سلا بود بخدمت آنحضرت حاضر ہو براسے دستی حال پیر خوش
 بچشم گریان و سینہ بریان عرض کرد فرمود کہ اورا بیارید غسل دہید و جامہا نو ہوتا نید
 و بزیارت بقبرہ شیخ جلال الدین خندان رو بردید بعد از ان پیش من آرید بچیان کردند چون
 سومرہ بدیدار بر انوار آنحضرت سرب گشت بجال خود با آمد و سر در قدم نهاد و ہمیشہ در یکے
 از واصلان حق گشت و از مولانا محمد شرا لدین اجمعی نقلست کہ در فرج آفرین من
 ہمراہ حضرت نمودم بود چون بر جہاز سوار شد در دیشان را در دل گشت کہ اگر ما ہی بدای
 بریان کنیم و کباب آن بخوریم نمودم از تور باطن بر شمال وقف شدہ فرمود کہ انشا اللہ ہی
 براسے کباب شاخواید آمد جانوقت با ہی بوزن وہ من از آب جمید و بر جہاز افتاد و خادم گرفتند
 و بریان کردند و کباب آن بچاہل جہاز تقسیم ساختند چون بساحل زمین خوب رسید از جہاز
 برآمد و داخل شہر و اسلا م چڈہ گرفتہ و در سے زیارت ام اعلیٰ بی بی خوا علیہ السلام
 شریف برو قضا را ہمان روز تا بوستے در زیر فرا حضرت خوا اور وند خواستند کہ دفن کنند
 حضرت نمودم از ایشان پرسید کہ این تابوت کدام کس مت گفتند کہ این جہاز ہر گیت
 کہ اورا شیخ بدر الدین مینی سے گفتند تا سی سال در حرمین الشریفین مجاور بود و روزار کہ
 بچڈہ آمد و بعد نماز عصر تلاوت قرآن مشغول گردید کہ در عین خواندن قرآن جان بحق تسلیم کرد
 باستماع ہمینی نمودم ہمہ مگر بیان تفکر فرود برد فرمود کہ این بزرگوار دفن نکند شاید کہ
 ہوز زندہ باشد پس تابوت بلا زین شہر آوردند و مسجد سے کہ بر کنارہ ویاست نہاد
 نقش دلاز تابوت بلور وہ برور ساسے مسجد ساز کردند و حضرت نمودم فرمود کہ جہاز وہاں
 از مسجد برین روزند در دروازہ مسجد تکم بہند چون ہجرت وہاں از مسجد رفتند در دروازہ مسجد

علاسه خرقه خلافت صاحب ولایت و یار قنوج شد و بدان سمت حضرت یانیت گین
 در آنجا رسیدند و هم خلق بسیار شد ازین سبب سکونت شهر قنوج اورا خوش بنامید و از آنجا
 برآمده بوضع را جگیر برآب و سیاه گنگ است متوطن شد و بعدایت خلق مشغول گشت
 و قفقسه وفات شیخ انخی بدینطور درج مصلح الولاایت است که اول رسد بر در مشنبره بتاریخ
 شوال سال هشتصد و یک هجری وفات یافت چون غسل و کفن بوقوع آمد بیرونی که در خانه
 رسد بود و کبره و نوحه فاد نهاد و میگفت که انیسوس انخی جنید ولی کامل بود اما بر در نه هشتصد و یک
 روز نهموس و ناسباک است وفات یافت کاش دو ورین بر در وفات نکرده است بخود
 انخی نه امحال بر در کفن برآورد و در سوگه اگر نزدیک نواز در در کفن است امر درین فعل
 نس که فرود اصل نخواهم کرد پس بگذرد و بگذریت در روز دوم که یازدهم شوال روز چهارشنبه سال
 هشتصد و یک بود آنجهان پر لال بفرز متعال پیوست از مولف

ندرز و نینف در پشت برین	سرد سلطینا شته جشید	گفت سرور بسال بر عیلتش
اکل و اولیا شته جشید	سید علم الدین پلایین	قدس سرور جاز بزرگ

روز کار بود در سلها من اغنیاب سلوک اهل سلوک سکر و از کامل ترین خلفا
 و بعد آن حضرت مخدوم جهانیا است و با مخدوم انخی را جگیر سجت داشت اول
 از سادات ترفست که بر سید کمال ترفی در زمان سلطان علاء الدین خلجی هندوستان
 آمده در قصبه کینیل متوطن شد بعد از آن یک نفر فرزندان او که عبد کلان شیخ علم الدین بود
 از کینیل برآمده در قنوج سکونت اختیار کرد و در زندانش سببه جا سکونت پذیر شد و در سید
 عبدالقادر هموی و میر صدر جهان از قنوج برآمده در قصبه بانی متوطن شد و دیگر برون
 در قنوج ماند و میر سید علم الدین با شارت مخدوم انخی جشید در جوان پور رفته نوکر سلطان
 ابراهیم شد و پیش پلادان جاگیر یافت و با آنجا سکونت گرفت لیکن از علمیه قوم نبود و سبت
 دست نیب داد اجرم بخدمت مخدوم انخی جشید را جگیری آمد او که حضرت مخدوم در قصبه پلادان
 آمده قلعه آنجا مستحکم ساخت و در کار که سادات پلادان تا قیام قیامت در آنجا باشند
 و میر سید علم الدین حاضر میر سید انشرف جاگیر سنانی است بلکه سال وفات برود

بزرگوار گیت و با هم خط و کتابت نیز داشتند و در تمام محبت بنامت شکر بود
وفات سید عالم الدین در سال هشتصد و شصت هزار و انوار در بیلا دن است از کف
 رفت از دنیا چو در خلدورین **علم دین آن عالم عامل** گفت سرور من سال هفتاد و پنج
 عالم اسرار با مسلم بنی **شیخ کبیر الدین اسماعیل سهروردی قدس سر**
 مرید و خلیفه و نیره حضرت مخدوم جهانیان است و بعد وفات آنجناب نجابت حضرت سید
 صدر الدین اجودنقال برادر دوسه کمال مخدوم جهانیان حاضرانده کار خود تکمیل رسانید
 و در ولایت مقام عالی یافت در بکر است و خوارق اشتها گرفت و در ادا ایل عادت
 و آنرا بود که بوقت نیم شب زیارت هزار پر انوار مخدوم جهانیان میرفت و انگشت شهادت
 قفل در دوازده فیض اندازد و روضه معلی می کشاد و اندرون بر رفت و نماز توحید کلام بلند
 میخواند چون بیدین می آمد باز با نثار انگشت قفل قایم می ساخت شبی که می خواب
 بر سر روضه حضرت مخدوم بود او این حال چشم خود دیده تمام ماجرا حضرت سید را جو
 قتال عرض کرد شیخ کبیر الدین ازین حال بنور باطن واقف شده آنروز بر اسه خواند
 سبق و اخذ بر کاش و توجه خدمت سید را جو حاضر گردید حضرت سید از آنروز خود طلب سید
 و اعزاز و اکرام بسیار نمود شیخ کبیر الدین را در دفترند با جمال بودند که عبد الشکر
 آدم عبد النور که جامع جمال ظاهری و باطنی بودند در علوم توحید و طریقت عالم عالم
 و کامل و اکمل و ارادت بخدمت والد بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و منوی
 بحضور پیر عالی گوهر یافتند چون روز وفات کبیر الدین رسید هر دو پیرا هزار و خود خواند
 و بخرقه خاص خود مرفراز کرد و فرمود که بدار من هر شکلی که شمارش آید نزدیک قبر من
 آید هر گز به باشد که جواب با صواب خواهد یافت چنانچه بعد وفات شیخ سبحان بوقوع
 می آمد که چون برود پیشش را همی با شکلی پیش آمد بر تهر پیر علی گوهر سوال میکردند که
 بحجاب شرف می گشتند وفات شیخ کبیر الدین سال هشتصد و شصت پنج هجری است از مولف
 جلوه گر چون گشت در خلدورین **در عالم ماه دین اکبر کبیر** از فرجه بیستم و پنجم سال وصل بود
 گفت با تف شاه دین اکبر کبیر **سید صدر الدین المعروف شیخ اجودنقال** بخاک

علیہ الرحمۃ الباری انا عالم خاف سے پدر بزرگوار خوشی سید احمد کبیر بن سید جلال الدین
 شریف القیس نجفی ایچ است انا بیدار بلند اختر خود سید جلال الدین مخدوم جہانیاں
 نیز خرد نفلت دارشاد داشت و بی مخدوم جہانیاں بر سید عایت دارشاد ششت شیخ
 معلوم ظاہری جہانیاں آراستہ و بزیر عشق و محبت پیر چکن اب نظر دے نہ داشت
 چون روز سے آمدے زبان سلیم کشا سے و در چغتے و در چہ از زبان مبارک فرمود
 سبحان بوقوع آمدے و از خلق بخرید و فریہ بجد داشت کہ مخدوم جہانیاں بارہا در حق دے
 فرمودے کہ حق جل و علا را بخلق مشغول ساخت و سید صدر الدین را بحد و تنہا را داد و
 ہیشہ در عالم استغفار بودے و در خدا با کسی دیگر کار نہ اسے و بیشتر مردم پیوند سلسلہ حضرت
 مخدوم بواسطہ دے و از دوسببے بوساطت حضرت ناصر الدین محمد فرزند مخدوم قدس سرہ
 نیز بر سید نقلت کردے پس ازین قتال ریش شخصے کہ از غلامانش بود کبیر
 جسے تبراشید و بخدمت حضرت سید آمدہ استغاثہ کردے و کہ خاطر جمع دار و ریش خود
 بدست خود خواہد ترشید ہر آنوقت پس آنحضرت سید را ملے ترودا کہ حجام را طلب کرد
 و پیش خود نشاند و گفت دیش من تبراش حجام تبر سید و بہانہ نشستن سوت بہا سے
 رو پوش گردید چون حجام بنا دے شیخ خود و قراض بگرت و آئینہ پیش روے خود نہا و نام
 و کمال ریش خود ترشید نقلت کہ چون حضرت مخدوم جہانیاں بمرض موت بیمار
 ہوا سچن نام دار و غفارسی نکیس و ما کہ تمام اوج کہ از طرف بادشاہ تحصیل را اوج بود
 بلسے عبادت حضرت مخدوم حاضر شد و گفت خدا تعالیٰ و عدہ الا شریک ذات
 پاک حضرت مخدوم را صحت و ہاد کہ ذات مبارک حضرت مخدوم ختم الاموالیہ است بطوریکہ
 ذات والا درجات سرد کائنات علیہ السلام والصلوٰۃ خاتم کل انبیا بود چون حضرت
 رسول وفات یافت نبوت ختم شد جہان یوفات حضرت مخدوم ولایت ختم نماہد
 جناب مخدوم چون ابن نمین شنید سید را چمن قتال فرمود کہ شنیدی یا ابن نمین گفت
 از حضرت یاد در نبوت اقرار تو حید او سبحانہ تعالیٰ و رسالت حضرت خاتم النبوت کردہ
 و حکم شیخ مقدس سلیمانست اگر باز مرنده کرد و در حجب القتل خواہد بود سید را چمن گفت

که شنیدم چنانچه حاکمین بحال شاه حال شدند و نواهیون گفتند که حال تو سلطان شده و حکم اسلام
 بر تو جاری است باید از او اسلحه و اسلحه را بیاوردی چون نواهیون را سلطان شنیدند
 خاطر نبود شبانه از اوج بگریخت و در دلی نجیب است سلطان نیز در شاه رفتند و حال کرد سلطان
 نیز چند روز بعد از اسلام کرد و در وقتیا و گفت هر چه پادشاه داد که سلطان نمی شوم بعد چند روز
 نمودم بجوار حجت حق میوست و سید راجن فقال چون از کاتبین و کتبین فراغت یافت براس
 تصفیه این مقبره گویان رویت حال نوبه دلی شد سلطان چون خبر غم شیخ صدرالدین
 راجن نسبت دلی شنید علمای شهر را جمع کرده در این باب مشورت کرد و خواست که حضرات
 چنین فتوای تجویز کنند که نواهیون از فضل علمای سید صدرالدین نیز قابل آن کرد و آخر شیخ
 محمد پسر قاضی عبدالعزیز که دانشمند است نیز طبع و نوجوان بود گفت که چون سلطان با استقبال سید
 راجن تشریف برد بعد ملاقات با همی پرسید که شمار براس تصفیه مقبره نواهیون کافر تشریف آوردند
 پس اگر دوسه نفر باید که آری با در حجت خواهم آمد که تمام او را نود کافر گفته آید حال آنکه نواهیون سید
 و حکم اسلام بر دوسه جاری میکنند این براس پسر قاضی سلطان شهنشاه قناره استقبال حضرت سید
 بعد ملاقات پرسید که شمار براس تصفیه مقبره نواهیون کافر آمده اند حضرت سید جواب داد که براس
 براس تصفیه مقبره نواهیون مسلمان کرد و بر دوسه داد و دیگر گویان اقرار اسلام کرده است ایم
 بعد آنوقت شیخ محمد پسر قاضی که حاضر بود گفت که در بطوریکه باید و شاید باراده دلی اقرار اسلام
 کرده هنوز ثبوت اسلام او من حیث الشریع گفته تا حکم اسلام بر او بچرا دلیل جاری میفرمایند
 حضرت سید بجانب او نظر نکرد و بر زبان را ندید باین قاضی از سخن شما بوسه ریاست نمی یابم
 بروید که نصیب بر شما آمده تا ما و سفر آخرت هستید سائگی گفتن خود سازید بجز داین سخن شیخ محمد را
 در دشمنی گرفت برداشتن و نماز اش رسانید چون در فله رسید قریب الیگ بود که
 عبدالعزیز پسرش براس غم و تقاضی پسرش در خدمت آنحضرت حاضر آمد و بنیاز بند
 نام عرض کرد که من یک پسر دارم اگر من بکشند من منایت است فرمود که عیال صحتی ندید
 او از دنیا بگذشت مگر زانبارت با او که اهل او حاکم است از دوسه بوجوه و اهدا کرد که اهل
 در عالم علوم ظهیری و باطنی خواهد شد درین اثنا ما دایان قاضی خبر آوردند که شیخ محمد از دنیا بگذشت

و معلوم شد که اہلبیت شیخ محمد عالم است بعد چہ پدماہ پیر سے آورد و ابو الفتح نام کردند و دسے
 شخصے تعلق درازا بود و عابد بود آن نوا مہون ہند و راہ چہ پدماہ بادشاہ و امر اسے سلطانے
 نصیحت باسلام کردند و انکار آورد و آخر گرفتار شد و در وفات حضرت شیخ سید صدر الدین
 قتال بقول نوحہ معین الدین خوشکی چشتی صاحب معارج الولاہیت تاریخ شانزدہم
 جمادی الاخر سال مشہد دست و ہفت ہجر سے شب سہ شنبہ در سلطنت مبارک
 شاہ دین محمد خان بن ملک سلیمان بو قوع آمد اثر مولف

چو صدر الدین ازین دنیا رفت	عیان ش طرفہ تاریخ الصیال
رسیدہ شاہ محمد الدین محبوب	دوبارہ ہادسے دین پیر قتال

شیخ سراج الدین حافظ قرآن قدس سرہ از اعالم خلفائے حضرت
 مخدوم جہانیاں است ز سالہا سال بکامامت نماز پر خود مامور بود اکثرت عنایت و
 شفقت کہ حضرت فی بوم را بحال دسے بند دل بود و علمائے دیگر کہ در فقہ و حدیث تفسیر
 ممتاز الوقت بودند درین باب شک بردند اینچہ حضرت مخدوم رسید فرمود کہ سراج الدین
 اکبر زہمی بنید تکبیر تحریر نمی گوید و ذکر است و خوارق بسے اختیار از شیخ سراج الدین معلوم
 می آمدند و دسے حقہ الامکان در اخفائے انہائے کوشیدہ صاحب اخبار الاخبار
 سیر ما ملک چون حضرت سادہ بیع الدین مدار علیہ رحمۃ اللہ الثغفار در مہر و از جانب ہر
 بکا ای رسید طریق دسے جذب قلوب خلائق بود و مردم بسیار بر دسے گرو آمدند
 و شہرے عظیم شد و بعضے اصناع آنجناب بر خلاف شریعت ہم بود و چون در آن
 قادر شاہ الملک سلطان محمد کہ از بنا بر سلطان محمد فیروز شاہ بعد از فوت پدر حاکم آنجا شد
 از شہرت شاہ مدار شایق دیدار دسے گشت چون بدروازہ بارگاہ قطب المدار رسید
 گفماشت کہ نزد شاہ مدار رود و گفت کہ درین وقت شخصے جوگی کہ از کاطان اہل جوگ است
 خدمت آمدہ با شاہ سرگرم سخنان مہذبازین سبب حکم آتست کہ احدسے از اہل جان
 وقت خدمت حاضر گرد و قادر شاہ بو قوع ایحال بر غضب شد و سجاد م شاہ فرمود
 کہ شاہ مدار را بگوئید کہ در شہر و ملک عملداری مانبا شد و خود بر گشتہ منزل خویش آید چون

انجمن شہداء رسید از آنجا کوچ کرد و از آب گذشت بر سرے پدھا کرد و خواہے را فرمود
 کہ تو در اینجا باش و منظر شو کہ از بدو عاے سن بر آفت بر باد شاه می آید چون ببلا مبتلا گردد
 خبر سے پیش سن بیا چن شاه مدار از آب عبور فرمود اول ہاے پیشمار براخصاے
 قادر شاه بر آمدند و غیرض بدر سے گرفتار شد و دل بگر ہناقا خرا لا مر قادر شاه چون از
 حیات مایوس گشت پناہ بند دست شیخ سراج الدین حافظ آدر و آسنا ب پیراہن خاموش پیکر
 خود بوسے عطا کرد و بگرد پو شبدن شفا یافت و اثری از آبلہ ماند خادم شاه مدار چون دید
 کہ او پناہ شیخ سراج الدین آدر و مایوس گشت از آب گذشتہ انجمن شہاء مدار شہانہ مدار
 از آنجا توجہ بچون پوشید و از آنجا بفتح مراجعت کرد و در ملک تاور شاه نیامد
 وفات آن جامع الکرامات در سال ہشتصد و سی ہجری است از مولف

شہزین دنیا دون اندر بہشت چون سراج الدین گشتند ہادی نیرت سال عیش
 ہم فرود گشتا سراج روستے سید ناصر الدین بن محمد و مہمانیان جلال الدین
 بخاری قدس القدر ہم الغیر ہائے بود میان علوم تربیت و طریقت حقیقت
 و شرافت و سیادت و نجابت و خوارش و کرامات و ولایت ہتمہ عالی و مراتب
 بلند داشت چون صاحب اولاد کثیر بود و ازین سبب سید ناصر الدین ہشتماہیت
 گوید کہ ہمہ اولاد و امجاد سے از سیران و دھقان تجداد کیصدر سیدہ بودند و انا کرم و راز
 باقتدایب و یک سپرد و دو دفتر بودند و قطع کثیر بخلق ارادت سے درآ مدالہ
 جانشین پدربزرگوار سے سید صدر الدین راجن قتال بود اما وسے نیر و ارشاد
 طالبان و ہدایت ایشان آیتے از آیات الہی بود و در طریقت نسبت ارادت
 پدربزرگوار خود داشت و از وسے خلافت و اجازت حاصل فرمود و وفات
 آن دالادرجات بقول صاحب حاج الولاہت در سال ہشتصد و سی ہجری است از مولف

بجنت ناصر الدین چون کرد	عیان سال وصال آن دین	ارحمت ناصر الدین کامل آمد
کہ قطب کرم ناصر الدین	ایضا از مولف	چمن زوینارفت در فخر بن
ناصر الدین آن سے گشتند	گشت تاریخ وصال او ہیا	شہا سید ناصر الدین سے

شیخ سید برهان الدین قطب العالم بن سیدنا ناصر الدین بن سید
 بسلا الدین مخدوم جهانیان کتبت در سال ۸۰۰ هجری بمحمد و نام نامی و سید عبدالکلام
 برهان الدین لقب است از جد بزرگوار صاحب حال و قال در علوم ظاهری و باطنی کمال
 و ارادت بخدمت والد بزرگوار خود داشت و ترتیب صورتی و منوی از روی یافت که است
 در حرات بسیار از روی ظاهر خند و حسب لایا به غیب از وطن خویش که مراد از اوج
 است در زمان سلطنت سلطان احمد بن تاجار خان بن سلطان مظفر در شهر احمد آباد و گجرات
 رسید سلطان امرید خود کرد و در سنگامه ارشاد اگر ساخت و خطبات طب العالم مطالب
 گشت و برابر با طالبان حق را حق رسانید و در آستانه مشایخ میر ملک کمن است و لا اوت
 با سعادت آن حضرت با اتفاق از خیابان در سال منقصد و در وفات بقول صاحب الاخبار
 الامبار در سال ششم و پنجاه و بیست است که از طلوع یوم التوبه حاصل میگردد و صاحب علاج الوفا است
 سال وفات آن حضرت ششم و پنجاه و شش تخریر فرموده که نمایان برود اقوال تفاوت کمال
 در میان است در وقت عالی و سید در مقام خود بنیامیر کرده از احمد آباد در خدمت قادی شکی است که جامع
 او صاحب کتب است این سر و صف در روز و در آن پنجاه و یکمین چیز در آن کلام دیگر و یکدیگر شیخ حضرت
 سید وقت شب با او نماز بعد از آن شب یک بود پاس و سید پیمیزی در خور و در

نداست که آن حدیث فرمود که چوبی است با سنگ یا آهن یا دیگر چون صبح شد مردم
 از او بگریزند و صف در آن موجود یافتند حال در آنجا موجود است چون کسی می بیدگردد این سنگ
 باز چون سنگ را خط میگذرد که چوب است پس نوبت نگاه میکند گوید که این است یا ضرر دگر از مولف

حضرت برهان الدین	قطب عالم شاه قطب الکونین	است تالیفش می سید	هم ملی کتبت قطب العالم
سید مخدوم اعلیٰ دین	سال تولدش در سن	گشت تالیفش در سن	سید مخدوم اعلیٰ دین
سال تولدش در سن	سال تولدش در سن	سال تولدش در سن	سال تولدش در سن
سید قطب برهان الدین	است سال تالیفش در سن	باز در گفت و دل آنجا	طریقه از هر سخن برهان

سید شاه عالم قدس سره کتبت در ابواب کات
 از نام نامی و سید محمد بن قطب العالم برهان الدین و لقب سید پیر مرید و خلیفه بزرگوار

خودست صاحب کرامات بلند و مقامات ارفع و بظاہر و باطن سید وقت خود بود و علیه
 مبارک اوست بکلیه حضرت شاه رسالت صلوات اللہ علیہ وسلم نشانیست و موافقت تمام
 داشت و عمر و نام والدین و دایه و سایر مطالب و شریف و نام دالین و فرزند حضرت رسول
 مقبول بود و چون شاه عالم پسر سیاکی حضرت قطب العالم بود او را سجد می گفتند و بعد از وفات
 پذیر بر گوار بر سزار شاد شمسیت و از شیخ احمد کتیو نیز تریبیت تکمیل یافته بود و صاحب
 اخبار الاخیار سیف ایام که صاحب میر حضرت شاه عالم بود طفلک داشت از اتفاقات وفات با
 آن ضمیمه نمود دست دسے حاضر آمده دست بدامن زرد و حاج کرد که فرزند بر من از بدین
 دست از دین شما باز خواهم داشت چون بجز و تصرف بحد گذشت تسلی او نموده در خانه فیض
 کاشانه تشریف برد و دسے از نیز فرزند سے خورد سال بود آن را برداشته بر دین آورد و بر
 برود دست نماده روز سے بسوسے آسان کرد و گفت الهی آن طفل فوت شد این شد
 فی الحال آن طفل بردست آنجناب جان بحق تسلیم کرد و طفل خادم زنده گردید و ملاقات
 با سعادت حضرت شاه عالم بقول مقبر در سال هشتصد و بیست و ده وفات آن جامع الکرامات
 با قول صاحب الاخبار الاخیار و سراج الولايت و غیره بر روز شنبه ششم جادی الاقل سال
 هشتصد و پنجاه و چهل و پنجاه و شصت و سه سال و صاحب اخبار الاخیار تاریخ خفا
 آنجناب لفظ فرمود صاحب سراج الولايت ان لفظ شمع عشق اخذ کرده است و در ظاهر در حدیث
 که مبارک خلق و فرج گاه اهل آید یا است و نقلی که در جاسے است لطیف که شب جمعه معارف کبک
 از مردم آید یا زیارت بر نمودن شب جمعه ایجا که را نیده علی الصباغ بر روز جمعه بنام می آید از نحو

شاه عالم بادشاه اهل جاہ	مقتدا سے دین ابر الیومین	سال تولدش جو بیستم از هر
گفت اہل شاہ عالم شاہ دین	تبر سید شاہ عالم برینما	شده رقم تولدش از روزین
گشت سال تقالیش جلوگر	از امین اندام العین	نیز بر در گفت سال طیش
نور اعلی دین امام العارین	شاه عالی شان و اللہ کو	اشغال آن شہر و سنین

شرح عبد اللطیف داود الملک بن محمود قریشی قدس سرہ از امام خلفا
 حضرت شاه عالم محمد است و در تاریخ مرآت سکندری آورد که داود الملک عالم امر

سلطان محمود پیکر بود و خطاب داد و الملک از سلطان آخوند حضرت شاه عالم شکر در شاه عالم نمودی کرد
 داد الملک است خود آیت بخت و آنوقت شاهزاده دکن که بخت مرض مبتلا بود آورد و بر استغاثه
 استغاثه و ماسه میکردند شاه عالم بعد فراغ و غوطه چند از دست مبارک بر شاخه او فرو
 در بر مرض ایشان درنی احوال شفایانت پیش بداد الملک در روز فرمود که چون بگردن او قاطعین حاجت
 فرود از خدمت خواججه عین الدین چشتی درخواست میکردند آنحضرت بفرموده سالار مسعود
 فارسی جواب میکردند و خود از ان کار فارغ می بود پس مرانی همچنان میباید کرد و خود را از ان کار
 فارغ باید ساخت پس در خاطر داد الملک گذشت که کلمه تصرف مثل سالار مسعود غازی کرد
 دست و پدشاه عالم بر خطره او واقف شده فرمود که جاسه تعجب نیست حق سبحانه تعالی
 این مرتبه بتوارانی خواهد داشت که نمید شوی و حاجت رواست خلق گردی چنانچه بفرمودند
 سلطان محمود در راه تمانا مروان که سرحد ولایت گجرات است تعیین نمود و آنجا فرقه بقوت
 خدا در مایه آند بار را بطبع ساخت حتی که قوم کراسیه سکنای قصبه مروان نیز بخدمت
 پادشاه آمده بودند تا آنجا که کس کراسیه که شترت پیشه بود بخدمت داد الملک آمده
 عرض کرد که فلان کراسیه از خوشیان من شمشیر عظیم التل دارد و کلاقی دیدن است
 بر کاسیکه او باید شمشیر او باید دید داد الملک را ذوق دیدن آن شمشیر بدگشت و نیز آن شمشیر
 پیش آن کراسیه آمد گفت که ملک میخواهد که ترا بدعا بکشد پس تو قیام شمشیر از تو طلب کند
 شمشیر خواهی بود که او میخواهد که ترا بتمشیر تو قتل سازد پس آن نامانیت اندیش متعلقان
 خود را گفت که برگاه داد الملک شمشیر من اطلبید شما یکبار خود را بر او بریزند و کارش با تمام
 رسانند عرض چون آن کراسیه بخدمت داد الملک آمد و کس بکلف شمشیر
 او کراسیه برودین طلب کردنی احوال متعلقان کراسیه شمشیر کشته غلام گشته حضرت داد الملک
 بدرجه شادت رسانند و قصبه مورنی مدفن انجانب قصبه چنانچه فرار از او در جمع غلامان است
 و بطنی فایز میگردد و او شهادت حضرت داد الملک بعمل رساند حاجت الولا
 در ماه ذیحجه سال هشتصد و ششاد و نه هجری است که از لفظ و تعهد اخذ کرده است از مولف
 داد الملک ان شمشیر را
 رفت چون از دهر و حجت پیدا سال بر حلیس عین شکر فرزند

از دوازده سالگی در شیراز رسید | هم چون با دوستی | تا که سال عفتش آید بدید
 سید کبیر بن حسن قدس سره از سادات عظام بخاری است و فیض علم از فاضلان
 مخدوم جهانیان یافت و بکمالات رسید بعد از آن بسیر ربع مسکون پرداخت و باز در اوج
 آمده مسکونت پذیر شد و همانجا وفات یافت و صاحب اخبار الاخبار سیر مایه که در
 صد و هشتاد و دو سال عمر داشت از دوازده سالگی و کرامات بسیار بود آمد و در شیراز
 او آن بود که هر کس از اهل اسلام و غیره مذاهب نرو و آید در اعمال آید گشتی
 در زبان تصدیق اسلام کشادگی و در قبول تو بود اسلام بی اختیار شد ازین سبب
 هزار و نود و نود خلق خدا بخدمت و آمد بهدایت رسیدند و بعد وفات و سینه زان
 نسبت در بعضی اولاد و در وفات و در بعضی صاحب اخبار الاخبار
 در سال هشتصد و نود و شش هجری است و هزار گوهر بار در اوج است از مولف
 چون کبیر الدین حسن سید | گشت در خلعت علی با سیر | تاج عرفان کامل آمدش
 نیز سلطان میرالاکبر سیر | شاه عبدالقادر شیشی ملتانی سهروردی از اولاد
 کرام شیخ الاسلام بهاد الدین ذکیرا ملتانی است آسایه کرام و سیر سلطان بدلی شیراز
 چون آمار بزرگی از ایام خوردی بر نامه حال و سیر بود بود و قدم بر قدم قدم بزرگی از خود
 داشت سلطان بهلول بودی او را بدادی قبول کرد و در قهر خود را بوسه داد و روی گام
 سالک و گامی مجرب بود و سوسه ظاهر و عظمت با بر داشت در آوان سلوک
 ریاضات شاد و مجاهدات فوق الطاقه کشید و از دوازده سالگی سیر بود و در ابتدا
 یک اگر نماز گذاردیم کمتر از هزار رکعت نبود اگر کلاوت می کردیم از سه ختم کم نمی کردیم و فایده
 کردید ذکر کیساعت مرتب میشد زیاد تر از آن بود صاحب اخبار الاخبار سیر مایه
 که روزی شاه عبدالقادر سیر بالاسه بام بلند که آن هم در پهلوسه روز شاد و شاد است
 نقشه بود نگاه او را حالت زجر گرفت و انبالاسه بام بر زمین آمد و آنان صد و پنج
 هزاره بوسه زید و همچنین روزی در حالت جذبه بر فال را بر زمین زدن بر خالجه
 صدره بلاک گشت شخصی بخدمت حاضر بود گفت یا شاه بزرگوار چه در صدره کفایت از دست

تھا بلاک شدہ بہت مناسب آن بود کہ مردہ ملازمت میا خستی کہ زنده را مردہ کردی با شماع
 اینجمنی شاہ برخواست و بزغار آیت پاز دو گفت بر خیزد مردم لب نام کمین نے احوال کل
 ست القیوم ہر فلان زنده شدہ برخواست و نیز درج اجارہ اختیار ست کہ روز سے شاہ عبداللہ
 در حالت سکر بود و نہایت گاران ارشاد کرد کہ بہت سستی کہ در خانہ ست بیرون آرید و آتش
 ہا بسوزد پس حضرت شاہ شاہ احمد نام خود رسال در آن وقت حاضر بود و نہایت پر ہایستاد
 و گفت بیرون آوردن سباب یکان یکان از اندرون خانہ خالص از تکلف نیست ہم
 در خانہ آتش زیم کہ ہمہ یکبارگی بسوزد حضرت شاہ بر دوسے دل خوش شد و در حق دوسے
 دعا سے خیر کرد و وقت ان جامع الکملات بعمل مسامح الولایت در سال تصدیق آرزو

زینارفت در قلم تہذیب	پرو عبداللہ سیر عابدین	بیان نسل سال تقاضا	عبداللہ زینبی سیدین
پرو عبداللہ زینب عیان	سال حلیت آشاہین	شیخ سماوالدین	سہروردی از عظامت خلفا

سید کبیر الدین اسمعیل ہیرہ مخدوم جہانیاں بخاری ست جلسے لو در میان علوم ظاہر سے
 و باطنی و درع و فوسے دار دنیا ہمیدہ با جمیع اکتفا داشت و پیش مظاننا شاہ الدین کہ از
 شاگردان ہیرہ شریف جرحانی بودہ تحصیل علوم ظاہری پر دانت و از زمان سبب
 ظهور بعضی حوادث و قانع کہ در آن دیار بوقوع آمدہ بود و نہایت در صورت و بیانہ و
 وغیر آن گذرانید و بعد از ان بدلی آمدن وطن کرد و سن کثیر داشتہ روز آخر عمر ما بنیاستہ
 او سمانہ تقاضے بواسطہ علاج باز بصارت دسے را پوسے رو فرمود و دسے تصانیف در
 مانند مفتاح الاسرار وغیرہ بہر ولغات شیخ فخر الدین عراقی حواشی نوشت کہ براسے اجل تن
 و آتی و کافی ست و صاحب اجارہ الودیا میفرماید کہ روز سے پسر شہاب خان نویس
 سلطان ببلول کہ شیخ محمد نام داشت و در سبق و فجور شہور بود و در مجلس شیخ سماوالدین آمد
 مرید سے از مریدان شیخ برخواست و خواست تا او را از مجلس بدر سازد کہ جاسے پاگان ست
 حضرت شیخ از نظر شگاہ شد و بجانب او مخاطب شدہ فرمودسے کہ سے طالب دیدار
 ہر شہاب چہ ست ۱۰ حمد جانہ عشق ست یہ سجد کینشت ۱۰ از استماع این بیت حاسقے
 پر شیخ محمد فاید شد و بے اختیار سر بر زمین نهاد و مرید گشت بعد از ان نامہ حیات کرد

سناهی گفت و شیخ محمد اسحاق بادی جمعی حضرت سج ساء الدین میفرمایند که شیخ را درین دوران
 سالگی هم نماز تجمید که فوت نشد و پدر بزرگوارش ستاره نشانیه او بود که این امر
 چون بعالم فلان برسد نماز تجمید کرد پس شیخ اندرون حجره الحاف بر سر کشیدست
 و آن ستاره را از در شنیدن حجره بدریسه چون بموقع بر سید بر فاشی نماز تجمید کرد
 و نیز در حج اخبار الاذلیات است که در خطنا گور مورست صاحب ری حضرت شیخ بود و ماده گاو
 داشت شیران غیر استی و بعد است شیخ آرد و سه چون از خطنا گور غم گمات کرد و ماده گاو
 در در و عورت نجی است شیخ آمد و عرض حال کرد و گفت ماده گاو مرا از در طلبا بنده بن
 عطا فرمایند این گفت و بنماز مشغول شد در عین نا بجا و او از شیخ شنید که میفرماید که بی بی
 ماده گاو شما حاضر است بگری چون آن زن از نماز فارغ شد دید ماده گاو در ضمن خانه حاضر است
 نقلت کرد و سه شیخ بعد وفات سلطان بهلول بود سه بر ایت قبر و سه تشریف
 در مانع بعد او سه فاطمه سر در مراقبه آرد و بعد از آن بر فاست و گفت که این مرد در دنیا
 بیست و عشرت گذرانید و بعد از نقل هم مقصدی بحبت اهل اندر تریه یزید مقام ارمین است
 نقلت کرد و سه بر و سه شیخ در و سه کتوبات عین القصاصت همدانی پیش آرد
 از دستش گرفت و یک ورق مطلع نمود و گفت که عین القصاصت مرد سه بود نهایت بزرگ
 و بکرامت مشهور چنانچه روز سه در نسبت است و سه دعوت طعام او بود و ذات خاص
 خود در نسبت جا یک وقت بر سه خوردن طعام شرف بر دو در خانقاه هم بدر و شاک
 شامل طعام فرمود و استماع اینی در دل در و سه شیخ خطر فطایر گشت و اندر نیت که یک تن
 واحد چگون در نسبت جا فقه بیک وقت طعام خورد و از خانقاه هم بیرون نیامد شیخ از خطره
 اش نمود باطن خبر داشت و بعد نماز مغرب اندرون حجره رفت و اندرون با او بلند
 در ویش را طلب کرد و در ویش چون اندرون حجره رفت دید که شیخ از یک تن خمین
 شده در در چهار گوشه حجره موجود است زیرا در میان حجره شرف میدار و در آن جا که در هر
 پنج جاشخ ساء الدین نشسته بود تا خبر معلوم کرد که این جواب همان خطره است که در باب
 کرامت عین القصاصت در دم خطور کرده بود پس آن پنج صورت بدر و سه طلب شد

کہ درویشان را قوت بدین مثال و بدین حدی باشد اگر خواهند بیک وقت در صدر
 حاضر شوند باز خانہ خود ہم قدم بیرون نهند و قاتل شیخ سالی الدین بقول مسالہ اللہ
 و اخبار الاخیار تبایح بقدم ما و الاول سنہ تصدیق سحر در عهد سلطان سکندر لود سے است
 و وزیر برانوار در بلاد از بولغ
 سما و الدین دے سہرورد
 اگر در ارض سہا مکنش روم شد
 چو از حکم نغماخت مندر بیت
 بقنا مار سحر جلیش بیان شد
 اگر کتاب بخت گشت روشن
 ہم عارف انقی سالتن بیان شد
 شیخ عبد الجلیل المعروف بقطب العالم حویر
 بندگی قریشی حارثی النہکاری لاہوری قدس سرہ از عطا سے شایخ
 کرام سہروردی بہت نسب شریف دے پچار واسطہ بسطان التارکین حمید الدین بلوچست
 حاکم بادشاہ کوچ مقرران میرسد کہ سابق ذکر فیروز دے درج این سخن گردید بدین طریق کہ
 یعنی شیخ عبد الجلیل بن ابوالفتح بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ شہاب الدین بن شیخ نور الدین
 بن سلطان التارکین حمید الدین حاکم رحمۃ اللہ علیہم جمعین و شیخ عبد الجلیل صاحب مقام
 بلند و کرامات از چند فرودگانہ و قطب زمانہ بود و سلسلہ ارادت بخدمت شیخ ابوالفتح پیر زرگوار
 خود داشت و سوسہ والد دیگر بزرگان زمین نیز عالم سیر فیضی کامل و فایزہ نام حاصل نمود
 بعد از سیاحی ربع سگون بزرگ قبضہ و کہ دیسکن مدفن شیخ حمید الدین حاکم بود و سکونت پیر
 و چند سے در آنجا ماند بعد از ان بابا سے ربانی از سکون خود در خانہ لاہور شد چون در نصف
 رسید در خواب دید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ میفرماید کہ با شیخ مناسب آفت کہ اول
 را جوہین بر زمین طرہ مابای و حصہ خود کہ نزدیک است بگری اجازان بہ لاہور بروی پس
 شیخ چو یادین شریف برد و تا چل روز بر زمین طرہ حضرت گنج شکر خلوت گردید و از شگاہ آتجناب
 بجلت فاخرہ خلافت خاندان پیشینہ شرف گشت بعد از ان در لاہور آمدہ متصل لاہور در کو
 کو در منزل گردان دے بود بیرون لاہور بہ جانب گوتہ لکنی در میان مشرق و جنوب کے درین
 زمانہ از ان نشانے ہم باقی منت نقل است کہ فرزند شیخ براسے سیر دریا شریف
 چون متصل را دے رسید مورسنے دوغ نزدنے را دریا غبور کرد و رو بلاہور متنازع ہو
 فرمود کہ ہاے این دوغ عیت او ہاے دوغ بیان کرد شیخ مجاہد سے فرمود کہ ہاے

و وضع حوالا دکندر چون قیمت داده مشرخی با نزن ارشاد کرد که این آوند را بر زمین نزن و
 بشکن و سے پیمان کرد چون آوند شکست امی مرده از دوی بر آمد عورتی تیر ما بند و نماز خود فرستاد
 این حال را مومن پسرانده و گوهر شوهر خود که اکابران دید بود بیان ساخت و سے علی الصباح
 خدمت شیخ آمد و قایم شد و بعد از سلام مقرب گشت و مرد گردید و شیخ با هم شیخ جلال
 اورا موسوم ساخت و یکے اندا دیاسے اہل کمال گشت و شیخ ابابکر برادر و خلیفہ حضرت شیخ
 و کتابے با حوال شیخ تالیف کردہ با ستم مذکرہ بعد از کلیل موسوم ساختہ است بمعنی کہ موجب
 شرف شدن من بر عبت آنحضرت آن بود کہ روز سے بندہ حاضر خدمت آنحضرت شد و چون
 خشک در دست داشت در دم گذشت کہ اگر این چوب خشک در دست میدارم از کمال است
 شیخ چند بالشت دراز کرد من ہم برین موسوم شیخ ازین خطره من بنور باطن و انفع شدہ بسم کرد گفتم
 کہ خدا سے جل شانہ قادر است کہ چوب خشک را ہم دراز کند و سے احوال چوب دستی من از قدر
 سابق چند بالشت دراز کردید بندہ بر فاست در در قدم آوردم دید شد و منقول است کہ حضرت
 شیخ بعد از کلیل بنو اندن کتاب دلائل باخیرات کتابے عمدہ در ذکر در و شریف از انالیفات یہ
 ابو عبد اللہ سلیمان خردلی رحمۃ اللہ علیہ بسیار ذوق و شوق داشت و ہر روز یکبار مسج
 یکبار بوقت شام ختم و سے کرد و ہر برید کہ زیادہ تر مہربان شد و سے جدا دست و سے
 فر فرمود و سے کہ چوب خشک کشای و سے با من الوجوہ سے شد و واقعہ و فاش شیخ بعد کلیل
 بہ منظور درج کتاب تذکرہ بعد کلیل است کہ تاریخ غرہ ماہ جب المرب سال ہند و وہ چوبی
 شیخ در مجلس منور خود در ذوق افروز بود شیخ یونس و شیخ جلال و شیخ مولا بہار و شیخ ہاشم
 سیاہ پوش و شیخ موسی آہنگر ملاقرن و شیخ زین العابدین و دیگر چند خلفا سے نامدار
 و او دیاسے اکبار بعد دست حاضر بودند ناگاہ آنحضرت مرسجد و بنا و در جان بجان آفرین سلیم
 چون وقت غسل رسید سلطان سکندر لودی بادشاہ کہ در آنوقت بلا ہور بود حاضر آمد و در
 غسل حضرت شریک شد چون غسل با تمام رسید مہربم مبارک السلام زبان حق ترجمان
 شیخ بر آمد بعضے مردمان دانستند کہ ہنوز زندہ است بعد از ان تا دو کثرت ہمسے حرکت نیکو
 آخر بعد نماز جنازہ در خانقاہ عالیجاہ بیرون لاہور رفتن کردند کہ ملا برانرا آہنما سے بارگاہ خلوت

و شیخ ابومصعب که در عهد جمیل حاصل تاریخ وفات آن جامع الکرامات از لفظ شیخ اخذ کرده است
 مشهول است **خلیل بن قطب عالم** بر روی او کتبه در فعل تنقیح است
توسال عتس افضل و اگر از دل بسوزد سال سلش غزاله که متعاقب همان تات
چو عهد جمیل از جهان خست که سال سلش بطور جمیل یکی تاج عرفان احمد مجید
و در حدیث تن خلیل جمیل قاضی نجم الدین گجراتی قدس سره از خلفائے اعدا
 در میان خود از ائمه از حضرت شاه عالم گجراتی است و صاحب مارج الولايت در فرات
 مکن ری نقل فرموده است که قاضی نجم الدین در اوایل بسیار مشهور و با نفوذ متعصب بود
 و در اجرائے احکام شرع بجهان کوشید و بعد از آنکه از زنگنه زیور و سرخ
 براسه تاج با و شاه راست کرده بخدمت سلطان محمود پیکره سے بر زر اتفاق نظر قاضی
 بران افتاد از دست زر گرفت و پاره پاره ساخت چو این مقدره بحضور سلطان رسید
 از کمال علم و آداب شریعت صبر کرد و گفت اگر قاضی در شریعت زانچه است چو شاه عالم را از
 از شنیدن فرمایند از منی دارد قاضی ازین سخن متاثر شد و سبک حیدر در باب حرمت سماع
 و فرمایند که سبک بر آورده بر کاغذی خیر کرد شاه عالم را رسم بود که در یک هفته یک مرتبه
 بهجت نماز جمعه از جمعه بر آید و بعد از نماز جمعه تا وقت عصر در محن خانقاہ شریف داشته
 و در میان و طالبان را تربیت نمود و غرض که روز جمعه قبل از عصر شاه عالم در خانقاہ شریف
 میداشت که قاضی نجم الدین کاغذی دست گرفته میداد چون نظرش بر جمال ولایت شاه افتاد
 از فایده رعب و در بشت طاعت سخن نماند حضرت شاه فرمود که قاضی بدست تو پر کاغذ است
 قاضی آن را بدست شاه داد چون ساه کاغذ گرفت و بر آن نظر کرد سپید گشت و بیاسه
 حسد و فاساد با کل بود که دید پاس کاغذ را بدست قاضی داد و فرمود که بین پر نوشته
 قاضی چون دید دولت کاغذی از حرف پیدا نیست بوشش گم کرد و بعد از آن حضرت
 شام آورد در میان ساعت ارسن عقاد در یک گشت و در چند ایام یک از او سلطان سخن
 و فاست قاضی جسم الدین با قوال مسیح در بیال منصور وارد و بگری است
 تاریخ وفات قاضی نجم الدین از مولف تاریخ نجم الدین کجاست چو در دنیا یافت با

حضرت زین العابدینؑ فرزند محمدؐ و علیؑ رضی اللہ عنہما صاحب فرزند شہزاد
سید عثمان المشہور شاہ جہولہ بنجاری لاہوری علیہ رحمۃ اللہ الباری سے
پیر سے رہنے سے صاحب شوق و ذوق و جذب و استغراق بود و از تمام اوج تقدیر
دستلا ہو کر شریف آوردہ مقام فرمود و تعلق کثیرا بارادت خود فرار ساخت و قبولے عظیم
از خورد و بزرگ و کب و ذمہ و ذمیع و شریف تابع فرمان و سے شد و ملا سے خدمت سر پر فرمایان
و سے نہادند و نسب آبا سے کرام و سے بچند واسطہ در میانے بحضرت محمدؐ جہایان
سید جلال الدین اوجی قدس سرہ میر سید بیظریق کہ و سے فرزند از مہند سید محمود و اوست
بن سید بہار الدین سید حامد بن سید محمد شاہ بن سید کریم الدین النحاطب بابو الفتح عثمان
اوجی بن سید حامد بنجاری سے اللقب بادی نو بہار صاحب دستار بن سید ناصر الدین بن
سید جلال الدین محمد دوم جہایان رحمۃ اللہ علیہم جمعین و ہر حضرت بیعت دست بدست بردست
آبا سے کرام خود بسلسلہ عالیہ ہر دروید داشتند و باعث انتشار و عثمان نشاہ جہولہ بنجاری سے
این سبت کہ چون آنہا بسوار سے تہت از اوج راستے لاہور شدت تہت را تیری را اند و باز دوشے
سبارک حرکت می کرد و در آنحال ہزار دوشے خود و مخاطب شد و فرمود کہ آنچنین حرکت چرا
شاید کہ ترا ہولہ یعنی رعشہ شدت پس از ان روز ہزار دوشے رعشہ پیدا شد کہ تا دم آسیر
باقی بود و جہولہ بزبان پنجابی رعشہ را گویند و قاضی آن عالی درجات بموجب شجرہ قدیمہ
اولاد کرام و سے تباریچ ہر اربع اولاد سال ہند و دراز دم بھری در محمد سلطنت سلطان سکندر
نوری سبت و فرار ہر الوارنے احوال اندرون قلعہ لاہور بتعام خانہ سبت کہ قبل از غزویہ الکی
اندرون آبا سے ہر ہولہ ہور بود یعنی حسنے و بیچ پر شہور سبت از مولفان

سید عثمان چو گشت را ہی سلمہ یافت از حق بیاغ غلبہ کان گو و سالتش امیر عثمان چہر
معدن جو د سید عثمان شیخ علم الدین چونی وال قدس سرہ از غلبہ
خلفا سے شیخ عبد کبیل جو بہر قطب العالم لاہور سے سبت صاحب درجات والا و مرآ
اسطی بود و در عشق و محبت و ذوق و ذوق یگانہ آفاق چون ارادت بخدمت
شیخ آورد بخدمت حاضر ماند و از سے شیخ در دہا ہر رفت ناگاہ گل پدید جابہ شیخ افتاد

سید علم الدین نے اجمال روایت شیخ بزرگرفت میاں کردہ از آب شسته بیدت حاضر آورد
 ازین خدمت خاطر محبت باثر شیخ نوشود شد و فرمود کہ سید علم الدین نو نجاست نظام
 از جامہ من پاک کردی من نجاست باطن از دل تو پاک کردم فی اجمال علی عشق بل
 علم الدین بجز معرفت رذین شد و درجات ولایت رسید و در اولیای وقت ممتاز
 چون سید علم الدین این دو طت لازوال از شمسین جا کشید یافتہ بود مدام بیدت شستن
 جامہ ہائے شیخ معروف میانہ شیخ علم الدین گا در استنہار یافت و بعد تکمیل و عطا سے
 غزہ خلافت بچندیاہ کلستان دار شرف لخصیض یافت و در خدمت منور سے بقاصد ایک سفر
 از قصبہ چوسے زیارت گاہ خلق است در روز عرس یعنی مالیانہ آنجناب مردمان قوم زیارت
 بروضہ عالیہ آنجناب جمع می آمد و وفات آن جامع الکمال در سال ہند و شانزدہ ہجرت از مولف

شیخ علم الدین دسے دو جہان	رفت از دنیا چو در خلد برین	گشت سال از تماشای جلوس گر
کاشف دین عالم علم یقین	باز مرد گرفت تاج اتقیا	سائل دل آن تر روی برین

قاضی محمود گجراتی قدس سرہ صاحب ذوق و محبت و عشق از سلسلے
 خلفائے شاہ عالم گجراتی است اشعار عاتقانہ بزبان ہندی فرمودے کہ قوالان آن یار
 بوقت سماع اشعار آنجناب مجلس صفا میخوانند و بجا بیت موزنی استند قیامت کہ چون
 نامی محمود بر دست حق پویست دوسے یاد رکھد در از کہ در بند بزرگوارش گوئند کف از بر دے
 دے برداشت و گاستے بجا تب او کہ در قاف محو چشم کن تا و ہم کہ در گرفت با ما محمودان چہ ادا آہ
 خلفا انکہ تو سکنی فی اسکان از چشم برست وفات آن بکلمات در سال ہند و شانزدہ ہجرت از مولف

حضرت محمود شیخ باجمال	شد جو زین دنیا فانی در جہان	سال اول از گوی شیخ ہر
سالک شگفتا محمود دان	شیخ موسی آہنگر سرور وی لاہوری قدس سرہ	

از اولیای نامدار و خلفائے دل بیارہ مریدان دوسے الاقدار شیخ عبد الجلیل جوہر سید
 لاہوری است و در ابتدا سے در طمان مرید شیخ شہر اللہ من یوسف بجا رہ نشین روضہ عالیہ
 شیخ باوالدین فکر بالمانی بود چون او وفات یافت بخدمت شیخ عبد الجلیل حاضر آید
 عبد الجلیل رسید و صاحب تذکرہ عبد الجلیل منبر بید کہ چون شیخ شہر اللہ طمانی ازین چارگانے

رخت تمامت بجا آمد و انی بر بست شیخ موسی در حالت ایتر بخدمت و سے حاضر شد
و عرض نمود که با شیخ هنوز این خادم تکمیل نرسیده و در باب علوم باطن چند دقائق حقایق
از خدمت آنحضرت حل نگردیده است و آنجناب بر اسے بندہ نیز ارشاد سے فرمایند که موجب
بیودی این کمترین گرد شیخ شہر القدر فرود که بقیہ تکمیل تو بخدمت قطب العالم عبد الجلیل لاهوری
خواهد شد باید که بخدمت منے حاضر شوی و نصیب خویش بستانی پس شیخ موسی بدو فنا
شیخ شہر القدر و ان لاهور شد و بیرون خانقاہ شیخ عبد الجلیل آمدہ در زور و فقر احوال شہت
شیخ عبد الجلیل مور باطن از حالش خبردار شده از اندرون حجره آواز داد کہ شہدے نووار و کوم
از نشان در خانقاہ آمدہ است و در آنروز احوال را دیدن امان آواز داد و آنکہ شیخ موسی کجا است
پس شیخ موسی حاضر شد و بنیاد بیت حضرت سرور ارشاد و تا چند سال بخدمت آنحضرت حاضر
کار خود تکمیل رسانید و از او ایامے عظام شد و حضرت شیخ نیز حجابی او را برداشت و
متصل خانقاہ خود و دیگر زمین برے محبت فرمود کہ درے مکان خود را بنیاد شہت
و بر اے حصول کسب حلال کار آہنگری میکرد و لقلست کہ درے شیخ موسی کجا است
مشغول بود کہ عورتے بسبب راست کہ اندین دوک آنہی مسات ہر دو نام کہ در سن و شبے
در عورتے بیوی بیے نیک بود بخدمت شیخ آمد د دوک با اجرت و انہی حوالہ شیخ کرد شیخ
دوک را در کوڑہ آتش انداشت و بیک سمت با وہان پیرین را حکمت میداد و بیک سمت
بخدمت پناہ برود کہ کجا خود برود سے آن زمان دوخت و بوجہ تمام متوجہ سن
در حال آن زن سده تقاضا در جمال نقش میدید و صنایع را در آنہ حسن ارشاد ہدایہ
چون ساعے برین مال گذشت آن زن بر داشت گرفت داسے برود کا اندازے
نوکر عورت بیکانہ را سے منی و از خدا سے ترمسی مساتے کامل شد کہ دوک را در آتش
گذاشتی و دیوانہ وار مفتون تن در جمال من گشتی با ستماع این گفتا شیخ موسی دل بید
دوک آنہی از آتش بر آورد و مانند میل در چشم خود کرد و گفت اسے مادہ اگر ترا دیدہ ام
پشم من بسزد و اگر او را دیدہ ام کہ ترا ایتر بخدمت من دوک کہ از آہن است نگردد
نے اجمال دوک ہی تر نالغص شدن چون این کہ است ظاہرہ خوارق باہرہ بعد

دل باز دنیا برداشت دست از جام عشق آبی شده دیوانه دار بر کوه و بازار میگشت در حل از خانه
 و صاحب خانه ظاهری برداشتند باز دل عاشق مالک حقیقی گشت آخر چند سال بهرین منوال
 گذرانید که اهل خانه اش هزار کوزه جلا اس گرفتار کرده باز بخیر میگردند و از بخیر هزار تدریس گسیلا نموده باز
 در بازار می نهاد و بر سایرین نه میگردید آخر روز سه جان شیرین عشق حقیقی سپرده از این عالم
 پر طلال بگریزید و حال پیش شیخ موسی از حال فوت او بیور باطن آگاه شده بهر بالین این
 مازنین تشریف آورد و با الحانه فرمود که بخیر تکفین این گشته عشق الهی بپردازند شاید که هنوز زنده با
 منبر اعظم زنده باشد ان حق ترجمان شیخ زنده بود که سمات بر در خود حرکت کرد و زنده گردید و در
 ورق هم آورد و باز احیاء بودی بست شیخ بسود چون وفات یافت منسل روضه شیخ مدفن
 یافت پنجاه روضه خوردنالی که منسل روضه شیخ موسی است موجود است مدفن همان عینیا که است
تقلبت که چون شیخ موسی خواست که براسه مدفن خویش بگردد عله در زمینی
 که از عطایات پیر و ششیم است و در آنجا که در آن راطلب کرد و طرح بناسه انداخت
 اتفاقات در آن محالان چند روزی بود و در همان ایام روز غسل در بایه گنگ آب
 اهل نبود و آب عظیم دارد نزدیک سید مالان میبود و بفریب سفر گنگ از حضرت شیخ حضرت
 و شیخ حضرت میداد و فرجین ایشان مقید تمام حرکت نما بود که چون روز فالس غسل
 با الملاح در بند بر دیاسه گنگ شمار رسانیده خواهد شد آخر چون روز غسل رب غیب
 ما حضرت شاه اطلاع دادند که امر در غسل نمود که در حوض آب چاه که منسل خانک است
 رفته و بطور اذانت الله سر آب گنگ خوانند بر آورده نشان بافتاق در حوضی رفته و خود نیز
 سیر آمد و در در آنک در بیا خوردند و در ایام شیخ نشان از در دیار قند و خود چون
 خود در آب غسل شیخ یا سند و فاست شیخ موسی آهنگ که بشیخ مسلم بود و نیز اشعار در دیار
 صحیح در سال بعد و دست پنج و بعد سلطنت شاه ابراهیم بودی بوفوع آمد و فرار بر الوار و پور و روضه

رنگ بنرست از مولف	چون شیخ درین دنیا شیخ موسی است	تند از دنیا بخلد جاودا سنی
بسر در شد عیان تاریخ سالش	سلطان زمان موسی است	شیخ موسی هر که روست اوید
شاه گفت در روز و سر و کار گفت	منقل سال نقل آن عالیجناب	اهل این موسی شیدا بر ابراهیم

چو از دنیا بخت رفت آخر	دست لایح او صاف شو	و صاف شد زخم سر خدا در بند
دوبار اراه بر کفایت موسی	شیخ سید حاجی عبدالوهاب بخاری قدس	
<p>از اولاد سید جلال الدین شریف الشریح بخاری است نسبت بزرگان رسد سید محمد حوش بن سید جلال الدین سرخ بزرگی بود موصوف بل و مال و قال و شوق و ذوق و محبت در او ایل در دار الامان ملتان توطن راست روزی بل از دست پیر و استادان سید صدر الدین بخاری شسته بود از دست شنید که گفت و نعمت در عالم با عمل موجود اند که کل نعمت های الهی اند لیکن مردم قدر آن ننمایند و نمی شناسند از تحصیل آن غافل اند که آنکه وجود و سعادت سرور کائنات علیا سلام و الصلوٰه که جناب الهی اند و در مدینه طیبه موجود مردم این سعادت را نمی یابند دوم قرآن مجید که کلام پروردگار است و حق سبحانه تعالی بواسطه فریضه موسی تکلم است و خلق از آن غافل است شیخ حاجی ابو شامی این کلام را پیش روز شریفی برخواست و بفرموده نور حضرت طلبی در راه فتلی روانه شد و سوار زیارت در بافت بازار اجعت بوطن مؤثر علی امیر سلطان سکندر بود و بر موسی اعتقاد عظیم داشت و چون تائب و عظیم از جامی آمد و در سلطان را با شیخ حاجی پندار نسبت در میان وقوع آمد که توبه شناسی شیخ فایز گردید پس شیخ از دیگران جدا شد و حضرت نور الدین از کتربین روایت علمی نگاشت و باز آن حضرت خاتم الرسالت بعد الصلوٰه و انوار در استان آمد و سید عبدالوهاب را تفسیر کرد که قرآن را بلکه تمام قرآن را در وقت حضرت نبی علیه الصلوٰه و السلام الا که در ذکر آنجا است که در ده صفت و بسیار از دعای کرامت در آن روز فرموده و وفات شیخ سید حاجی عبدالوهاب قبل نماز ایام الاحیاء در سال هجری است که این کلام شیخ حاجی از کتبه است و بعد از شیخ سید مرتضی شریفی است</p>		
سید حاجی جواز دنیا ی کوریا	رفت در فردوس یافت جا	سید محبوب بیست هفت
کن زخم سال رسالتش برورا	باز گویند صل آنجا	پشتیا حاجی هفت هفت
<p>شیخ عبدالقدیر بابا فی قدس سره پسر مولانا سید محمد از فواد وقت بود و در تعمیر داشت و ابتدا سے حال ترویج کرده بود چون آن را از حضور وقت فراغ مبارک</p>		

در این بخت بسیار از وسع سخاوت که در گویند که وسع در سخن ترک منافقت نمودند و در هر چه گفتند
 بصیغه غایب گفتی خود را در هیچ سخن در میان بناوردی و در اوایل حال در واپس سکونت
 داشت و در حریم روضه عالی سلطان المشایخ نظام الدین مشغول است ماند و واقف آن بود
 که هر نماز غسل تازه کردست و جامه های صفت دستت با شاه وقت تو را میسر کرده در
 آن میان جماعت سادات نیز بودند و رفت با شاه غمزه شفاعت ایشان کرد و شاه
 گفته است قبول کردی گفت هر دست سکونت در شهر که تو با شاه آن شهر باشی و از واپس روانه
 شدند و رفت فرمان روضه استقبالی از برادر زرقه شکیست که در حج قبول نفرمود و گفت
 مرا این کار نیست بجا که فلان ده فرمان بدید در فلان جامی برید و شوی بند و نظر کند
 پناه ندهد تا تمام کرد و پیش در در اینجا است و فاش رسال منصرف و شش بوقوع آمد از لفظ

فوزان خود را بگوید
 عایشی جامع
 شش
 بیرون
 عده
 وقت
 شادمان
 از
 وقت

چو عهد الله بفرود من برین
 اگر تری کن فیض است
 ایام ان شش نیست پناهی
 بیابانی در سبب بود که
 است بکار در کار مجید و سخن از ستا زمانه و فریگانه بود و نام اصلی او جلال خان
 در اوایل خود را تخلص جلال بخش میگردد بعد از آن اشارت بر روشنی خود تخلص جلال
 تخلص کردید در آن زمان اشارت نمودی و تصایر و منزل گفته است سافرت بسیار کرده است
 در بارت عربین اشرفین مشرف شده و مولانا عبد الرحمن جامی و مولانا جلال الدین رومی
 را در یافتند و با یاد راه غریبه تمام داشتند و نام او تصایر نوشته و نام با ایوان او
 نمانی نیز تصییر خیر کرده است روزی در وقت شرفی بنیاد مسالیه و اسرار تصییر
 جان شرف حضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که میفرماید که ای جمالی این بیت تصییر
 تو قبول دارم شعر موسی زبانش رفت بیک بر تو صفات تو همین ذات من گری در
 وفات آن جامع ملک آادر هم زلفه سال بعد و چهل و دو روز در ساس که با این
 پادشاه بجزات رفت بود همراهش که پادشاه بوقوع آمد بنجب سه عالیه و سه در مقام
 امر خود به قطب الدین بخت بارادستی قدس سره است از مولف

مقتدری دین جمال و در جهان جامع غرور کمال معرفت شکر و رحمت را باغ تمدن را

<p>عالمیہ جلال حضرت شیخ اوسین زین العابدین دہلوی قدس سرہ</p>	
<p>جدواری شیخ عبدالحق محدث دہلوی ہزار ہر بیان نامدار و خلفا سے ذوالاقتدار و مولا ناسا و اللہ</p>	
<p>سہروردی ہونامہ مندی کامل و متورع و متجدد و مفایح شیعہ و انکار قنادی بود اکثر احوال</p>	
<p>صایم بود و سدا در توبہ و عیادت تمام نشے و قات آنجناب بقول صاحب اخبار الاخبار</p>	
<p>در سال ہند و سہ و چار بقول صاحب تذکرہ العاشقین در سال ہند و</p>	
<p>و چہل و ستہ ہجرت و قول اول خسرو بن بعبت سہ قطعہ از مولف</p>	
<p>خوزین العابدین شیخ جہانگیر</p>	<p>روایت در فرودس</p>
<p>تذکرہ العابدین نور سنجلی</p>	<p>ذکر تاریخ و صل آن شہیدین</p>
<p>بیان شد سال و صل از کمال</p>	<p>تذکرہ اسفیا</p>

سید جمال الدین سہروردی قدس سرہ از شاخ عظام و سادہت در اول

بجاری است و میرد و خلیفہ قطب الانطاب سید عبدالوہاب بجاری دہلوی برادر خود است

آبا سے کے بطوریکہ سابق در ذکر سید عبدالوہاب تر کور شد شیش واسطہ سید جمال الدین

تشریف آفرید سنج بجاری راچی برسد در ولایت سیادت و شرافت و عبادت و ریاست

مقامات بلند و مدارج ارفع داشت در عہد اواخر سلطنت سلاطین کشمیر و پند کشمیر و اندام

مہبت لزوم خود مزین کرد و عالم را بغیض یا ظمن خود مستغنیس گردانید و حضرت محمد مصطفی

ہمزہ کشمیری نیز خدمت بابرکت سے ما فرستہ فرود خلافت سلسلہ عالیہ سہروردیہ یا نسبت در

ہبتان گفت کہ علت فایزہ قدم سید جمال الدین کشمیر محض برائے تربیت و تکمیل شیخ

کشمیری بود چنانچہ بعد انقضاء حقوق ارشاد و عطا خلافت امامت باز مراجعت ہند نمود

و در دہلی رسید در سال ہند و چہل و ستہ ہجرت ہجرت حق پویست از مولف

<p>جلد دوم جلوه گزیدہ چو ماہ</p>	<p>جہان سید دین جناب جمال</p>
<p>ملا فیروز معنی کشمیر سے سہروردی قدس سرہ</p>	<p>بجو رحمت اور معراج خلد</p>
<p>انما عالم علم اولی کے مشایخ کشمیر است در ابتدا سے جوانی تہم سفر برداشت و بجز</p>	<p>رسید شرف بشرف شیخ زیارت روضہ عالیہ غویہ گردید و چند سے در آنجا ماندہ در زندان</p>
<p>در بر او نرسیدہ در تحصیل علوم ظاہری سی بلوغ بکار برد اما تحصیل نمیرسید آخر جون</p>	<p>تذکرہ اسفیا</p>

یادری کرو و ز سے زیارت اللہ العباس حضرت علیہ السلام بہر باب شد و بعدت سے سوال
 تحصیل علم نمود چنانچہ تا پہل ہر ذہبے در پے حضرت زرد سے آمد و تعلیم و سے پرواخت و در
 وہ پہل روز تحصیل نام در علم خود حدیث و تفسیر و غیرہ حاصل نمود و دستار فضیلت بست چون
 آواز فضیلت علوم صدائے کمال آن اہل کمال در گوش جہانیاں افتاد و کبریا دشا خیر العباد
 نزد خود طلبید و اغزاز و کارامہ بیان نمود پس شیخ از ہند و کشمیر تشریف برد و معنی اعظم شد و ہر اک
 احکام شرع آندہ میں بحال دیانت و امانت نمود و براسے تصفیہ باطن بجدت شیخ میرزا کشمیر
 میرگشت تا فرود آمد حسین شاہ واسے کشمیر از دست مردان قوم شیعہ شہادت رسید و کشمیر
 مدفون شد و اقمہ شہادت آنحضرت قبول صاحب توار شیخ غلطی در سال ہند و ہفتاد
 و معہ در عمر ہفتاد سالگی بوقوع آمد و بمی کرد تا پنج وفات شیخ درج نوار پنج مذکور است
 این بیت است **از بے تاریخ آن دین** ویدہ گفت شد از ہر دین ملائمتی از مولف

چو شد فرزند انک و دنیا	جناب مولوی فیروز دین ہر
دوبارہ زندہ دل فرزند کشمیر	چون فرزند ہزار فرزند سے بدر بہ شہادت گیر سے

غایر شد ملا عبد الواب فرزند ولید آنجناب بجای مدیحدہ افتاد ہر فراری یافت و صاحب
 تصانیف و لواحق گردید مخدوم سلطان شیخ خمر کشمیری قدس سرہ آدھ نقبا
 مخدوم الامام مرجع انام بغداد سے خاص و عام انکبر سے مشایخ کثیرہ عنایت نظر است وطن
 اصلی آنجناب موضع بھر گنہ زیمہ کرہ است چون در عمر خود سالی غدیہ عشق ربانی دامن کردی حال
 سے شمار موضع خود بشیرہ آمد و در ماسن کو ہجارت در بیانت استعمال نمود و از راہ ہجرت
 واسطہ اویسی بروح پر فتوح حضرت بید عالم علیہ السلام حاصل کرد و از قیب ترتیبہ
 کجیل سے یافت چون در شطامری نہایت در قیاب جناب کبریا کار و العباد نمود و از شہاد
 کہ مرشد خود بود زرد نو خواہر رسید و چہن پہل آنکے بعد چند روز بعد جمال الدین بخاری سے
 کہ انا عالم خلفائے عالمی عبد الواب بخاری دہلوی بود از ویلے در کشمیر تشریف از اسے
 نے احوال شیخ خود با اشارہ غیب خدمت آنحضرت حاضر شد و بیت نمود و تاشش باہ
 بجدت آن اہلجاہ حاضر ماندہ مقامات بلند و مہرچ از ہند رسید و خرقہ ملافت سہروردی بگفت

صاحب تواریخ اعلیٰ بنویساید که حضرت شیخ خمره تمام شب بجهنم نفس گذرانید و از غایت جفا
 و نکر و فکر خمره سرباکش تمام کمال گذاخته بود و یکدم از حرارت درونی و سوز و گذار باطنی آزار
 و مشب و سوزنازه و ناله می گذرانید و در مثل عقده ایست طالبان دیواره سازی در ماندگان
 رطبه زمین در مکان و حواشی و کرامت و تصرف آیه آیات الهی بود و شیخ بابا داود کما
 کما از کمال اصحاب و کبرای اصحاب آن جناب است در کتاب در المیزان غیر منبر مایه که حضرت
 مخدوم پیرت ابدانی فایز بود و اختیار اجابت و لطیف در همه سلاسل فقر داشت و ذکر هر طریق سلسله
 عالیه اولیه می گردید و در سلسله قاصد پیوندا بسته بود و عاقبت غوثیه اعلییه حاصل کرده بود و از
 استماع سماع و غزالی علی اقصی کمال بدو میریاد و نایبای و مطلق و مبرور و غیره که در
 بایرکت می آید و در کمال تباثر نظر کیا از و ستفا مال شد و وفات آن سال
 باقوال صحیح و معتبر در سال پنجم و هشتاد و چهار هجری است و فریاد او در خطه و لفظ کشمیر بارگانه
 خلق است و بقول صاحب تواریخ اعلیٰ که از لفظ موت شد لفظه زاری گشتند سال تاریخ
 درست که آید و شیخ باکان نیز تاریخ وفات آن عسایه در بیات است از مولف

حضرت خمره چون بلطف خدا	شد و دنیا بوسل و دست تبر	شیخ سید کبیر ناریش
نیز مخدوم خمره پیر طیب	شیخ نوروز ریشی و سهروردی کشمیری قدس سره	

و در ایل از امرای عظام سلطنت کشمیر بود و در نظم و فقر و خلق آزاری و در و قندی استوار
 و در آن زمانه سیر و شکار همیشگی بود و در آن زمانه حضرت شیخ بنک ریشی که اعلیٰ
 اولیایه فاندان کبریه و خطاب در ویش ریشی یعنی خدا پرست مخاطب بود و در آن زمانه
 داشت نوروز لشکر مرای خود را در درنگ داشت و خود تنها برادرتانسانه حالات در ویش
 نزدیک تر زنده خود را بهای پوشیده پوشیده نشست دس دانست که شیخ از آمدن فلز بدین
 نواح بجز است و در یک شیخ ریشی سفره طعام بر آنه سب و و خوش و طهور و دام و در محله
 گسترده است و جم غفیر از دام و در آن سفره سب خوراک خود را طعام نمودند و آنرا فرست
 بر طعام همه تنهال دست طلب و ساز کرد و تنهال نمودت آنحضرت استغناء نمود شیخ خوش
 شده فرمود که ظاهر آنرا هم روزها لم بودم و نیز شد که دست نطاول بال تنهال و در کرد

و از خدا ترسید سه نوزد چون این سخن گوش کرد جامه های خود برید و از غایت سوز
 و فرط نفق بخدمت شیخ حاضر شد تا بسبب گردید تا ملک اللہ یافتند و برپا داشت استغاثه نمودند
 شیخ بخدمتش حاضر آمد و بعد وفات تمام مقام شیخ گردید و چون آواز ظهور کمال مخدوم شیخ کثیر
 گوش حق نبوش یاد رسید ستار ششمی باز داشتند بهجت تحصیل آسمانی مقامات ملک طالب
 بخدمت مخدوم حاضر آمد و غایت خدمت و ارادت بر او پیش کشید و در اندک زمان از اقران خود
 فوق یافت و فاست آن جامع الکلمات در سال هفتاد و هشتاد و هشت
 هجری است و فرار بر انوار در کشمیر نبشت نظر از مولانا

رفت چون نور ز در ظلمت	رعت آن شیخ مراض من	صاحب محقق نور ز در اند
شعشع حق خوان و فیاض کن	یا با و او و خالی کشمیری	سهروردی قدس مضره

از مشایخ عظام ما و لیا سے ذوالاکرام کشمیر است و در خوردگی باقی فوق حصول علم دامن گیر
 حال و سے شد چون از تحصیل آن الفراع یافت بخدمت جازب نفی بخدمت شیخ مخدوم
 بهره حاضر شد و همت کرد و بسیر و تسلیم سلوک شنیدل گردید و از غایت عشق و محبت شیخ
 بمقام قلمی الشیخ رسید تا رک اهل دنیا گشت و تصانیف و تالیف عمده مثل کتاب المیزان
 و شرح آن المشهور بتقریب الکلیین و تصدیق جلالیه در سال اماره تصنیف و تالیف کرد و شیخ مخدوم
 بهره پر رکنه غیرش و نظر اعطاف و الطاف که مجال برده معترف بود و بحال احدی
 از خلفا سے و می طمان و خادمان خود شیخ داود و بواسطه حضرت مخدوم خرد خلافت در تبرک است
 سید احمد کمانی و مولانا شیخ محمد مخدوم قاری و سید اسماعیل شامی قاری هم حاصل کرد و نیز
 در کشمیر علیان و آج تشریف برد و بربارت حضرت سهروردی مستفید گشت و فیض بے نهایت
 حاصل نمود چون قاضی موسی کشمیری از دست سلاطین چکان که در همت سید و متذکره آباد
 رسید شیخ داد و از سلطان کشمیر غایت ناراض شد و در حق و سے و عا سے برگردانده آنکلا و انلا و
 که الا سلطنت لک چکان با خرد سید مظالمان خود شیخ خود ازین ملک بکنند و پدر و مادر و متبرک شیخ
 آریان کنده نشود و اندک کشمیر بر احوال است این گفت و باه هندوستان پیش گرفت و بعد
 چون لشکر اکبر بادشاہ بر گروگی قاسم خان میر بجری کشمیر آید همراه ایشان باز کشمیر رفت

و بجان سال کہ سال ہمدون و چارم ہجری بود ازین دار پر لال بقرب ایزد تعالیٰ سوست دور
 اسلام آباد مدفون شد بعد چند سے مخلصان اخلاص کیش نقش مبارک شیخ را از اسلام آباد
 بر آورد و بشتر آورد و در خطیرہ پرورش غیر سے دفن کردند و نظیر مقدم تاریخ و قادی صبح کتاب تاریخ

اعلیٰ ست از مولف	تذکرہ فاک شد بر اوج افلاک	چو آن داؤد فاک کی شیخ مسعود
و صاحبش ہا دین شیخ مکتوم	ذکر جسم حاکم شیخ داؤد	سید جہولن شاہ المشہور

گوٹھی شاہ بخاری الاموری قدس سرہ صاحبزادہ بلند اقبال سید شاہ محمد بن
 سید عثمان جہولہ بخاری الاموری سے سبب آبائے وی سید جلال الدین مخدوم جہانیا
 اوچی بطوریکہ سابق در ذکر سید عثمان مذکور شد می پوندد در نام نامے سے بہاوالدین
 در ولی مادر زاد بود و بمبر پنج سالہ صد ہا کر است و خوارق از وجود برکت آمد و سے بظہر آمدند
 در عہد خوروی رغبت خاطر سے با سپد کچھ پیادہ از ہمہ چیز دہر کسے کہ از اہل حاجت
 در ادا با سپد گلی نہایت آنحضرت حاضر آدر سے فوراً بر اور سید سے چون تہرہ کر است
 در اقالیم دور در از اشتہار یافت خوانندگان مرادات و سایر امان حاجات جوق جوق در
 فیض اندازہ سے حاضر گشتند چون ابن خیر اللہ باجد سے رسید از سے بجان بر بخت
 مبر زبان آدر کہ خدایا ابن طفل را کہ باعث انکشاف امر او موجب اہل اشار الہی ست
 از دنیا بردار بخرد این کلمات کہ پدر عانسے قدرش بزبان آور حضرت جہولن شاہ بوردہ سا
 بر حمت حق سوست و آن سید معصوم موفول وصال حقانی سد و فاست آن با کلمات
 حسب اندراج شجرہ سید عالم شاہ و محمد شاہ کہ از اولاد سید عادی الملک برادر حقیقی سید
 جہولن شاہ در لاہور سکونت دارند تاریخ یازدہم ربیع الاول سال یکہزار و ستہ ہجری است
 و مرار پر انوارش در لاہور از شہر ترمین فرارات بہت کہ در زمین حاجی مال بردن لاہور
 زیارت گاہ خلق ست و بعد از فائز سید شہباز بن عماد سے الملک تاریخ مکتوم جب
 سال یکہزار و چهل و یک رسید کہ موسی شاہ بن عارف شاہ بن عادی الملک بہت
 در دوم ربیع سال یکہزار و پنجاہ بطوریکہ سے مراد جہولن شاہ مدفون شد و انکو صاحب
 پشتی میفراید کہ نام حضرت جہولن شاہ محمد حفیظ ست و اولاد سلسلہ پشتی صاحب بر بخت

حسن شاه دوسے بخدمت جان محمد نبی لاہوری داشت محض غلط است اور با تقدیر
انہارا اخبار الکذب تاریخ وفات سید جہولن شاہ از مولف

شاہ جہولن چون زندیاخت سال و سل آن و سہ ہجرت عالم اسلام جہولن شاہ دین

یز جہولن شاہ شاہ نامور سید شاہ محمد بن سید عثمان جہولہ بخار قدس

بعد وفات پدر عالی قدر مقام اویع روانست پنجاب شد چون با جماع کثیر تمام موضع چک
سروا کر انداختاں کلا نورست رسید مقام کرد و بخدمت ارشاد شد کہ با سان مظاہر ان و غیرہ
موشی آب نوشا بند خدام جلد موشی را بر چاہ سسی سارنگ زمینداران دہ بروند سارنگ
اجازت نداد و در نوشا بندن آب بانست پیش آمد با اطلاع این معنی حضرت سید بر آفت
دینہ دستی خود را بر زمین زد و سہ احوال چشمہ آب نمودار گشت و آب پیاہ سارنگ تمام کمال
خشک گردید بطور این کہ است سارنگ بخدمت حاضر آمد و مسلمان شد ہر یک گردید و در
دین زندیاخت چنانچہ تا حال چند دیہات مثل موضع آلود و دینام پیران سارنگ
آبادند و وفات آنجناب بیازدہم ربیع الثانی سال یکہارویازدہم ہجرت است
و فرزند ان آنجناب یکی سید مہار الملک و دم سید بہا و الدین جہولن شاہ المشہور کہ
شاہ سیوم شاہ عالم ہارم بہادن شاہ نجم نونگ شاہ ظہر خوارق و کہ است بودند و در موضع چک

ضلع لاہورست از مولف	نہ ہجرت زندیاخت است	گشت عظیم سال حلیت عثمان
بارتد پیدار دل سچ امین	صاحب غفلت ہم ایہوان	نہ محمد مایہ ربانی است
سال و سل آن نہ اولی کا	شیخ حسن گنجدر المشہور حسینی لاہوری قدس	

از خلقت شاہ جمال لاہوری است اول در لاہور دوکان فلہ فروشی میکرد و در سہ ہجرت
شاہ جمال حاضر آمد و بر سہ خود نصیبی خواست فرمود کہ بوقت خرید و فروخت غلہ وزن
برابر کردہ باشیدا از ان روز شیخ حسن کم وزنی موقوف کرد و چو خواست کہ ہر خریدار سے کہ دوکان
و سے می آمد سگ و ترازو بدست و سے می داد و سے گفت کہ باین وزن خود وزن
کردہ بگیر پس ہر خریدار سے کہ باعث طمع زیادہ میگرفت در خانہ خود دفعہ وزن می ساخت
کم می برآمد و ہر کہ برابر سے گرفت زیادہ سے بود چون چند سال برین حال بگذشت برکت شیر

جو قریب آمد برین غایت کرسنگ ترا زویم از زرد ساخت روزی سے سنگا سے ملا سے آدا
 لشکر ایہ سجدت شاہ جمال بزر و عرض نمود کہ توبہ ہوید شما بقدر کثایتش و برکت جمال این
 بوقوع آمد دست کرسنگا سے ترا زویم از زرد ساخت ام فرمود کہ این ہمراہ در دیبا بند از شیخ
 جانوقت بدر یافت و سنگ ترا زوید را بدربار انداخت بعد و روز غلط و دشمن دیہات کرسنگ
 لاہور می آمدند بسیار دہاز دیا گشتند سنگا سے ترا زو سے شیخ زبیر پاس ایشان آمدند
 برواشند سجدت شیخ حسن آمدند و نہ بازماند از سجدت شاہ جمال بزر و عرض کرد کہ سنگ ترا زو
 را در دریا انداختم لکن باز زو من رسیدند فرمود کہ اسے حسن این امتحان راستی بود چون
 کہ زنی گدازشی و راستی پیدا کستی صاحب برکت شدی و آنچه از کسب حلال پیدا کردی سے
 و بدربار انداختی مناجح نشد و باز بدست تو آمد باطلاع این سخن شیخ حسن نے احوال مالک اللہ
 شد و دوکان خود را براہ خدا بتاریخ داد و دست ارادت بداران حضرت شاہ جمال زردہ
 و ریاضت پرورخت و چند سال بحال رسیدہ انا علیا سے وقت شد و خوارق و کرامت
 و سے تا حال زبان زو خاص عالم اند و فاسات شیخ حسن باحوال صحیح و رسال بکیر و روز دوم
 روز اول در لاہور از مولف رفت از وہر در پشت برین چون من شیخ حسن خدمت
 و طیش بہت شیخ اہل الشہر نیز سخن حسن و سے خدمت حضرت میزان محمد شاہ

المشہور مجموع دریا سجاری علیہ رحمۃ اللہ الباری از سادات عظام سجدت
 ازہد شاہ ہر شاہ کرام ہر روی ست و نسب آبا سے کرام و سے بزرگ و اسط حضرت سید
 جلال الدین شریف الدین سراج ہاشمی اوچی رسید بدین طریق کہ میران محمد شاہ بنی ہاشمی
 بن سید صفی الدین بن سید نظام الدین بن سید علم الدین ثانی بن جلال الدین بن
 سید علم الدین اولی بن سید ناصر الدین بن سید جلال الدین مخدوم جہانیاں
 بن سید احمد کبیر بن سید شہر شاہ جلال الدین الاکبر سراج ہاشمی رحمۃ اللہ علیہم
 و میران محمد شاہ بوقت خود شیخ الوقت و معتد اسے زمانہ بود و در ولایت قدس لند
 و تبار چند داشت و در اوایل بقیام اوچ سکونت پذیر بود بعد از ان سبب الطلب
 جلال الدین محمد کبیر او شاہ تر و سے بقیام چتور کدہ تشریف برد و در باب فتح طلیح چتور